

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ استاد گرامی و دانشمند سرکار
جناب آقا دکتر کیا کہ پیوستہ
از اعضاء ایرا راز راز ایان
برہند بودہ ام.

سید مرزائی

۵، ۱۱، ۶۸

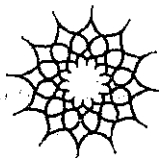
کتابخانہ اختصاصی
دکتر صادقت کیا

روایت چلو

متنی بہ زبان فارسی میانہ (پلوی ساسانی)

ترجمہ

مہدی میر فخرانی



مؤسسہ مطالعات و تحقیقات فہنگی

تہران ۱۳۶۷

۲۸-۵۱

IR
PIR 2665
R73M9
C4



۳۳۴۴۴۷

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

وابسته
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

روایت پهلوی

شماره ۵۷۹

تاریخ انتشار: ۱۳۶۷

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ اول

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

بهاء: ۶۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

روایت پهلوی، مثنوی به زبان فارسی میانه
(پهلوی ساسانی). ترجمه مهشید میرفرخانی.

کتابنامه:

۱. زرتشتی ۲. ادبیات پهلوی الف. میرفرخانی،

مهشید، ۱۳۲۷ - مترجم.

۲۹۵/۸۲

BL۱۵۲۰/۹۹

فهرست

پیشگفتار	صفحه
فصل	
۱- روزه‌های فروردیگان	۱
۲- درباره‌ی خوراک پخته و ناپخته، آتش و آب درخانه‌ای که مرده در آن است	۱
۳- مهم‌ترین اندامهای بدن که در صورت گناه‌کردن، اندوهگین و به سبب ثواب‌کردن شاد می‌شوند	۲
۴- درباره‌ی بردباری	۲
۵- درباره‌ی پیری	۳
۶- درباره‌ی پیمان‌شکستن	۳
۷- بهدین و مرگ ارزان	۳
۸- درباره‌ی خویوده	۴
۹- ثواب برگزارکردن آیینهای درون، یزش، ویسپرد و...	۱۰
۱۰- درباره‌ی راستی و رادی	۱۲
۱۱- پادافراه گناهان	۱۶
۱۲- درباره‌ی پیمان‌شکنی	۱۷
۱۳- اهنور، اشموه و ورستگاری روان نیروی نابودگری اهریمن را می‌کاهند	۱۸
۱۴- درباره‌ی کشتن گوسفند	۱۹
۱۵- پادافراه به جای نیاوردن توبه، گاهنبار، میزد، ...	۲۲
گناه‌همالان و به‌جای آوردن توبه	۲۲
۱۶- گاهنبار و میزد	۲۲
۱۷- آیینهایی که مردان، زنان و کودکان باید برگزار کنند، آفرینش انسان برای ثواب‌کردن	۲۳

- ۱۸- ارزش آتش و داستان روان گرشاسب ۲۶
- ۱۹- جسد کدخدا و کدبانوی خانه را نباید از میان در ورودی خانه بیرون برد ۳۲
- ۲۰- ادای نذر ۳۲
- ۲۱- میزان ثواب کشتن گناهکاران و موجودات زیانکار
و میزان گناه کشتن آفریدگان خوب ۳۳
- ۲۲- همه آگاهی هر مزد ۳۴
- ۲۳- سرنوشت روان گناهکار و پرهیزکار پس از مرگ ۳۵
- ۲۴- چگونگی احساس روان پرهیزکار و گناهکار پس از جدا شدن از تن و ... ۳۷
- ۲۵- زمان فرسگرد ۳۸
- ۲۶- نفرین گاو، اسب و هوم ... ۳۸
- ۲۷- ارزش گفتن اشموه و درحالتهای گوناگون ۳۹
- ۲۸- خطر تأخیر کردن ۴۰
- ۲۹- برتری گواهی بزرگتر بر کوچکتر ۴۱
- ۳۰- درباره فروش برده به بددین ۴۲
- ۳۱- توبه جم ۴۲
- ۳۲- آرزوی اهریمن زیان رساندن به روان است ۴۳
- ۳۳- دوستی نکردن با گناهکاران ۴۴
- ۳۴- پسران، دختران، شوهرزن، طلاق ۴۴
- ۳۵- رعد، برق و شهاب ۴۶
- ۳۶- بی‌مرگی خواستن زردشت از هر مزد ۴۷
- ۳۷- جمع‌آوری و مراقبت از آتش ۴۸
- ۳۸- تخصیص همادین ۴۹
- ۳۹- ازدواج دختر و خواهر ... ۴۹
- ۴۰- یشت خورشید و ماه و ... ۵۰
- ۴۱- گناهان مرگ ارزان ۵۱
- ۴۲- بازگانی کردن و ... ۵۱
- ۴۳- زن و همسر ۵۲
- ۴۴- انواع سگ ۵۲
- ۴۵- نابودی اهریمن ۵۳
- ۴۶- آفرینش آسمان، زمین، آب، گیاه، چهارپا، آتش و مردم ۵۳

- ۴۷- زردشت و گشتاسب ۵۶
- ۴۸- هزاره هوشیدر، هوشیدرماه، سوشیانس و... ۵۸
- ۴۹- کنگدژ و... ۶۴
- ۵۰- دوزخ و گریوه ارزور ۶۵
- ۵۱- دوستی میری و مهربانه نسبت به نخستین فرزندان ۶۵
- ۵۲- آفرینش دوازده چیز برای هر مزد از فرسگردسازی دشوارتر بود ۶۶
- ۵۳- درباره توبه ۶۶
- ۵۴- فرسگردسازان ۶۶
- ۵۵- تماس بانسا ۶۷
- ۵۶- درون و میزد ۶۷
- ۵۷- زند ینا آنت یزمیده ۶۸
- ۵۸- درون، میزد و گوشودا ۶۹
- ۵۹- پیشکشی بخشهای گوناگون گوشت گوسفند به ایزدان ۷۶
- ۶۰- زند ینا اهوئیریو ۷۷
- ۶۱- درباره خوردن گوشت حیوان ۷۷
- ۶۲- اندرز آذرباد مارسپندان ۷۸
- ۶۳- افسون تب ۸۰
- ۶۴- خاصیت مهرها ۸۱
- ۶۵- پایه های بهشت ۸۳
- یادداشتها ۸۵
- فهرستها ۱۸۸

پیشگفتار

روایت پهلوی* کتابی به زبان پهلوی ساسانی است که دربردارنده مطالب گوناگون دینی، آیینی، اجتماعی و اسطوره‌ای است. نام وهویت نویسنده و نیز انگیزه نگارش کتاب روشن نیست. گواهیهای موجود در متن، نشان می‌دهد که نویسنده از رسته موبدان بوده است، چه آگاهی گسترده او از دقایق دینی و تسلطش بر روایات و تفسیرهای سنتی، که از لابلای نوشته‌ها دریافت می‌شود، نشان می‌دهد که جز موبدی آگاه و آشنا به مسائل دینی، نمی‌تواند گردآورنده چنین اثری باشد.

زمان گردآوری کتاب

تاریخ دقیق نوشتن کتاب روشن نیست، اما بر مبنای گواهیهای چند، می‌توان تاریخ تقریبی برای آن پیشنهاد کرد. بنابر مطالب یادشده در کتاب، می‌توان حدس زد که زمان تحریر آن بی شک پس از اسلام بوده است. آشکارترین گواهی که نشان می‌دهد اثر پس از اسلام و آن هم هنگام استواری و استقرار دین اسلام در ایران نوشته شده است، یکی تاکید نویسنده بر خویدوده و احیای این آیین است که به اعتراف خود نویسنده: «اگرچه مردم از خویدوده برگشته‌اند، اما نمی‌بایست باز می‌گشتند» و دیگر اشاره‌های پراکنده نویسنده به دخالت پادشاهان بد و دشمنان در امر دین، بویژه در فصل هفدهم و تاکید او

* دابار، ویراستار متن کتاب، همه‌جا به صورت مفرد (روایت) از این کتاب نام برده است. در نوشته‌های فارسی به هردو صورت و در نوشته‌های اروپائیان غالباً مفرد آمده است. در اینجا به پیروی از ویراستار، «روایت پهلوی» آورده شد.

بر رعایت آیینهای دینی و انجام دادن آنها بروفق سنت و دین است. گواه دیگر آنکه نویسنده در آغاز کتاب، گفتار خود را با عبارت «به نام ایزد دادگر»، که عنوانی متأخر است، شروع می‌کند و این نیز می‌تواند حاکی از نفوذ و استواری الگوهای نو در نگارش مؤلف باشد.

در متن کتاب به رساله‌ها و نوشته‌های پهلوی دیگر اشاره‌ای نیست تا بتوان محدوده تاریخی دقیق‌تری را برای نگارش آن پیشنهاد کرد.

کاما آسا از پارسیان هند که از سوی موبدان هندی برای پرسش و پاسخ درباره امور دینی نزد موبدان ایرانی فرستاده شد، درباره گشت به هند، با خود روایتی را برد که پس از مرگش شناخته شد. آسا در این روایت نزدیک به سه چهارم روایت پهلوی را به فارسی برگردانیده است. برای مثال، درهای بیست و چهارم تا سی و چهارم صدر بندش، که بخشی از روایت آسا را تشکیل می‌دهد، برابر فصلهای بیست و چهارم تا سی و چهارم روایت پهلوی است* و از آنجا که آسا کتاب خود را در سال ۸۹۶ یزدگردی برابر ۱۵۲۷ میلادی از ایران به هند برده است، پس تاریخ نگارش روایت پهلوی باید پیش از این تاریخ باشد.

دستنویسها

روایت پهلوی که در دستنویسها همراه متن دادستان دینی آمده است، به تنهایی در سال ۱۹۱۳ میلادی توسط دابار با استفاده از چهار دستنویس در بمبئی چاپ شده است. دابار موارد اختلاف دستنویسها، افتادگیها، افزونیها و جایبیاها را در زیر نویس کتاب آورده و با در نظر گرفتن موضوعهای کتاب، آن را به شصت و پنج فصل تقسیم کرده است. برای آگاهی از چگونگی هریک از دستنویسها به مقدمه ویراستار بر متن پهلوی کتاب (صفحه ۱۲ تا ۱۵) نگاه کنید.

شیوه نگارش کتاب

در کتابهایی که از موضوع واحدی بحث می‌شود، دریافت مطلب و دنبال کردن آن چندان دشوار نیست. اما در نوشته‌هایی که گردآورده‌ای از موضوعهای گوناگون است و برای جلوگیری از درازنویسی و در عین حال پرداختن به تمام

* همانندی مطالب دو کتاب، همه‌جا در یادداشتها آمده است.

موضوعها، ایجاز نیز رعایت می‌گردد، این کوتاه‌نویسی‌گاه، دریافت معنا را دشوار می‌سازد. در روایت پهلوی نیز به سبب تنوع مطالب و یکدست نبودن شیوه نگارش، این پیچیدگی به چشم می‌خورد.

به طور کلی می‌توان مطالب کتاب را از نظر شیوه نگارش به دو گروه تقسیم کرد. پاره‌ای از بخشهای روایت از جمله‌بندی ساده و منطقی برخوردار است و از این‌نظر می‌توان آن را با کتابهایی مانند بندهش، مینوی‌خرد و کارنامه اردشیر بابکان مقایسه کرد. از این‌جمله‌اند فصلهای سوم، دوازدهم، هیجدهم، بیست‌وسوم، بیست‌وچهارم، سی‌وششم و شصت‌وپنجم. از سوی دیگر در برخی از فصلها به سبب به کار بردن جمله‌های طولانی و ترجمه‌ها و تفسیرهای عبارتها و کلمه‌های اوستایی و گاه به سبب افتادگیها و افزونیها معنی جمله‌ها دشوار می‌گردد. فصلهای هفتم، هشتم... و پنجاه و هفتم از این جمله‌اند.

مطالب کتاب را از جهت مضمون می‌توان در گروههای زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- دینی- آیینی: از آنجایی که نگارش کتاب پس از اسلام صورت گرفته و زمانی بوده که آیینهای دینی زردشتی به تدریج به فراموشی سپرده می‌شده است، گردآورنده کتاب، که ظاهراً موبدی‌علاقمند به پاسداری و نگهداری از سنتهای دینی بوده است، کوشش کرده تا مسائل دینی را برای عامه زردشتیان و در حد نیاز آنان در این مجموعه گردآوری کند. آنچه بیش از هر چیز در این کتاب به چشم می‌خورد، تأکید نویسنده بر احیای آیین خویوده و رواج دوباره آن در میان همکیشان خویش است. ظاهراً این آیین زودتر از دیگر آیینهای دینی از میان رفته است. این فصل مفصل و مشروح روایت پهلوی، در روایت آسا نیامده و این خود دلیل دیگری بر تردید این عمل از سوی مردم و پذیرفتن احکام دین اسلام بوده است.

از آنجا که نویسنده بر احیای آیینهای کهن و رواج آنها بر مبنای سنت اصرار داشته است، بخش بزرگی از کتاب اختصاص به برپایی آیینهای گوناگون و سود و ثوابی دارد که از این رهگذر بهره‌رهبه‌دین می‌شود.

۲- اجتماعی: برخی دیگر از داده‌های کتاب درباره روابط اجتماعی است. در این بخش بیشترین تأکید بر روابط افراد خانواده نسبت به یکدیگر است و پیداست که نویسنده، این نهاد اجتماعی را مهمتر از نهادهای دیگر می‌داند و از ابعاد مختلف، آن را بررسی می‌کند. رفتار فرزندان نسبت به پدر و مادر و بالعکس.

وظایف مرد به عنوان پدر خانواده و همسر و مسئولیت‌های زن به عنوان مادر و همسر، لزوم رعایت احترام شوهر از سوی زن و شیوه رفتار شوهر نسبت به زن در فصل‌های مختلف بررسی شده است.

۳- پندارها و باورهای عامیانه: اعتقادات و پندارهای مردم در گذشته‌های دور و اوهمام و خرافاتی که در زندگی روزمره از آنها گفتگو می‌شود، بخشی از مطالب این کتاب را تشکیل می‌دهد. افسون‌ها و نیرنگ‌هایی که در این کتاب از آنها گفتگو شده، به زبانی رمزآمیز نوشته شده است و این شاید از آن‌رو باشد که هرزد از زردشت خواسته است تا این افسون‌ها و نیرنگ‌ها را جز به موبدان نیاموزد*. راز مهرها و تاثیر آنها در سرنوشت آدمیان و نیروی جادویی که در رنگ‌های آنها نهفته است، در فصلی از این کتاب به شرح بیان شده است. این پندارها ریشه در گذشته‌هایی بسیار دور دارند و هنوز هم در میان برخی از مردم به عنوان باورهای اصیل و مورد قبول رواج دارد. درمثنای فارسی‌نو نیز به این‌گونه باورها برمی‌خوریم.

۴- اسطوره‌ها: روایت گنجینه‌ای با ارزش از دیدگاه اسطوره‌شناسی است. نویسنده در هنگام گفتگو از آغاز و خراجام جهان و مطالب جنبی مربوط به این دو، نکات اسطوره‌ای را در طیفی گسترده بیان می‌کند که بسیاری از آنها در این زمینه منحصر به فردند. حتی در مبحث آفرینش که در کتاب‌های دیگر پهلوی مانند بندهش و زادسپرم، از آن گفتگو شده است، نویسنده روایت، به نکاتی پرداخته است که با هیچ‌یک از دواثر یادشده قابل قیاس نیست. پیکره‌ای که نویسنده از مقوله آفرینش از دید زردشتیان ارائه می‌دهد - رشد و بالندگی آفریده‌های هرمزدی مانند آسمان، زمین، گیاه... از اندام‌های هرمزد - ظاهراً تنها در این متن به چشم می‌خورد. بدین تعبیر، همه مظاهر و عناصر طبیعت پرتوی از ذات هرمزد و فروغی از روشنی بی‌کران او هستند.

۵- مطالب اخلاقی: پندواندرز و به طور کلی، مطالب اخلاقی کتاب، هرچند در لایزال فصل‌های مختلف و در جنب مسائل دیگر بیان شده است، اما بر رویهم مجموعه‌ای است که جایی ویژه در کتاب به خود اختصاص داده است. مطالبی که درباره رادی و راستی، بردباری، وفای به عهد، توبه و نحوه پذیرش آن بیان شده، با ماندگاری خود در کتاب دینکرد قابل مقایسه و سنجش است. فصلی نیز به

* برای توضیح بیشتر در این مورد نک: مقدمه دایار بر کتاب، صفحه ۱۰ تا ۱۲.

اندرز مارسپندان اختصاص دارد که در دیگر متنهای پهلوی نیامده است. برروینم باید گفت روایت پهلوی کتابی است که در همه مسائل دین به گفتگو پرداخته و از جمله کتابهایی است که مؤبدان را در اظهارنظرهای مختلف دینی یاری می‌رسانده است و این نکته از آنجا استنباط می‌شود که در روایت‌های فارسی از نوع صدرنثروبندهش و روایات داراب هرمزدیار، تأثیر روشن و صریح آن را می‌توان دید.

کارهای انجام شده

– وست بخشی از فصل هشتم (خویدوده) و فصل هجدهم (روان‌گرشاسب) را در جلد هجدهم «کتابهای مقدس شرق» به ترتیب در صفحه‌های ۳۸۹ تا ۴۳۰ و ۳۶۹ تا ۳۸۲ به انگلیسی ترجمه کرده است.

– نیبرگ فصل اول (روزهای فروردیگان) را آوانویسی و ترجمه کرده و فصلهای چهل و ششم (آفرینش) و چهل و هشتم (هزاره‌ها) را تصحیح و برخی از واژه‌های آن را تحلیل کرده است (نگامکنید به کتابنامه، زیرنام نیبرگ).

– زمر پاره‌هایی از فصل چهل و ششم را در کتاب «زروان» (صفحه‌های ۳۶۱ تا ۳۶۷) به انگلیسی ترجمه کرده است.

– موله فصل چهل و هفتم (زردشت و گشتاسب) را در «داسستان زردشت براساس متنهای پهلوی» (صفحه‌های ۲۳۸ تا ۲۵۱) آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. – بهار فصلهای هجدهم (روان‌گرشاسب)، سی و یکم (توبه‌جم)، چهل و ششم (آفرینش)، چهل و هشتم (هزاره‌ها) و شصت و پنجم (درجه‌های بهشت) را در کتاب اساطیر ایران (وسپس در پژوهشی در اساطیر ایران) ترجمه کرده است.

– ویلیامز فصل چهل و ششم را در «اکتایرانیکا»، شماره بیست و پنج، جلد دوم (صفحه‌های ۶۸۳ تا ۶۹۷) آوانویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است.

در پایان لازم می‌داند از راهنمائیهای آقای دکتر بهار که بسیاری از مشکلات متن را با ایشان در میان نهاده و از نظرات ایشان استفاده کرده است، تشکر کند.

مهندس میر فخرایی

نه شب و یک ماه چه باشد؟» ۳- هرمزد گفت که: «اگر <کسی> درتابستان ، در خانه‌ای بمیرد، پس تایک ماه بگذرد، بدان خانه نباید رفت. در زمستان، تا نه شب بگذرد، بدان خانه نباید رفت. ۴- خوردنی که پخته نشده است، در تابستان تا یک ماه کامل بگذرد، در زمستان تا نه شب بگذرد، نباید به‌کار برده شود. آن (=خورش) پخته شده غیرقابل مصرف <است>. ۵- کسی که درمدت نه شب یا یک ماه آتش به خانه اندر برد، پس گناهش یک تنایل (۲) است اگر همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بیفروزد <نیز>، یک تنایل است. ۶- اگر آب همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بریزد ، گناه تنایل و در جای دیگر یک یات (۲) است. کسی که <آب را> به خانه اندر برد، اگر همان‌جا بریزد ، پس گناهش یک فرمان (۲)، درجای دیگر، یک یات است. ۷- هرکه برای کام-گزاری اندر شد (= داخل رفت)، پس گناهش یک فرمان است. ۸- خورش پخته که در خانه برند، همه ناپاک است (۳).

۱- این را نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مرد <با> همه اندام گناه کند ، بیس بدی به کدام اندام او پیش رسد؟» ۲- هرمزد گفت که: «چون اندرتن مردمان اندام زبان ارجمندتر است، پس آن (=بدی) به زبان پیش رسد». ۳- این‌را نیز پرسید که: «پس به‌کجا رسد؟» ۴- هرمزد گفت که: «پس به دل رسد ، پس به شکم رسد. ۵- و فرزند فاسد و زشت از او زاده شوند، بدان سبب که گناه کند <و> ثواب نکند». ۶- «اگر مردم کار ثواب کنند ، پس نیکی به کدام اندام ایشان پیش رسد؟» ۷- هرمزد گفت که: «به زبان پیش رسد، زیرا که زبان از همه اندامها بهتر آفریده شده است. پس به دل ، آنگاه به شکم و سپس به تمام بدن او رسد. ۸- وفرزندان فرهیخته، وظیفه شناس، دادگر و خطیب از او زاده شوند، بدان سبب که ثواب کند <و> گناه نکند (۱).»

۴

۱- هرمزد به زردشت گفت: «اگر <کسی> در گیتی تورا بغریبد و بخواد به تو بدی کند و به سبب تنگی خواسته (=فقر و بی‌چیزی) بانو دشمن باشد ،

تو با او به نرمی و داد سخن گو ، چه اگر به نرمی و داد سخن گویی ، پس از راه دادگری بهتر می توانی او را شکست دمی و محکوم کنی تا که از راه خشونت و درشتی با او سخن گویی. ۲- زیرا اگر مرد راست خواه (= حق طلب) داوری کند و در داوری کردن با گفته ای از گیتی شکوه کند، اما از روی گذشت داوری کند ، پس او از مرد بدخواه که خوب داوری کند، اما بی دادگری در کار داشته باشد ، پرهیزگارتر است. زیرا گناه فرد دروغ خواه، گناه فرد بدخواه نیز هست. همانا او از مردو باشد: یک از خواسته (= میل) دور بودن، یک از افراد بدخواه بودن (۱)».

۵

هرمزد این نیز به زردشت گفت که: «اندر جهان کس نباشد که این تواند کرد که به کس چنین گوید که: «تو همچنان زنده <باش> من به جای تو بشوم (= بمیرم). چه هرکس از گیتی بشود (= همه می میرند) مگر آن کسی که جز این درباره اش مقدر شده باشد. کسی هم که از هریدی نجات یابد ، پس از پیری نجات نیابد، چه دیو پیری از اهریمن بپذیرفت که به هر حال، به انجام، هرکسی را نابود کنم، از من که پیری هستم گریختن نتوان. کار ثواب کنید، زیرا آن که بدان شاید بودن روان است، تن به هیچ آیین به یاری نرسد (۱)».

۶

۱- زردشت از هرمزد پرسید که: «پیمان شکنی چندگونه است؟» ۲- هرمزد گفت: «شش گونه». ۳- این نیز پیداست کسی که نسبت به کسی پیمان شکن <باشد> آن (= بیم) زودتر ، پس به نه سال بدو رسد. ۴- این نیز پیداست که اگر مرد گناه و بزه کند ، <بیم> پیمان شکنی بدان فرزند رسد <که> پس از آن که گناه و بزه کند، از او زاده شود. (۱)

۷

۱- این نیز پیداست که <اگر> برای بیدین کاری غراز رسد <و> نداند

که از کردن، ثواب یا گناه باشد، اگر آن کار از آن <گونه> باشد که بتواند به عقب افکند، یعنی نکند <پس> می‌تواند به عقب افکند، پس نباید کرد، باید به عقب افکند. اگر کار از آن <گونه> باشد که نتواند به عقب افکند، اگر بادستور خواستن، پرسد، بکند، همانا بی‌گناه است، پس بر ذمه‌اش نیست. اگر گناهکار <باشد> پس بر ذمه‌اش است و همانا با جبران کردن از ذمه‌اش برود (۱). ۲- کسی که از دینی که بدان مقر است، به دین دیگر رود، مرگ ارزان* (= شایسته مرگ) است، زیرا دین بهدینی را همی رها بکند تا دین بدتر همی گیرد. به سبب گرفتن دین بدتر، مرگ ارزان همی شوند. ۳- چه آن دینی است که از راه ارث بدو رسیده است، پس خود بدان گناهکار نیست، و امروز که یکی دیگر گیرد، بدان گناهکار باشد. ۴- و از مرگ ارزانان کسی که به دین بهدینان آید، فوراً رستگار شود. ۵- برای بهدین بزرگتر ثواب، اگر کند، این است که یشت کند. پس آن یشت همه گناهش را چنان از ذمه‌اش ببرد، بروید مانند بادی تند شدید که بر دشتی بشود (= بوزد) و بروید، ببرد، و آن یشت نیز روان مرد جوان را آن چنان از گناه پاک کند. ۶- پیداست که در آن یک روز که یشت نابر (۲) کند، امشاسپندان از گرودمان (۳) فرود آیند و روان او را در آن یک روز سه بار به گرودمان (= بهشت برین) - جای خویش - برند و بدو نیکی کنند و مزد و پاداش دهند (۴).

۸

۱- و برای بددین این بزرگترین ثواب است اگر از دین بد دینی به بهدین آید و برای بهدین، پس از آن که یشت کرد، این بزرگترین ثواب است، اگر خویدوده کند. چه آن عمل خویدوده چنان ارجمند و شایسته است که بزرگترین نابودی دیوان است. ۲- و <نظر> هر مزد درمورد خویدوده کردن پیداست که چون زردشت پیش هرمزد نشست و بهمن و اردبیشست و شیریور و خرداد و امرداد و سپندارمذ (۱) پیرامون هرمزد نشینند، سپندارمذ به کنار <هرمزد> نشسته و دست به گردن او آورده بود. زردشت از هرمزد پرسید که: «این کیست که به کنار تو نشیند و او را چنان دوست هستی و او نیز چنین تو را دوست باشد؟» ۳- نه تو که هرمزد هستی از او چشم بگردانی و نه او <چشم> از تو

* نک: یادداشت شماره ۲ فصل ۲

بگرداند. نه تو که هرمزد هستی، اورا از دست رها کنی، و نه او تورا از دست رها کند؟» ۴- و هرمزد گفت: «این سپندارمذ، دختر من و کدبانوی بهشت و مادر آفریدگان من است (۲)». ۵- زردشت گفت که: «آیا به جهان چیزی <از این> شگفت‌تر گویند، چنان که تو- که هرمزد هستی - پس به من گفتی؟» ۶- هرمزد گفت که: «<ای> زردشت! برترین و بیشترین کار مردمان این بودی ۷- که از آغاز آفرینش بدین سو، که مهری و مهریانی (۳) چنان کردند (= خویدوده کردند)، شما نیز چنان کردید، چه اگر مردمان آن کاری را که بگرداندند (= تغییر دادند)، نمی‌گرداندند، <و> ۸- هم‌چنان که مهری و مهریانی خویدوده کردند، پس مردمان نیز چنان می‌کردند، همه مردم پیوند و تخمه خویش می‌دانستند (= می‌شناختند) و هرگز برادر، برادر و خواهر را از دوستی رها نمی‌کرد. ۹- زیرا همه بی‌چیزی (= فقر)، نیاز (۹) (۴) و خشکی (= قحطی) از آن جهت به مردمان رسید که مردان از شهر بیگانه، از روستای بیگانه و از کشور بیگانه آمدند و زن کردند (= زن گرفتند) و هنگامی که زن را ببرند، پدر و مادر بر این گریستند که دختر ما را به‌بردگی همی‌برند».

۱- این نیز که خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که گرانترین (= سخت - ترین) گناه، مانند جادوگری، را که گناه مرگ ارزان است، <سبب> نجات از دوزخ است و دوری از دوزخ و دوری از اهریمن و دیوان بدان زمان باشد که چون <کسی> جادوگری کردن آموخت (۵)، گناه مرگ ارزان کرد و اگر خویدوده کند، آنگاه از دوزخ، زندان اهریمن و دیوان نجات یافته <و> دور <باشد>.

۱- خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که جایی پیدا است که هرمزد به زردشت گفت که: «این چهار چیز برترین است: هرمزد خدای را نیایش کردن، به آتش میزیم و بوی خوش و زوگردادن، مرد پرهیزگار را خوشنود کردن و کسی که با مادر یا دختر یا با خواهر خویدوده کند. ۲- و از آن همه آن بزرگتر و مهترین و برترین است که خویدوده کنند». ۳- و خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که اهریمن و دیوان و مردمان بد، برای آزار هرمزد خدای و همه ایزدان، به همه هنگام، با همه دیوان لواط کنند. گرسنگی و سختی و تشنگی و پیری <و>

بیماری و مریضی، خرابی و آزار خرفستران (= حیوانات موزی) و دیگر همه بدیهای در جهان <به سبب> لواط بیشتر باشد. ۴- پیداست که اگر همه خرفستران جهان بالای کوهی بمیرند و همه زهر و گند و زیمنی (= کثافت) به یک جا <گردد> آید، گند به هرمزد و بهشت نرسد. ۵- <اما> اگر مردم لواط کنند، گند از لواط تا به جهان اهریمن برود. ۶- همان گونه که امروز بیشترین بدی از لواط است، به همان گونه هنگامی که سوشیانس* آید، همه مردم خویدوده کنند و همه دیوان به نیروی شگفت آور خویدوده نابود شوند.

★ ★ ★

۱- این نیز پیداست که مردی که <یک> بار با مادر و یک <بار> با فرزند دختر خویدوده کند، آن که با مادر است بر آن دیگری برترست، زیرا آن که از تنش بیاید، بدو نزدیکتر است. ۲- چه پیداست که اهریمن ملعون، چون با خویشان لواط کرد، پس برای او گرانتر بود تا آن که با دیوان کرد. ۳- آن (= خویدوده) با دختر، بر آن دومی که با خواهر کرده باشد، برترست، مگر این که او را فرزند نباشد. ۴- دختر حلال - زاده (۶) که از مادر زاده شده باشد، اگر پدر با او خویدوده کند، اگر آن دختر از نزدیکی کردن خود او زاده شده باشد، خویدوده با او جایز است و گر نه، پس جایز نیست. ۵- خواهر و برادر، اگر هم پدر و جدا مادرند (= از یک پدر و دومادرند)، پس ایشان را <خویدوده کردن> جایز است و اگر هم مادرند و جدا پدر، همانا جایز است. ۶- برای مردی که از زن کسان دختر نامشروعی زاده شده باشد، اگر آن گاه، او را (= آن دختر را) به زنی گیرد، دستوری است (= مجاز است) و همانا ثواب خویدوده باشد و گناه پیمان شکنی، همانا بر فرزند باشد، همچنان که <ثواب> خویدوده. ۷- روان نابالغین نیز که تا هفت سالگی بمیرد، به خورشید پایه ایستد (= قرار دارد) و اگر پدر پرهیزکار باشد با پدر به بهشت، و اگر پدر گناهکار باشد و مادر پرهیزکار باشد، با مادر به بهشت رود. اگر پدر، مادر هر دو گناهکار باشند، با پدر، مادر به دوزخ (۷) رود. ۸- دستوری بود که چنین گفت که: «اگر آتشی به نام او بچینند (۸)، خرفستری برای روان او بکشند، پس روانش از پدر و مادر جدا شود و به دوزخ نرود». ۹- دستوری بود که چنین گفت

که: «او مالک کار ثواب خویش است، چه از اوستا پیداست که هرمزد آن مهری که پدر با آن فرزند را می‌پرورد، پس چنان بدو داد که تا هفت سالگی روان <کو‌دک> با پدر و مادر است، روان بچه نابالغ در زهدان است (= از هرگونه دشواری در امان است).

۱- و خویجوده چنان شگفت‌انگیز است که دربارهٔ جم پیداست که چون فرّه خدایی (= پادشاهی) از او بشده بود (= دورشد) با جمک، خواهرش، از انجمن ضحاک مردمان، دیوان و پریان گریخت و به دریاچهٔ زره رفت. ۲- ایشان را در دوزخ جستجو کردند، ندیدند. ایشان را میان مردمان، آب، زمین و گوسفند و میان گیاه، در کوه و درروستا جستجو کردند، ندیدند، ۳- پس اهریمن گفت که: «چنین اندیشم که جم در دریاچهٔ زره همی رود». ۴- دیوی و پیری اندر ایستادند (= اصرار کردند) که: «ما برویم و جم را بجوئیم». ۵- و دیدند و رفتند و هنگامی که به آن دریاچه رسیدند که جم بود، آب آن دریاچه تیره شد و جم گفت که: «شما کیستید؟» ۶- ایشان گفتند که: «ما آنیم که چنان تو که از دست دیوان بگریختی، ما نیز از دیوان گریختیم و مانند یکدیگر هستیم». ۷- و تو این خواهر را به زنی به من ده تا من نیز این (= خواهر) را به تو دهم». ۸- و جم- چون دیو از مردم بازشناخته نشدند - پری را زن خویش کرد و خواهر به زنی دیو داد. ۹- و از جم‌و آن پری خرس، میمون، گندرو و برگوش (= گوش بر سینه) زاده شدند و از جمک و آن دیو لاک پشت، چلباسهٔ زهردار و یوزو کشف و نیز بسیار خرفستر دیگر زاده شدند (۹) و جمک آن دیو را دید که بد بود و باید از او جدایی (۱۰) (= طلاق) خواست. ۱۰- و روزی که جم و آن دیو به می خوردن بودند، پس جمک جای و جامهٔ خویش را با آن پری عوض کرد. وقتی جم آمد، مست بود، ناآگاهانه با جمک که خواهرش بود، بخت و ثواب <های> خویجوده به نبرد برخاستند. بسیاری دیو بشکستند، مردند، یا به آوارگی بگریختند و باز به دوزخ افتادند (۱۱).

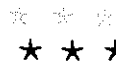
۱- این نیز از اوستا پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «تو - که هرمزد هستی - گفתי که اندیشه بسیار، گفتار بسیار و کردار بسیار باید

اندیشیدن، گفتن، کردن، از همه اندیشه <عا> و گفتار <ها> و کردار <ها>، اگر اندیشه شود، گفته شود و کرده شود، کدام بهتر است؟» ۲- هرمزد گفت که: «بسیاری اندیشه، بسیاری گفتار و بسیاری کردار است، <ای> زردشت! که فراز گفتم. از آن اندیشه <عا>، گفتار <ها> و کردار <ها> که باید اندیشیدن، گفتن و کردن، آن بهتر و برتر است که خویوده کنید. ۳- چه پیداست که نخستین بار که بدو نزدیک شوید یک هزار دیو و دوهزار جادو و پری بمیرد، اگر دوبار بدو نزدیک شوید دوهزار دیو و چهار هزار جادو و پری بمیرد، اگر چهار بار بدو نزدیک شوید، مرد و زن آشکارا رستگار شوید».

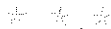
۱- این گوید آن که پسر است به مادر که: «تن را برای آمیزش تن بدعند تا که ما را بیم ازدورخ نباشد و گناهی که کرده ایم از دمه برود، بریل چنینود (۱۲) دلیر باشیم و جای نیک و شایسته از آن ما باشد، هرمزد را بپرستیم، و اهریمن را بیازاریم». این گوید مادر به پسر که به سبب پرهیزکاری گوید «آمیزش تن را به تو دهم، همچنان که تو پسرگفتی». این گوید پدر به دختر، این گوید دختر به پدر، این گوید برادر به خواهر، گوید خواهر به برادر، چونان که نوشتم. ۲- از آن کار خویوده دیوان را چنان رنج و آزار باشد که اگر پس از آن که مرد و زن جادوگر شوند، یک هزار گوسفند و ستور را یکباره به بیداد بکشند، (۱۳) زوهر به دیوان دهند، دیوان را به سبب آن رنج و آزاری که از خویوده بوده است، تا پایان آسایش نباشد و باور ندارند که روان ایشان به ما رسد.

۱- کسی که یک سال خویوده به زنی دارد، چنان باشد که سه یک همه این جهان را با آب، با گیاه و با غله به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد و اگر دو سال به زنی دارد، چنان باشد که دوسه یک (= دوسوم) این جهان را با آب، گیاه و غله به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۲- اگر سه سال به زنی دارد، چنان باشد که همه این جهان را با آب، با گیاه و با هر چیز <که در آن است> به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۳- اگر چهار سال به زنی دارد و یشت کرده باشد، پس آشکارا، روانش به گرودمان رود، اگر نه (= یشت نکرده باشد)، پس روانش به بهشت رود.

۱- زردشت از هرمزد پرسید که: «مردی که خویدوده و یشت کرده باشد، بیزش دعد (= دستور خواندن یسنا همراه با مراسم دعد)، پس ثواب او چوتنان > کسی باشد که < خویدوده نکرده > ویزش < داده باشد؟ > حکم او < چگونه است؟ > ۲- هرمزد گفت: «آن‌گونه باشد که یکصد مرد خویدوده نکرده < بیزش > داده باشند». ۳- زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مردی که خویدوده کرده باشد، دعا کند، چگونه است؟» ۴- < هرمزد > گفت: «آن‌گونه که یکصد مرد خویدوده نکرده، دعا کنند».



۱- این نیز پرسید که: «کسی که ایشان را یاری کند، ایشان را به‌خویدوده < کردن > عدايت کند و برانگیزد، ایشان را گفت که خویدوده کنید! ثوابش چگونه‌باشد؟» ۲- هرمزد گفت: «چنان باشد که یکصد هیربد را، که هر هیربدی را یکصد شاگرد است، یک زمستان به خورش و جامه نگاه دارد، پس ثوابش < این اندازه > باشد».



۱- زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «آنان که مرد را < از > خویدوده کردن بازدارند، آنان را گفت که خویدوده نکنید! پس گناهش چه باشد؟» ۲- جای این در دوزخ است.



۱- جایی پیداست که از دانایان داناتر، از درستکاران درستکارتر - که دیوان < برای آسیب رساندن > به‌اندیشه، گفتار و کردار او ناتوانترند، اهریمن و دیوان < برای آسیب رساندن > به‌تن او ناتوانترند - کسی است که خویدوده و یشت کرده باشد.



۱- از دین پیداست هنگامی که زردشت از پیش هرمزد خدای آمد، در جهان هرکجا که رفت، پس این گفت که: «دین بستانید، خویدوده کنید. ۲- و برای

خوبی گویم.» و آنگاه دیوپرستان، وظیفه نشناسان، بدان، با تعجب این گفتند که: «کاری چنان سخت و دشوار است، در دین ما خویدوده کردن، نیست.» ۳- پس این چیره گنا (= اهریمن)، همانا، آن کاری را بهترین می گوید که <دیو - پرستان> باید کردن. ۴- پس از این پیداست که به دین و باور همه دیوپرستان، آنچه برای ایشان گرانتر گناه گفته شده است، بدین دین و باور نزد نیکان، برترین و بزرگترین ثواب گفته شده است.

★ ★ ★

۱- این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت: «برو، کار ثواب کن!» و زردشت گفت: «کدام کار ثواب را پیش کنم؟» ۲- هرمزد گفت که: «خویدوده، چه از همه <کارها> آن کار ثواب را بیشتر باید کردن، زیرا به انجام، هنگامی که هرکس را در جهان به دین برانگیزانند، با خویدوده آید.»

★ ★ ★

۱- این نیز از دین پیداست که زردشت به هرمزد گفت که: «به چشم من تنگ (= دشوار) و سخت است که چگونه خویدوده را میان مردم روا بکنم (= رواج دهم)؟» ۲- هرمزد گفت که: «به چشم من نیز چون چشم توست، اما چون از هرکاری برتر است، پس باشد که به نظرت سخت و دشوار نیاید.» ۲- به خویدوده کردن کوشا باش و کسان را نیز کوشا کن.

۱- در باب این که ثواب یزش (= عبادت) را چنانکه می دانم و می توانم از اوستا استنباط کنم به تفصیل نویسم و از آن کم <نک> نم. ۲- کسی که <مینوی> * درون (۱) را ستایش کند، ثوابش یک تنایل است و شگفتی، پیروزگری، نیرو و چابکی مینوی درون چنان است که هنگامی که خورشید اندر شود (= غروب کند)، اهریمن <با> دیوان، به شمار چون بش (= یال) اسب، برای نابودی جهان، از دوزخ به جهان آید. ۳- اگر مینوی درون را ستایش کنند،

با آن دیوان کارزار کند . نود و نه بار مانند گاو بشکوج (۲) ، چنان سخت ستئیز کند پس دیوان را چون تگرگ که بر زمین افتد ، بر زمین زند . ۴- و هرمزد آن سخن دوم را از او نپرسد ، چه پیداست که هر پرهیزکار و گناهکاری که به پل چینود (۳) رسند و هرمزد را ببینند ، هرمزد از هرکس بپرسد که : «چه کردی ، و کار چه کسی را همی کردی ، به خورش چه کسی زیستی؟» ۵- اگر پرهیزکار <باشد> پس <سخن> دوم را از او نپرسد ، چه <اورا> به گردومان (=بیشتر برین) برند ۶- و اگر گناهکار باشد ، درد ویدی به خویش کند ، به دوزخ رود . ۷- و اهریمن بدو گوید که : «چرا به سوراخ من آمدی که اینجا به جز درد و دشواری و بدی ، چیز دیگری برای تو در آن <نیست> .» ۸- از آن سخنی که هرمزد چنین گفت و اهریمن چنان گفت <ایشان را> پشیمانی باشد و به سبب آن پشیمانی است که مرده ایشان را باز آریند . ۹- و اگر * گوشودای (۴) درون و دعای خشنودی (۵) هرمزد خدای بسیار کرده شود ، سیصد ثواب است و آنگاه نیز به سبب گوشودای درون ، ثواب بخشندگی و پرهیزکاری نزد ایزدان بیشتر است و آنگاه نیز <با> اوستا ، مقام و مرتبه را بیشتر افزایشند و رامش بیشتر کنند . و ثواب درون سه گانه - در دین یشت کوچک (۶) خوانده شد - به اندازه بودن سه درون است . اگر طرز (۷) قرار گرفتن نان درون به درازا باشد ، پس ثواب آن دوبرابر درون <ساده> است و اگر دوبرابر درون باشد ، پس ثواب آن دوبرابر درون باشد . ثواب یشت بدون زوهر (۸) برابر یکصد تنایل است و ثواب آن یک با زوهر ، همانا یک هزار تنایل است . ۱۰- یشت کردن چنان بزرگ ، مهم ، ویژه و ارجمند است که از اوستا پیداست که اگر مرد پانزده ساله باشد و یشت نکرده باشد ، پس باید نان و آب به آیین سگان و پرندگان بدو داد . ۱۱- ثواب ویسپرد (۹) بدون زوهر ، هزار تنایل ، آن که بازوهر باشد ، یکصد هزار تنایل است . ۱۲- ثواب هادخت (۱۰) بدون زوهر ، دوهزار تنایل ، آن که بازوهر باشد ، دویست هزار تنایل است . ۱۳- ثواب دوازده هماغست (۱۰) بدون زوهر دویست و دوهزار تنایل ، آن که بازوهر باشد ، هزار هزار تنایل است . ۱۴- ثواب همداین (۱۲) ، با ده هماغست ، همانا یکصد برابر آن با یک هماغست است و ثواب همداین بازوهر و ده هماغست ، یکصد برابر همداین با ده هماغست بدون زوهر است . ثواب همداین یک هماغست بدون زوهر همانا سه ملیون و چهار صد هزار تنایل است . ثواب یک هماغست بازوهر ، هشتصد ملیون ، ثواب

ده هماغست بیدون زوهر چهار ملیون. ثواب ده هماغست با زوهر ششصد ملیون است. با اوستا ثواب را بیشتر افزایشند. ثواب ده هماغست با زوهر، چنان که نوشته شد. بدین سبب اگر هماغین برگزار کنند، پس همه گناه از ذمه برود، مگر گناه مرگ ارزان. ۱۵- پس ثواب چیزی که در عمل چنین آسان است، چنان بزرگ است که با هماغین، این اندازه ثواب باشد، چون روان مردمان به پل چینود رسد، گناه و ثواب را به ترازو نهند و اگر ثوابش به اندازه یک تار موی دوک (۱۳) بیشتر <باشد>، پس به بهشت هدایت کنند، اگر گناهش به اندازه سر یک مژه <بیشتر باشد> پس به سبب سر یک تار مژه بیشتر بودن، به دوزخ هدایت کنند. ۱۶- چون ثواب کردن چنان آسان است که گناه کردن نیز، باید به ثواب کردن کوشا بود و از گناه کردن دوری کرد، زیرا کسی که از گناه بپرهیزد به دوزخ نزود (۱۴).

در این باب که در پیشین بیان شد، در این باب نیز بیان شد که هر که در این باب عمل کند، بهشت را بدست آورد. ۱۰- این باب را هر که می خواند، بهشت را بدست آورد. ۱۱- این باب را هر که می خواند، بهشت را بدست آورد. ۱۲- این باب را هر که می خواند، بهشت را بدست آورد.

۱- درباره این که زردشت از هرمزد پرسید که: «برای مردمان چه هنری بهتر است؟» ۲- هرمزد گفت: «راست گویی بهتر است، چه در راست گویی نیک نامی در جهان و سعادت و رستگاری در بهشت است و پیوندان و نوادگان تو به سبب کار ثواب، کسان بهتری باشند. روان تو، خود رستگار شود، زیرا کسی که به خاطر راستی، خواسته اش (= مال و ثروت) زیان بیند، پس بهتر از آن کسی است که به سبب دروغ، روانش صدمه بیند، زیرا خواسته را باز شاید اندوختن و روان کسی که مرد، بشوند (= دور شوند)، پس چاره نیست. ۳- چه پنداشت که نه دوست به دوست و نه برادر به برادر و نه پدر به پسر، اگر هم ایشان را کار ثواب بیش باشد - یعنی آن که به سبب آن پرهیزکار باشند - هنگامی که از گیتی برونند (= بمیرند) به یکدیگر نتوانند داد (۱).

در این باب که در پیشین بیان شد، در این باب نیز بیان شد که هر که در این باب عمل کند، بهشت را بدست آورد. ۱۰- این باب را هر که می خواند، بهشت را بدست آورد. ۱۱- این باب را هر که می خواند، بهشت را بدست آورد. ۱۲- این باب را هر که می خواند، بهشت را بدست آورد.

۱- درباره این که رادی (= بخشنده) ثوابی چنان بزرگ و ارجمند و ویژه است که <سبب> رسیدن (= نزدیکی) به ایزدان و نیکان است. در گیتی، نیکی به هرمزد، امشاسپندان بیشتر از خانه ای برسد که به نیکان و ارزانیان،

با تقوا رادی کنند. نیکی هیربدان (= آموزگاران) و شاگردان ارزانی، به خانه رادان متقی برسد. ۲- عرثوایی، که ایشان (= ارزانیان، هیربدان و شاگردان) در خانه رادان کنند، راد متقی را چنان باشد، که به دست خود کرده باشد. ۳- بدی به هرمزد و دیگر ایزدان از خانه رادان نامتقی است که به سبب وظیفه - شناسایی، دزد و راهزن به خانه آنان رسند. گناهکاران در آن خانه گناه اندیشند، <گناه> گیرند و <گناه> کنند و راد نامتقی را چنان باشد که با دست خود کرده باشد.

* * *

این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت: «کسی که رادی را با شناسایی و گزینش انجام دهد، مانند من است که هرمزد. و کسی که با نادانی و بدون شناسایی و بی گزینش انجام دهد، <مانند> امریمن است.

* * *

۱- این نیز از دین پیداست که اگر دومرد باعم مجادله کنند، یکی گوید که: «چون من بخشش به گزین (= به جا) می کنم، به کسی چیزی ندهم تا این که او را به تقوا <بشناسم> و از چگونگی ابزار (= امکان) او آگاه باشم. او بدین سخن که چنین گوید به دوزخ رود». ۲- یکی گوید که: «من نه پرهیزکار و نه گناهکار شناسم، اما کسی که از من کار ثواب پذیرد (= به امر به معروف و نهی از منکر من توجه کند)، یعنی پرهیزکاری را بستانید و دیوان را بیازارد، گناهی از او ندانم (= او را گناهکار نمی شناسم)، به یقین او را مردی نیک می شمارم و بدو گوشت و جامه دهم». او بدان سخن که چنین گوید، به بهشت رود.

* * *

۱- این نیز از اوستا پیداست: کسی که به مرد پرهیزکار چیز دهد به بهشت رسد و کسی که به گناهکاران چیز دهد و نداند که گناهکار است، اگر به دانش رسد (= ثابت شود) که گناهکار است، پس باید بازستاند و اگر گواهی باید آورد که من این چیز به تو ندادم، پس همانا بیاورد، و هریک را که توان کردن باشد، بکند <تا او> تملک خواسته نکند (۲).

* * *

این نیز از دین پیداست که رادی چنان شگفت‌انگیز است که اگر کسی به مرد نیکی خواسته دهد، پس در زمان (= فوراً) بانگ سخن (= بانگ سپاس مزد نیک) به پیش هرمزد خدای رسد و بدو (= بخشنده) مزد و پاداش دهد.

این نیز پیداست که رادی چنان ارجمند است زمانی که هرمزد غله را <آفرید>، پس سفته (= شاخه گندم) چهار انگشت بود و خوشه‌اش به بلندی سه نیزه و انبوه (۳) بود. دیوان برفتند و آن غله را ازملی و ملیانه (۴) به‌زور فراز گرفتند تا دوباره نابود کنند. هرمزد چاره کار کرد و هدیش (۵) به هیأت آسیایی برای چاره خواستن کار نزد ملیا و ملیانه (۴) رسید و غله خواست. آن غله بدو نموده شد. پس مینوی رادی و هدیش و دهمان آفرین (۶) به‌نبرد آمدند. دیوان را نابود کردند و به‌ستوه آوردند (۷).

این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «رادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گزودمان به پل چینود است و هرکه به سبب ثوابی پرهیزکار باشد، پس به یک راه تواند رفت و آن‌که به سبب رادی پرهیزکار باشد پس به همه آن راهها می‌تواند برود» (۸).

این نیز پیداست کسی که کار نیکی کند و کسی را که چیزی نیست، پس چیز دهد، پس هر ثوابکاری در آن است.

این نیز پیداست که مرد باید اندیشه از گناه دور دارد. زبان را از سخنی که نباید گفت دور دارد و اندیشه از زن ببندد. برای شکم آن چنان نکوشد که هرچه بشنود، پس همانا باید (= گوید که لازم است).

این نیز پیداست که همه مردم <باید> با یکدیگر چنان رفتار کنند ، که برادرند. باید که با دوستی بخورند و آنچه که باید کردن، کنند و برای روان ثوابکاری کنند و به مردان پرهیزکار بخشش کنند و باگذشت و بدون خشم با مردم رفتار کنند و با گزینش چیز دهند (= بخشش بهجا کنند).



این نیز پیداست که هر مزد به زردشت گفت که: «این پنج چیز را نیکوتر آفریدم: خورشید که بالا آید ، تن جم که پرفره باشد، هنگامی که باران شده باشد، آب به مرغزار نشسته باشد و آفتاب بر آن افتد. مهر دارنده چراگاههای فراخ (۹) که به کشور رسد، در کشور پیمانداري کند، و آتش سرخ سوزان که در گاهنبار (۱۰) زوهر بر آن دارند و من از آن پنج چیز، پس این چیز را نیکوتر و بایسته‌تر آفریدم: کسی را که آگاهانه و بادانش چیز راست گوید . ۲- این پنج چیز را زشت‌تر دیدم: دخمه‌ای که در دشتی کنده شده باشد و مرده تازه درون آن برده شده باشد و آن (= مرده) فساد آغاز کند، و اگر در شب زمستان تاریک ، دشمنان در راه باشند . و زبان بدان، فرمانروایان بد و ستمکاران که با خشم ، با فرمانروایی بد و با شدت با آن فرمان دادند . و آنانی که در کشور نیکی کردند، اما مهر ایشان را نگاه نداشتند. پیری که بر مردمان آمده باشد و بی‌موقع آمده باشد. پس از آن همه، به چشم من این چیز زشت‌تر باشد که کسی آگاهانه دروغ گفت.»



این نیز پیداست که رادی ثوابی چنان شایسته است که زمین آن خوب پسندد که مرد راد بر آن رود. باد آن پسندد که به تن مرد راد رسد. زن آن خوب پسندد که مرد راد شوی او <باشد> . اسب آن خوب پسندد که مرد راد بر او کمان کشد و گوسفند آن خوب پسندد که مرد راد بر او خورد. به سبب فرّه رادان، خورشید بدان راه (= راه رادان) رود، ماه نیز بدان راه رود، ستارگان به راه ایشان روند، از آن رو که رادان چیز می‌دهند <تا> مردمان جهان زندگی کنند و بجهٔ مرغان درون تخم و بیرون تخم زندگی کنند (۱۱).



این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «هرچه رادان بدهند، من یکی را دو بازدهم و انبارم (= پاداش آنها را دوبرابر می‌دهم و برایشان ذخیره می‌کنم). رادان به کوه البرز گذشتند و به گرودمان رفتند.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «من رادان را احترام کردم وقتی دیدم روان رادان را که به کوه البرز گذشتند > و < به گرودمان رفتند.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «خوشا > به < تو > ای < راد! که از روانهای دیگر به نیروتر و پیروزگتر آیی.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «درباره همه مردم به تو، که زردشت هستی، گویم: گرودمان، بهشت هرمزد از آن آنان است که به پرهیز-کاران رادی کنند.» و این را نیز گفت که: «درباره همه مردم به تو، که زردشت هستی، گویم که دوزخ تاریکی از آن آنان است که به گناهکاران رادی کنند.» (۱۲)

۱۱

۱- اگر مردمان کستی گشاده (۱) (= بدون کستی) و پیرامن یک لا پوشیده باشند، نخستین گامی که بنهند < تا چهارمین گام >، یک فرمان گناه و چهارمین گام یک تنایل است و پس تا بایستند نیز از یک تنایل بیشتر نیست. ۲- اگر بایستد، سپس برود، آن گاه حکم آن در اصل همانند یک موزه (۲) رفتن است. آن گاه، حکم گشاده رفتن بدتر از یک موزه رفتن است و شیر همه مادگان جهان یکا هد (۳). ۳- کسی که ایستاده ادرار کند، پس گناهی یک تنایل و کسی که آن سوی ته پا (= پشت پا) به اندازه یک وجب و دو انگشت، ادرار کند، گناهی یک تنایل است (۴). ۴- و کسی که منی را ناتوان کند، پس یک تنایل گناه است. ۵- و کسی که خوردنی و غذا را بی مصرف ریزد، پس یک تنایل گناه است.

۶- کسی که در شب به سوی باختر آب ریزد، پس یک تننایل گناه است (۵) .
 ۷- کسی که به زور یک درهم از مردی بگیرد یا بدزدد، یک یات گناه است. به گیتی (=تاوان مادی) آنرا که به زور گیرد، چهار درهم و آن را که بدزدد، دو درهم باید داد. ۸- کسی که گوسفندی بدزدد یا غارت کند، یک یات گناه است و <برای دزدیدن> هشت و <برای غارت کردن> دو <گوسفند> باز باید داد. ۹- کسی که ستوری بدزدد یا غارت کند، آنگاه به مینویی یکصد و چهار استیر گناه است و به گیتی <برای دزدیدن> چهار و <برای غارت کردن> دو <ستور> باید باز داد. ۱۰- کسی که بنده‌ای بدزدد، پس یک تننایل گناه مینویی است و به گیتی چناری و دوی باز باید داد. ۱۱- کسی که زنی به مردی دهد و مردی که زن بدو داده شود، پس زن را به عنوان اشوداد بپذیرفت. پس از آن زن را به مرد دیگری دهد (=مرد اول) که زن را به شوهر داده است و زن به داده شدن به مرد دوم و همچنین به مرد نخست همداستان باشد، اگر مدت یکسال بدزدد (=مرد دوم یکسال زن را دزدانه نگاه دارد)، پس مرد <دوم>، زن و نیز آن مردی که پس (=دوباره) زن را به مرد دوم داده است، مرگ ارزان باشند. درباره ایشان جایی نوشتم و به تفصیل بیشتر نوشتم (۶).

۱۲

۱- کسی که با مردی باسخن دوستانه پیمان کند، آن پیمان بشکند، تا سیصد سال عز که از پیوند آن مرد است همه را این بیم <باشد> که پیمان شکنی به ایشان رسد. ۲- دوم آن کسی که برای این کار دست دهد که با من پیمان کن و پیمان بشکند، تا ششصد سال، چنان که نوشتم. ۳- سوم آن کسی که گوسفندی بدد که با <من> پیمان کن، پیمان بشکند، تا هفتصد سال، همچنان که گفتم. ۴- چهارم آن کسی که ستوری برای این کار دهد که با <من> پیمان کن، پیمان بشکند، تا هشتصد سال، همچنان که نوشتم. ۵- پنجم آن کسی که پانصد درهم برای این کار دهد که با <من> پیمان کن و پیمان بشکند تا نهصد سال، همچنان که گفتم. ۶- ششم آن کسی که دهی برای این کار بدد که با من پیمان کن و پیمان بشکند تا هزار سال، همچنان که گفتم. (۱)

۱۳. ...
 ۱- این نیز پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «باشه (=خمیازه) و ویاس (۱) (= دهن دره) به <چه> کار رود، هم‌چنین شنوسه (=عطسه)؟» ۲- و هرمزد گفت که: «<به‌سبب> کار کردن (=فعالیت) اهریمن و دیوان برای صدمه زدن به‌زندگی، <خمیازه، دهن دره و عطسه> آید(۲)». ۳- زردشت گفت: «آزار آن چیست؟» هرمزد گفت: «اگر برآن یک یثا اهو وئیریو (۳) و یک اشم و هو(۴) بگویند، پس هیچ گناه و زیان کردن نتواند و سود و یژه‌ای از آن باشد(۵). ۴- زیرا بسیار چیز باشد که این اهریمن پلید برای زیان آفریدگان من آفرید و من، آنرا <که> از او بود (=از آن اهریمن بود)، از آن سود آوردم. برای آفریدگان من سود و یاری بسیار و برای آفریدگان اهریمن گزند و زیان گران از آن بود. ۵- چه پیداست که اهریمن پنداشت که سه چیز را گرانتر به آفریدگان هرمزد همی کنم، هرمزد را رنج از آن بیش <باشد>. ۶- اگر آن چیز را نمی‌آفرید، برای اهریمن پلید سودمندتر می‌بود، برای آفریدگان من، از آن گزند گران می‌بود. ۷- یکی آن که چون مرگ را آفرید، مردم مردند. چه پیداست چون آژ و نیاز و دروغ و ستیز را آفریده بود، <اگر> مردم نمی‌مردند، پیری را می‌بایست کشت و همه مردم، به همه روزگار، بایکدیگر ستیز و کارزار می‌کردند. این می‌گفتند که: «چون نمیریم، پس ما را خواسته بیشتر باید و آنگاه همه مردم به سبب بیم از یکدیگر، به سوراخ کوه و دشت می‌بایست زیست و آفریدگان را بدی گران می‌بود. ۸- یکی آن‌که اگر آب را خشکیدن نمی‌بود، به همه این زمین می‌ایستاد و از آن بدی گران می‌بود. ۹- یکی آن‌که آتش را بفسرد (= خاموش کرد) چه اگر آتش هم‌چنان می‌سوخت و نمی‌فسرد، آتش در همه جهان چنان می‌ایستاد، که هرکس را بیم سوزش می‌بود و از آن بدی و دشواری گران می‌بود.»

* * *

۱- این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «همه مردم اندر جهان تا زنده هستند، پس ایشان را بایست (=ضرورت) به سه‌گونه است. ۲- که اگر درست (=سلامت) باشند و ایشان را بیماری و پادافراعی نباشد، پس همه نیکی گیتی، همانا، ایشان را باید. ۳- اگر ایشان را تنگی و دشواری باشد، پس ایشان را آن باید که جان ازتن برود. ۴- و اگر ایشان را جان <ازتن> به

جدایی ایستاد و از گیتی ناامید شدند، پس ایشان را رستگاری روان از هرچه به کامتر (= مطلوبتر) است.»

۱۴

۱- جایی پیداست که هرمزد به گوسفندان گفت که: «تن به گیتی دهید تا همانا مردمان شما را بخورند.» ۲- و گوسفندان بدی را که اکنون از مردمان بدیشان می‌رسد، آنگاه به مینوی دیدند، با هرمزد بسیار نبرد و پیکار کردند (= بحث و مجادله کردند). ۳- پس هرمزد با ایشان پیمانی کرد که تن بدهید، آنچه گناه کنید، پس بر ذمه شما نباشد. اما تن ندادند. ۴- پس گوسفندان گفتند: «گناهی که ما کنیم بر ذمه چه کسی باشد؟» ۵- هرمزد گفت: «آن که گوشت شما را بخورد و دست در گناه دارد. همه گناهی که گوسفند کند بر ذمه او باشد. ۶- زیرا کسی که ماعی کوچکی را خورده باشد گناه کند و نیز اگر مردی شتری را بکشد، پس بر ذمه‌اش است. ۷- گوشت منکران و بددینان را، حتی یک بار، خریدن جایز نیست و حتی اگر پنداری که بددین بمیرد، هیچ چیز بدو نباید داد.» (۱)

۱۵

۱- درباره این که کدام یزش را اگر کند، به پل رود. ۲- خورشید و گاعنبار (۱) و ربیهون (۲) و سدوش (۳) و فروردیگان به پل رود (۴). ۳- کار این که اگر نکند، آنگاه بر چنینود پل که سرش به چکاد داییتی (۵) و زیرش دوزخ است، پادافرا باید کردن. ۴- و چون مردم بمیرد، <اگر> از گناهی که کرده است، توبه کند، او را به سحرگاه سومین روز، به چکاد داییتی هدایت کنند و به پشت ببرند. ۵- کسی که گناه مرگ ارزان کرده باشد و به گیتی توبه کند، سرش را ببرند، پس فوراً، برایش سدوش باید ساختن و یشتن و رستگار <شود>. و اگر توبه <کند> نتواند سرش را در گیتی ببرند، به مینوی، در شب سوم، به بن‌پل، سرش را ببرند، آنگاه نیز به چهارم روز سدوش باید داشتن، رستگار <شود>. ۶- و اگر توبه نکرد، به دوزخ رود و تا تن پسین در دوزخ باشد. ۷- به هنگام، او را تنومندانه (= باتن مادی) باز سازند و سرش

را ببرند و پادافراه دوزخ بدو بنمایند. ۸- دستوری بود که گفت که: «کسی که یک گناه مرگ ارزان کرده باشد، همانا رستگار شود. کسی که دو گناه مرگ ارزان کرده باشد <رستگار> نشود، زیرا به گیتی مردی را کشته است و باید که باز خود او را به گیتی بکشند، چون آن توبه انجام نیافته باشد». ۹- آنکه گفت <کننده> یک گناه مرگ ارزان رستگار شود و <کننده> دوگناه مرگ ارزان <رستگار> نشود، پس سبب این امر را نیز بگفت که: «سر او را به گیتی یک بار توان برید». ۱۰- و نیز آنکه گفت <کننده> دوگناه مرگ ارزان همانا رستگار شود، پس <سبب این> امر را بگفت که: «به گیتی سر <از> تن ببرند و شب سوم، به مینو، به بن پل، آن (=سر) روان را ببرند». ۱۱- و پوریوتکیشان (=آموزگاران نخستین دین) همه بر این عقیده بودند، که اگر توبه کرد، به دوزخ نرود، زیرا که سر روان را ببرند و می توان سر روان را بسیار بار برید. ۱۲- اگر گناه مرگ ارزان بسیار کرده باشد و توبه نکند، به دوزخ رود و به تن پسین، به تنومندی (=باتن مادی)، او را بازسازند و برای هریک <گناه مرگ ارزان> یک بار سرش را ببرند و پادافراه دوزخ بنمایند و رستگار <شود> (۶). ۱۳- کسی که یک سال گاهنبار برگزار نکند، پس برای هریکی، یک ایرشت* بر ذمه اش است و آن گناه به پل رود تا پادا - فزاعش کنند، پس نتواند از پل اندر رود (=از پل گذر کند). ۱۴- کسی که در روز خورشید را یک بار ستایش نکند، پس یک فرمان گناه است و اگر دوبار ستایش نکند، پس دو فرمان گناه و اگر سه بار ستایش نکند، یک ایرشت بر ذمه اش است و آن (=گناه) نیز به پل رود. اگر روز دوم هرسه بار ستایش نکند، او را همی چنین باشد (۷). ۱۵- و برای <برگزار نکردن مراسم> ربیبون سدوش و فروردیگان، هریک را <گناهی> بیش از فرمان نباشد و آن (=گناه) نیز به پل رود.

۱- هنگامی که مردم از گیتی بروند (=بمیرند)، چون روانشان را آمار کنند، او را که ثوابش از گناهش بیشتر است، پس به بهشت عدايت کنند. ۲- او که وام همالان برعهده اش است و در تن پسین، برایش صدقه کنند، گناه و ثوابش روانی است (=به روان می رسد) و ثواب را مزد دهند و گناه را پادافراه کنند. ۳- مردمان به هنگام درگذشت پیش آن <کسی> توبه باید کردن که

قانون و تفسیر آن (= اوستا و زند) را از بر است و از مورد گناه و ثواب آگاهتر است و باید یک یک ، گناه را برایش بشمرد . ۴- هر آن را که ممکن است ، پس باید جبران کند ، اگر ممکن باشد < و > جبران نکند ، پس توبه نیست (= توبه مورد قبول نیست) زیرا توبه برای امر ناممکن باشد . ۵- و برای گناه همالان ، باید همال را خشنود کرد و باید از آن در برابر همال توبه کرد ، مگر تاوان گادن ، چه برای آن ، باید در برابر رد خویش توبه کرد . بدان گونه که خواست شوی را می‌داند ، باید به شوی کفاره دهد ، برای این کار که تا دوستی او نسبت به زن و فرزندش از میان نرود (۸) .

اگر مردی یک بار گناهی کند و توبه کند و اگر دوبار کند و توبه کند و اگر سه بار کند و توبه کند و اگر چهار بار کند و توبه کند ، پس چهارم بار یک چهارم آن بر ذمه اش باشد .

۱- اگر مردی در یک روز از همه گناهی که کرده است جزء به جزء توبه کند و آن را جبران کند ، پس دوباره ، عمداً ، همان گناه را انجام دهد ، پس تمام گناه بر ذمه اش باشد . ۲- و اگر همانا توبه کنند ، پس نخست باید از گناه مرگ ارزان توبه کرد ، آن گاه باید از دیگر گناهها توبه کرد . ۳- دستوری بود که گفت : «از اوستا چنین پیداست که اگر گوید که از همه گناهی که از من سر زده است ، جمعاً توبه می‌کنم ، پس توبه کرده باشد» . ۴- دستوری بود که گفت : «باید گناهی را که کرده است ، یک یک ، بر شمرد و توبه کند ، وگرنه توبه نباشد (= توبه او قبول نباشد)» .

۱- از اوستا استنباط شود که این عرسه را باید کردن : پشیمانی ، آشکارگی و توبه (۹) . ۲- و پشیمانی آن است که به اندیشه پشیمان باشد . ۳- و آشکاری آن باشد که شرم را پشت سر باز افکند (= شرم را کنار نهد) و گناهی را که کرده است ، یک یک پیش رد دستور بگوید و توبه کند . ۴- دستوری

بود که چنین گفت که: «اگر مردی به هنگام مرگ، خود <توبه> کند، نیزجایز است زیرا تا کسی گناهی را که نهانی کرده است، پیش دستور خویش بگوید، از ذمه‌اش برود». از اوستا پیداست که اگر رد دستور گناهی را که آن مرد جزء به جزء پیش <او> برشمرد، اندکی آشکار کند، آن مرد دستور مرگ ارزان باشد (۱۰).

۱۶

۱- درباره گاهنبار پیداست: کسی که بسازد، برگزار کند، بخورد و با رادی و راستی بدهد، پس ثوابش چنان است که یک هزار میش زهی (=زاییده) که بره به همراهشان است، به عنوان هدیه، به مرد پرهیزکار، صدقه داده باشد. ۲- کسی که بخورد، کسی که بسازد، کسی که بدهد، پس همه را، همانا، این ثواب باشد. ۳- اگر با ده مرد گاهنباری برپا کنند، از این گاهنبار تا آن گاهنبار، هرکار ثوابی که از آن ده مرد، یکی بکند، همگی را چنان بهر باشد که به دست خود کرده باشد و اگر با صد مرد و اگر با هزارمرد <برگزار شود> چنین باشد. ۴- و گاهنبار را پیداست که پیش از پنج روز <مانده> که فرا رسد، همه آفریدگان هرمزد: آن که در زیرزمین است مانند روباه، راسو، قاقم، موش و دیگر همه آفریدگان روی زمین مانند آب، گیاه، گوسفند و مردم امید دارند که از مینری گاهنبار افزونی یابیم و پیداست که آن میزدی (۱) بزرگتر و بهتر است که <در> گاهنبار <باشد>.

★ ★ ★

۱- جایی پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «هرگز میزد کردی؟» ۲- هرمزد گفت: «کردم. چه زمانی که جهان آفریدم، پس میزدی بکردم. هنگامی که جان به کیومرث (۲) دادم، پس میزدی بکردم. زمانی که تو <ای> زردشت! از مادر زاده شدی، پس میزدی بکردم. زمانی که دین ازمن بپذیرفتی، پس میزدی بکردم، که میزد چنان ارزشمند است که مردمان هرکاری را که با درستی فراز کنند (=آغاز کنند)، پس باید به پایان، میزدی بکنند». ۳- چه پیداست که میزدی که بایک مرد <باشد>، پس بیور فروهر پرهیزکاران بدان رسند. ۴- زردشت این را از هرمزد پرسید که: «میزدی که به ایزدان رسد، پس نشانش

چیست؟» ۵- و هرمزد گفت که: «یک نشان: که اگر باران باید، در میزد باران شود. ۶- این نیز نشانی: اگر آنهایی را که میزد همی کنند، بیشتر نفاقی بوده باشد، در میزد آشتی کنند. ۷- و این نیز نشانی: اگر مرد نیک و خوب و ارزانی (= مستحق) که به میزد خوانده نشده است (= دعوت نشده است)، با خواست (۳) <خود> به آن میزد رسد، اورا بپذیرند و نیک دارند. ۸- و این نیز پرسید که: «میزدی که به دیوان رسد، پس نشانش چیست؟» ۹- و گفت که: «ابر باران را باران باید، گریز (= فرار) کند(۴). در میزد با یکدیگر ستیز و کارزار کنند، مردم بد به میزد آیند و اگر همی چنین شود، میزد به دیوان رسیده باشد.»

۱۷

۱- در باب این که: کودک هفت ساله نباید یشت کند. آن (= کودک) هشت ساله، همانا، باید بکند. ۲- زن که یشت کرده باشد، پس نباید خورشید و آتش بپرام(۱) را نیایش کند. نباید استغفیر(۲) (= نذر) کنند و <از آن> بخورند. نباید یزش با زوهر کنند زیرا نباید به آتشگاه وارد شوند. همانا، باید گاهنبار برگزار کنند. باید ربیعون را، که در آن یشت همی کنند، برپادارند. نباید به بیرون بروند. هرمیزدی را که باید دعای آفرینگان(۳) بدان گویند، به بیشتر ندارند (= به تأخیر نیندازند). گاهنبار، نوناپر، سالیگان، فروردیگان و استغفیر، نیز چنان است.

★ ★ ★

این را نیز هرمزد به زردشت گفت که: «به مردان و به زنان، هردو فرمودم که یشت کنید. به مردان <گفتم> - زیرا زنان پس از پانزده سالگی شوهرکردن را بهتر از وازه آموختن (= تحصیل کردن) و یشت کردن می پسندند - زیرا هیچ یک از مردمان پرهیزکار گرودمانی نشود تا گاهان(۴) را ازبر نکند. اشو زردشت! به آن مردم که در یشت کردن کوتاهی نکنند، چیز دهید و گویند که برای من یشت کنید، آن یشت را «گیتی خرید» (۵) خوانند.

★ ★ ★

دربارهٔ این‌که اگر پادشاهان و خدایان زمانه (= فرمانروایان و صاحبان قدرت) مردم را به اجبار به کار خواستاری (= بیگاری؟) گیرند، اگر <مردم> آن کار خواستاری را بپذیرند و بکنند بهتر است یا که شهر و زمین را رهاکنند و بروند. و راستی که کاری دشوار است که زیردست پادشاهان کار خواستاری کنند.

۱- از اوستا پیداست که هرمزد به زردشت چنین گفت که: «یزش آن‌کسی کن که اگر کنی بی‌گمان باشی که به بهشت رسی». ۲- زردشت گفت: «یزش چه کسی؟» ۳- هرمزد گفت که: «یزش دادار هرمزد کنید، چه هرکس بدین همداستان است که همانا یزش دادار هرمزد باید کردن». ۴- و گوسفندان را مراقبت کنید، چه اگر روان را عم داستان نباشد، پس تن را همداستان است (۶) (= اگر برای روان سودمند نباشد، برای تن سودمند است)، چه پیداست که چون گوسفندان به آب و علف توانا <شوند>، از گوسفند خوراک و جامه باشد. ۵- و شفاعت درویشان کنید، چه هرکس بدین همداستان است که باید شفاعت درویشان کردن، چیز به دستوران دادن. چه هرکس بدین همداستان است که چیز به دستوران باید <دادن> (۷). ۶- برای سود بزرگ کار کنید، چه هرکس بدین عم داستان است که همانا هرکس سود بزرگ را باید نگرستن. ۷- اگر مردی را که به ستم گیرند، جا رها کند و برود و فرمانروایان بد، کار را به کسی <دیگر> فرمایند، به آن‌کس که از کار او به شهر و زمین ویرانی و به مال مردمان زیان و صدمه رسد، آن مرد که شهر و زمین را رها کرد و اگر شهر و زمین را رها نمی‌کرد و به سبب کردن آن کار به وسیلهٔ او (= رها نکردن شهر و زمین) - آن <دیگری> نمی‌توانست به شهر و زمین مردمان زیان و صدمه کند. اگر او را در برابر کامگار (= فرمانروا) بیم مرگ نیست، آن کار را نکند (= شهر و زمین را ترک نکند)، پس زیان و صدمه مردمان در آن شهر به پایان رسد. ۸- سود بزرگ کار را بایست نگریدن، چه هرمزد و امشاسپندان سود بزرگ کار را نگرند و هنگامی باشد که به سبب سود بزرگ کار، برای سود جهان، آن کاری را کنند که برای مردمان از آن زیان باشد. ۹- چه باران کنند و مردم بسیاری در باران بمیرند، مردم بسیاری را رودها ببرند، مردم بسیاری در آب بمیرند و آن‌گاه نیز، چون باران کردن سودمندتر است، هرمزد و امشاسپندان برای باران کردن با اهریمن

و دیوان ستیز و کارزار کم نکنند .

۱۰- از اوستا پیداست که چون دشمنان بیگانه آیند و بخوانند به ایرانشهر خرابی و زیان بسیار کنند و ارتشتار (= سپاهی) برای بازداشتن ایشان به‌ور (= دژ) آنها رود. بسا باشد که ارتشتار بسیاری را بکشند و آنگاه نیز برای سود بزرگ بیگانگان بیایند و آتش بهرام و مرد پرهیزکار را بکشند، به ایرانشهر ویرانی و زیان کنند. ارتشتاری که کارزار نکند و بگریزد، مرگ ارزان است > . آنکه کند و او را در کارزار بکشند ، رستگار شود . ۱۱- این سود بزرگ را نیز از مرد باید نگریدن که اگر دشمنان بیگانه او را در شهر گمارند و در شهر زیان و آشوب کنند و خود او را بیم مرگ نباشد ، شهر به دشمنان رها کند و برود < و > او (= دشمن) را بازداشتن توان، آن مرد باید < برای > زبانی که به آتش بهرام، مرد پرهیزکار، گوسفندان، آب و گیاه رسد، توزش (= جبران گناه) کند. این را گفتم که اگر او را بیم مرگ نباشد ، پس باید که بکند (= دشمن را بازدارد).

۱۲- از اوستا پیداست که اگر مرد شیر را خود یک پیشیز زیان و مردمان را سه هزار < پیشیز زیان > باشد، پس می‌تواند که < مردم را > یاری نکند . اگر خودش را سود و مردمان را بیم به تن محتمل باشد (= احتمال صدمه جانی باشد) ، باید که خواسته بدهد و ایشان را یاری کند و اگر او را بیم به تن محتمل (= صدمه جانی محتمل باشد) و کسان را بیم به تن یقین باشد، باید که خود تن بسپارد (= جان فدا کند) و ایشان را یاری کند. اگر او را بیم از مرگ یقین و کسان را نیز بیم از مرگ یقین باشد ، پس می‌تواند که یاری نکند.

۱۳- و پیداست که هرمزد هنگامی که مردمان این زمان (= مینو) را به آن زمان (= گیتی) چنان شگفت‌انگیز آفرید و داد، پس فروهر مردمان این زمان به شکوه پیش هرمزد خدای ایستادند . ۱۴- هرمزد خدای فروهر ایشان را بدین دو چیز خرسند کرد: یکی آن‌که گفت که: « ثوابی که شما کنید، پس شما را مزد و پاداش بیشتر دهم. » و یکی آن‌که گفت: « بدان گاه، برای شما مردی بیافرینم، که شمارا از بدی نجات دهد، او (= مردی) که ایزدان آن‌چه را که لازم است در او پیدا کنند (= در وجود او آشکار کنند). اگر تن از آن کار ببرد (= از آن کارشانه خالی کند)، بدان کار گناهکار باشد. » چه فروهر مردمان بدان روی خرسند شدند که هرمزد چنین گفت .

۱۸

۱- در باب این‌که در جایی درمورد ارجمندی آتش بهرام نشانیدن پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «جیان بهتر است یا آتش بهرام؟» ۲- هرمزد گفت که: «آتش بهرام بهتر از جیان است.» ۳- زردشت پرسید: «چرا؟» ۴- هرمزد گفت: «بدین روی که اگر آتش بهرام نمی‌بود، جیان را سامان دادن نمی‌بود.»

* * *

و جایی پیداست که زردشت به گشتاسب شاهنشاه گفت که: «به هرگاه و زمان (= در هر جا و همیشه) آتش بهرام بنشان. خویشتن را از نشانیدن آتش بهرام باز مدار، چه اگر من آتش بهرام را نمی‌دادم، هرگز زنده (= موجود زنده) در جیان نمی‌ماند، نه‌توانگر کامیاب و نه کسی که برای سود، خواستار سود باشد، زیرا به سبب آتش بهرام است که به شب آمد و شد ممکن است (۱). به سبب آتش بهرام است که اعلشونگ (۲) در خانه میهمان باشد.

* * *

این نیز پیداست که همچنان که رسیدن پیکها (۳) به و ننداست (= پیکها به یاری ستاره و نند راه را پیدا می‌کنند)، رسیدن ایزدان نیز به مان (= آتشگاه) آتش بهرام باشد.

* * *

۱- آتش بهرام چنان شگفت‌انگیز است که اگر به نیمه شب افروزند، اهریمن را بزند (= بکشد) و فرزندان اهریمن، نه بیور و نه هزار و نهصد و نود و نه فرزند را بکشد. ۲- اگر بوی بر آتش نهند، از آن سوی که باد آید، آتش بهرام هزار دیو و دو برابر جادو و پری را <بکشد>. ۳- و اگر به نیمه شب نیفروزند، هزار دیو و دوچندان جادو و پری را بکشد. ۴- و اگر آتش آدروگ (۴) را به نیمه شب افروزند، هزار دیو و دوچندان جادو و پری را بکشد. ۵- و اگر به نیمه شب نیفروزند تم، تاریکی را ببرد (= محدود کند) و کم کند (۵).

* * *

۱- جایی پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد تن مردمان را از تن آتش، جان را از فکر و اندیشه خویش بیافزید و روشنی و فروغ را از روشنی بی‌کران روشنی بیافزید و <آن آتش را> پنج <بخش> کرد. ۲- یکی آن‌که در گرودمان پیش خود (= هرمزد) سوزد و گوهر مردمان را با آن خوب کند، و یکی آن‌که در تن مردمان آفرید. یکی آن‌که دیو اسپنجروش (۶) را با آن نابود کند، یکی آن‌که در آب و گیاه آفرید. یکی آن‌که در گیتی خواست آفرید (۷)، ۳- پیداست که هرمزد با امشاسپندان انجمن کرد و آتش نیز در انجمن بود، ۴- و پیش هرمزد و امشاسپندان سر را نگون کرد (= سر به زیر افکند) و گریست، ۵- امشاسپندان پیرامون آتش نشستند و گریستند، ۶- هنگامی که <آتش> دید امشاسپندان نیز می‌گریند، پیش هرمزد ایستاد و گریست، ۷- و به هرمزد گفت که: «تر»، <ای> مهربان! از این جهان پربدی به گرودمان بی‌آفت روی و مرا این‌جا رها کنی، ۸- مرا با بردنی نادرست به خانه مردمان برند، هنگامی که کدخدا (= صاحب خانه) بخسبد، پس به سرداری من، آفریدگان را به نابودی کشند و از من شعله گیرند و برای دزدیدن خانه، به درون خانه برند، <سپس> مرا بیفکنند و بکشند (= خاموش کنند)، ۹- دودگر آن‌که از آن‌جا که مرا مراقبت کنند، به‌جایی برند و مراقبت نکنند و این‌جا بی‌هوش (= خاموش)، بر زمین افتد، ۱۰- سوم آن‌که جه <های> گناهکار، به دشتان (= قاعدگی) به نزدیکی من تازند و از جهش آنها، به‌اندازه مساحت یک خانه، گند به من رسد و بیمار شوم و ریمنی (= کثافت) خورم، ۱۱- چهارم آن‌گاه که جه <های> جادو به آتشگاه وارد شوند و هو دوتا کنند و جای را بیالایند (۹) (۸) و من موی و ریمنی ایشان را بخورم، ۱۲- و پنجم آن‌گاه که کودک <کان> آیند و برمن خدو (= آب دهان) و ریمنی افکنند و من از خدو و ریمنی آنها بخورم، ۱۳- ششم آن‌گاه که صنعتکاران برمن فلز ریمن برند و برمن با دهان باد دمند نه با دم، و <من> آن فلز را باناخرسندی و بی‌میلی بگدازم، ۱۴- هفتم آن که <مردمان> با آزمایش‌ور (۹) (= آزمایش ایزدی) - که صحت و سقم را آشکار کردم - مخالفند که با دلیل داوری نکرد، ۱۵- هشتم آن‌گاه که مرا از کار و ورز دور کنند و از جهان مینوی به جهان مادی برند و گناهکاران و پرهیزکاران را یکسان یاری توانم کرد (۱۰).

۱۶- این را نیز گفت که: «<ای> هرمزد! مرا به گیتی نیافرین، در جهان چون ستاره و ماه و خورشید که روشنی کنند، من نیز به تنهایی چنان کنم.»

۱۷- هرمزد وقتی گله آتش را شنید، پس به امشاسپندان گفت که: «چون آتش بدین گونه شکوه می کند و من نیز نمی توانم بدون آتش، آفریدگان را به گیتی دهم، کدام را بهتر و سودمندتر می شمارید. ۱۸- که من این مست و گله را بر آتش روا دارم و آفریدگان را به گیتی دهم، یا آتش را به گیتی ندهم تا او را مست و گله نباشد، چون من این مست و گله آتش را در صورتی می توانم برد که او را به گیتی نیافرینم.» ۱۹- و امشاسپندان گفتند که: «اگر آفریدگان را به گیتی بیافرینی بهتر و سودمندتر است تا این که آتش گله نکند و آفریدگان را به گیتی نیافرینی. اما تو <ای> مزدا! آتش را بستان و به بهرامی در آتشگاه بنشان. همانا او را پیازی کنیم و آذرگشنسب را بادست خویش گرفت و در آتشگاه، به بهرامی، نشاند و آذرربنغ و آذر برزین مهر (۱۱) را بادست خویش نشاند و بریک یک آفرین کرد (= دعا کرد) که در مان (= آتشگاه) خویش روشنی دهنده و نیکی دهنده باشید.» ۲۰- و به آتش گفت که: «به مردمان نیکی کن، در همه خانواده ها، در همه دهیا، در همه استانها و در همه کشورها (۱۲) و ایشان تو را بزرگ دارند چه آب، چه گیاه و چه فروهر پرهیزکاران، هنگامی که بر تو زوهر برند و هنگامی که «هیزم خشک برگزیده شده برای سوختن (۱۳)» بر تو فراز دارند.» ۲۱- آن گاه <نیز> آتش با آفرینش مادی <خود> به گیتی موافقت نکرد تا هرمزد با او پیمان بست و او را به در بهشت پادشاه کرد و گریزی بدو فراز داد و فرمود که: «از هر که خشنود نیستی، با این گرز او را به دوزخ افکنید.» ۲۲- پس با دادن (= آفریده شدن) به گیتی هم داستان شد (= موافقت کرد) (۱۴).



۱- جایی پیداست کسی که آتش بهرام نشاند، چند آتش بی نگهبان و بی محافظ باید جمع کند <تا> بتواند <آتش بهرام> بنشاند؟ ۲- دستوری برد که چنین گفت: «هزار و یک <آتش> باید جمع کند.» ۳- کسی که آتشی جمع کند و به آتش آدروگ (۱۵) <و از آتش آدروگ به> آتش بهرام برد، پس نود ثواب برد. ۴- دستوری بود که چنین گفت: «کسی که آن را به سهو بکشد (= خاموش کند)، مرگ ارزان باشد.» ۵- کسی که به سهو و کسی که به عمد (۱۶) و به هر طریقی آتش بهرام را بکشد، به یقین مرگ ارزان باشد (۱۷). ۶- اگر همانا جمع کند، نخست آن آتشی را باید جمع کند که بیم یختن نسا

<برآنست> ۷- و دوم آنکه کثافت بدان پزند ۸- و سوم آن که سرگین کثیف بدان پزند، ۹- چهارم آنکه کوزه بدان پزند، ۱۰- پنجم آنکه آجر بدان پزند، ۱۱- ششم آنکه از زرگران است، ۱۲- هفتم آنکه از نقره‌کاران است، ۱۳- هشتم از چلنگران، ۱۴- نهم از تنزور، ۱۵- دهم از دیگ، ۱۶- یازدهم از خربندگان، ده بندگان، ۱۷- دوازدهم از پیش مزدبستان خنیاگر، ۱۸- سیزدهم از سواران چابک، ۱۹- چهاردهم از دیگر کار <ها> (=پیشه‌ها) (۱۸)، ۲۰- و چون هزار و یک آتش جمع کند، بدان زمان می‌تواند به بهرامی بنشاند و اگر مراقبت آن را به مؤمن داد، می‌تواند هرگاه گاعنبار، زوهر پاک دهد، ۲۱- و همه روزه آنرا به عیزم و بوی دارد تا اندازه تنش (=ارتفاع آتش) به اندازه مرد متوسطی شود، ۲۲- چون <آتش را> همانا بنشاند، <همه این کارها را باید بکند>، اگر این همه را نتواند چنین کند، مجاز نیست که بنشاند، ۲۳- اگر گناه مرگ ارزان کرده باشد، پس مجاز نیست که بنشاند، ۲۴- اگر پیشتر آتش بنشاند و سپس گناه مرگ ارزان کند، اگر تأمین زندگیش از کار مرگ ارزان نباشد، پس باید نامگانی او را تغییر دهند (= آتشی که برای یادآوری نام او جمع می‌کنند) و رعایا کنند.

۱- و پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد به زردشت گفت که: «چون بنگری، روان - که جای کنش بوی و فروهر است - چه کسی را بهتر پسندی؟» ۲- زردشت گفت که: «آن (=روان) گرشاسب را.» ۳- هرمزد روان گرشاسب را خواست (=احضار کرد) و روان گرشاسب درباره بدیی که در دوزخ دیده بود، به زردشت گفت که: «کاش من میریدی بودمی که انبانی بر پشتم بودی. برای زندگی خواستن (=برای گذراندن زندگی) به جیان همی رفتم و جیان به چشم من زشت بودی و جیان از شکوه من ترسیدی.» (۱۹) ۴- و هرمزد گفت که: «بایست، <ای> روان گرشاسب! زیرا به چشم من زشت هستی، چه آتش، پسر مرا کشتی (=خاموش کردی) و پرهیز (=مراقبت نکردی)» ۵- و روان گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! مرا بیمارز و برترین زندگی (=بهشت) را به من ده و گرودمان را به من ده، زیرا ارذهای شاختار اسب اوبار (=بلعنده اسب) و مرد اوبار را کشتم که دندانهایش به اندازه بازوی من بود و گوشش به اندازه چهارده نمد(۹) (۲۰) بود و چشمش به اندازه گردونه‌ای بود

و بلندی شاخس به اندازه شاخه ای بود. ۶- به اندازه نیمروز به پشت <او> همی تاختم تا سر<ش> را بدست گرفتم و گریزی برگردنش زدم و اورا کشتم. ۷- و اگر آن اژدها را نمی کشتم، پس همه آفرینش تو نابود می شد و تو هرگز چاره اهریمن نمی دانستی. ۸- هرمزد گفت که: «بایست! چه آتش، پسر مرا کشتی». ۹- گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! برترین زندگی (=بهشت)، گرودمان را به من ده، زیرا گندرو (۲۱) را بکشتم که به یکبار دوازده ده را جوید. ۱۰- چون اندر دندان گندرو بنگریستم، پس مردم مرده به دندانش آویخته بودند. او ریش مرا گرفت و مرا به دریا کشید. ما نه شبانروز در دریا کارزار داشتیم. پس من از گندرو نیرومندتر بودم. ۱۱- ته پای گندرو را گرفتم و پوست <اورا> تاسر برکشیدم (=کندم) و دست و پای گندرو را با آن بستم و از دریا به بار (=ساحل) کشیدم و به اخروگ (۲۲) سپردم. پانزده اسب کشتم <و> خوردم. ۱۲- و به سایه ستور خفتم. گندرو اخروگ، دوست <مرا> کشید و زن مرا کشید و پدر و دایه مرا کشید. ۱۳- همه مردم مرا از خواب بیدار کردند و برخاستم و با هرگامی، یک هزار گام بجستم و آنچه از پای من جست، بر هرچه کوفت، پس آتش در آن افتاد. به دریا رفتم و ایشان را باز آوردم و گندرو را گرفتم و کشتم. ۱۴- اگر اورا نمی کشتم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می شد. ۱۵- هرمزد گفت: «بایست! زیرا به چشم من زشت هستی، چه آتش، پسر مرا کشتی». ۱۶- گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! بهشت، گرودمان <به من> ده زیرا من راهزنانی را کشتم که به تن چنان بزرگ بودند که چون همی رفتند، مردمان پنداشتند که ایشان زیر ستاره و ماه و زیر دوش خورشید روند (۲۳) و آب دریا تا زانوی ایشان باشد. ۱۷- من تا ساق پای ایشان بودم. به ساق پای ایشان زدم، افتادند. کوه <های> زمین را شکستند. ۱۸- اگر من آن راهزنان افتاده را نمی کشتم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می شد. ۱۹- هرمزد گفت که: «بایست! چه به چشم من زشت هستی، زیرا آتش، پسر مرا، کشتی». ۲۰- گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! بهشت و گرودمان را به من ده چون من باد را رنجه و ستوه کردم. دیوان باد را بفریفتند و به باد گفتند که تو از هر آفریده ای نیرومندتر هستی، چنین اندیش که کسی از من نیرومندتر نیست. گرشاسب بر این زمین رود و دیوان و مردمان را خوار انگارد و تورا نیز، که باد هستی، خوار انگارد. ۲۱- باد چون آن سخن بشنید، چنان سخت برفت (=وزید) که همه دار و درختی را که بر راهش بود، کند و

همه زمینی (=خاکی) را که بر راهش بود، برهوا کرد (۲۴) و تاریکی برقرار شد. ۲۲- چون به من رسید که گرشاسب هستم، پس نتوانست پای مرا از زمین بردارد و من برخاستم و <اورا> به زمین بدم (=افگندم) و با هر دو پای بر شکم وی ایستادم تا پیمانی بست که باز به زیرزمین روم و آنچه را که هرمزد فرمود که زمین و آسمان را نگذار، کنم و رها نکنم. ۲۳- و اگر من آن کار را نمی‌کردم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می‌شد. ۲۴- هرمزد گفت که: «بایست! چه به چشم من زشت هستی، زیرا آتش، پسر مرا کشتی». ۲۵- گرشاسب گفت که: «ای> هرمزد! بهشت، گرودمان <به من> ده زیرا از دین چنین پیداست که چون ضحاک از بند رها شود، پس کس دیگری جز من، چاره او نتواند خواست. بدین روی، پس بهشت و گرودمان به من ده. ۲۶- و اگر بهشت، گرودمان دادن نشاید، پس نیرو و پیروزگری که مرا در زندگی بود، بازده، زیرا اگر آن نیرومندی و پیروزگری، که چون زنده بدم، مرا بود، بازدهی، اهریمن را با دیوان بکشم، تاریکی را از دوزخ برکنم، نیکو روشن کنم و شخصاً در <آن> نشینم و در <آن> روم». ۲۷- هرمزد گفت که: «این را به تو ندهم، <ای> گرشاسب! زیرا مردمان گناه کنند و تا هنگامی که مردمان دیگر گناه نکنند، تو را باز زنده کردن نشاید و دیگر مردم را نیز باز زنده کردن نشاید، زیرا رستاخیز زمانی کند که همه مردم بی‌گناه باشند. ۲۸- مردم چون بمیرند و روانشان گناهکار <باشد>، پس همه آسایش را بپلند (=از دست بدهند) و همه بدی و دشواری را گرفته باشند (=پذیرفته باشند). ۲۹- چون گرشاسب کردار خویش را بدین آیین گفت، ایزدان مینوی و ایزدان جهانی بگریستند و زردشت سپیتمان بگریست و گفت که: «گر<چه> فریفتار نیستی، <ای> هرمزد! نسبت به خویش بگفت و گفت که «من او را به بهشت راه ندهم». ۳۱- و آتش «ترومند و جانمند نمی‌بود، هیچ آفریده‌تورا به گیتی هستی نمی‌بود». ۳۰- چون زردشت دوباره خاموش شد، آتش به پای ایستاد و گناهکاری گرشاسب را نسبت به خویش بگفت و گفت که «من او را به بهشت راه ندهم». ۳۱- و آتش این چند سخن گفت، بایستاد (=ساکت شد) و ایزد گوشورون (۲۵) به پای ایستاد و گفت که: «من او را به دوزخ نهم، زیرا نیکی بسیار به من کرد». ۳۲- گوشورون این چند سخن گفت، بایستاد. زردشت به پای ایستاد و به آتش نماز برد (=تعظیم کرد) و گفت: «پرهیز (=مراقبت) تو کنم و کردار (=عمل) تو را در جهان بگویم و به گشتاسب و جاماسب (۲۶) بگویم که بنگرید که چون گرشاسب توبه

پیشگفتار

روایت پهلوی* کتابی به زبان پهلوی ساسانی است که دربردارنده مطالب گوناگون دینی، آیینی، اجتماعی و اسطوره‌ای است. نام وهویت نویسنده و نیز انگیزه نگارش کتاب روشن نیست. گواهیهای موجود در متن، نشان می‌دهد که نویسنده از رسته موبدان بوده است، چه آگاهی گسترده او از دقایق دینی و تسلطش بر روایات و تفسیرهای سنتی، که از لابلای نوشته‌ها دریافت می‌شود، نشان می‌دهد که جز موبدی آگاه و آشنا به مسائل دینی، نمی‌تواند گردآورنده چنین اثری باشد.

زمان گردآوری کتاب

تاریخ دقیق نوشتن کتاب روشن نیست، اما بر مبنای گواهیهای چند، می‌توان تاریخ تقریبی برای آن پیشنهاد کرد. بنابر مطالب یادشده در کتاب، می‌توان حدس زد که زمان تحریر آن بی شک پس از اسلام بوده است. آشکارترین گواهی که نشان می‌دهد اثر پس از اسلام و آن هم هنگام استواری و استقرار دین اسلام در ایران نوشته شده است، یکی تاکید نویسنده بر خویدوده و احیای این آیین است که به اعتراف خود نویسنده: «اگرچه مردم از خویدوده برگشته‌اند، اما نمی‌بایست باز می‌گشتند» و دیگر اشاره‌های پراکنده نویسنده به دخالت پادشاهان بد و دشمنان در امر دین، بویژه در فصل هفدهم و تاکید او

* دابار، ویراستار متن کتاب، همه‌جا به صورت مفرد (روایت) از این کتاب نام برده است. در نوشته‌های فارسی به هردو صورت و در نوشته‌های اروپائیان غالباً مفرد آمده است. در اینجا به پیروی از ویراستار، «روایت پهلوی» آورده شد.

بر رعایت آیینهای دینی و انجام دادن آنها بروفق سنت و دین است. گواه دیگر آنکه نویسنده در آغاز کتاب، گفتار خود را با عبارت «به نام ایزد دادگر»، که عنوانی متأخر است، شروع می‌کند و این نیز می‌تواند حاکی از نفوذ و استواری الگوهای نو در نگارش مؤلف باشد.

در متن کتاب به رساله‌ها و نوشته‌های پهلوی دیگر اشاره‌ای نیست تا بتوان محدوده تاریخی دقیق‌تری را برای نگارش آن پیشنهاد کرد.

کاما آسا از پارسیان هند که از سوی موبدان هندی برای پرسش و پاسخ درباره امور دینی نزد موبدان ایرانی فرستاده شد، درباره گشت به هند، با خود روایتی را برد که پس از مرگش شناخته شد. آسا در این روایت نزدیک به سه چهارم روایت پهلوی را به فارسی برگردانیده است. برای مثال، درهای بیست و چهارم تا سی و چهارم صدر بندش، که بخشی از روایت آسا را تشکیل می‌دهد، برابر فصلهای بیست و چهارم تا سی و چهارم روایت پهلوی است* و از آنجا که آسا کتاب خود را در سال ۸۹۶ یزدگردی برابر ۱۵۲۷ میلادی از ایران به هند برده است، پس تاریخ نگارش روایت پهلوی باید پیش از این تاریخ باشد.

دستنویسها

روایت پهلوی که در دستنویسها همراه متن دادستان دینی آمده است، به تنهایی در سال ۱۹۱۳ میلادی توسط دابار با استفاده از چهار دستنویس در بمبئی چاپ شده است. دابار موارد اختلاف دستنویسها، افتادگیها، افزونیها و جایبیاها را در زیر نویس کتاب آورده و با در نظر گرفتن موضوعهای کتاب، آن را به شصت و پنج فصل تقسیم کرده است. برای آگاهی از چگونگی هریک از دستنویسها به مقدمه ویراستار بر متن پهلوی کتاب (صفحه ۱۲ تا ۱۵) نگاه کنید.

شیوه نگارش کتاب

در کتابهایی که از موضوع واحدی بحث می‌شود، دریافت مطلب و دنبال کردن آن چندان دشوار نیست. اما در نوشته‌هایی که گردآورده‌ای از موضوعهای گوناگون است و برای جلوگیری از درازنویسی و در عین حال پرداختن به تمام

* همانندی مطالب دو کتاب، همه‌جا در یادداشتها آمده است.

موضوعها، ایجاز نیز رعایت می‌گردد، این کوتاه‌نویسی‌گاه، دریافت معنا را دشوار می‌سازد. در روایت پهلوی نیز به سبب تنوع مطالب و یکدست نبودن شیوه نگارش، این پیچیدگی به چشم می‌خورد.

به طور کلی می‌توان مطالب کتاب را از نظر شیوه نگارش به دو گروه تقسیم کرد. پاره‌ای از بخشهای روایت از جمله‌بندی ساده و منطقی برخوردار است و از این‌نظر می‌توان آن را با کتابهایی مانند بندهش، مینوی‌خرد و کارنامه اردشیر بابکان مقایسه کرد. از این‌جمله‌اند فصلهای سوم، دوازدهم، هیجدهم، بیست‌وسوم، بیست‌وچهارم، سی‌وششم و شصت‌وپنجم. از سوی دیگر در برخی از فصلها به سبب به کار بردن جمله‌های طولانی و ترجمه‌ها و تفسیرهای عبارتها و کلمه‌های اوستایی و گاه به سبب افتادگیها و افزونیها معنی جمله‌ها دشوار می‌گردد. فصلهای هفتم، هشتم... و پنجاه و هفتم از این جمله‌اند.

مطالب کتاب را از جهت مضمون می‌توان در گروههای زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- دینی- آیینی: از آنجایی که نگارش کتاب پس از اسلام صورت گرفته و زمانی بوده که آیینهای دینی زردشتی به تدریج به فراموشی سپرده می‌شده است، گردآورنده کتاب، که ظاهراً موبدی‌علاقمند به پاسداری و نگهداری از سنتهای دینی بوده است، کوشش کرده تا مسائل دینی را برای عامه زردشتیان و در حد نیاز آنان در این مجموعه گردآوری کند. آنچه بیش از هر چیز در این کتاب به چشم می‌خورد، تأکید نویسنده بر احیای آیین خویوده و رواج دوباره آن در میان همکیشان خویش است. ظاهراً این آیین زودتر از دیگر آیینهای دینی از میان رفته است. این فصل مفصل و مشروح روایت پهلوی، در روایت آسا نیامده و این خود دلیل دیگری بر تردید این عمل از سوی مردم و پذیرفتن احکام دین اسلام بوده است.

از آنجا که نویسنده بر احیای آیینهای کهن و رواج آنها بر مبنای سنت اصرار داشته است، بخش بزرگی از کتاب اختصاص به برپایی آیینهای گوناگون و سود و ثوابی دارد که از این رهگذر بهره‌رهبه‌دین می‌شود.

۲- اجتماعی: برخی دیگر از داده‌های کتاب درباره روابط اجتماعی است. در این بخش بیشترین تأکید بر روابط افراد خانواده نسبت به یکدیگر است و پیداست که نویسنده، این نهاد اجتماعی را مهمتر از نهادهای دیگر می‌داند و از ابعاد مختلف، آن را بررسی می‌کند. رفتار فرزندان نسبت به پدر و مادر و بالعکس.

وظایف مرد به عنوان پدر خانواده و همسر و مسئولیت‌های زن به عنوان مادر و همسر، لزوم رعایت احترام شوهر از سوی زن و شیوه رفتار شوهر نسبت به زن در فصل‌های مختلف بررسی شده است.

۳- پندارها و باورهای عامیانه: اعتقادات و پندارهای مردم در گذشته‌های دور و اوهمام و خرافاتی که در زندگی روزمره از آنها گفتگو می‌شود، بخشی از مطالب این کتاب را تشکیل می‌دهد. افسون‌ها و نیرنگ‌هایی که در این کتاب از آنها گفتگو شده، به زبانی رمزآمیز نوشته شده است و این شاید از آن‌رو باشد که هرزد از زردشت خواسته است تا این افسون‌ها و نیرنگ‌ها را جز به موبدان نیاموزد*. راز مهرها و تاثیر آنها در سرنوشت آدمیان و نیروی جادویی که در رنگ‌های آنها نهفته است، در فصلی از این کتاب به شرح بیان شده است. این پندارها ریشه در گذشته‌هایی بسیار دور دارند و هنوز هم در میان برخی از مردم به عنوان باورهای اصیل و مورد قبول رواج دارد. درمثنای فارسی‌نو نیز به این‌گونه باورها برمی‌خوریم.

۴- اسطوره‌ها: روایت گنجینه‌ای با ارزش از دیدگاه اسطوره‌شناسی است. نویسنده در هنگام گفتگو از آغاز و خراجام جهان و مطالب جنبی مربوط به این دو، نکات اسطوره‌ای را در طیفی گسترده بیان می‌کند که بسیاری از آنها در این زمینه منحصر به فردند. حتی در مبحث آفرینش که در کتاب‌های دیگر پهلوی مانند بندهش و زادسپرم، از آن گفتگو شده است، نویسنده روایت، به نکاتی پرداخته است که با هیچ‌یک از دواثر یادشده قابل قیاس نیست. پیکره‌ای که نویسنده از مقوله آفرینش از دید زردشتیان ارائه می‌دهد - رشد و بالندگی آفریده‌های هرمزدی مانند آسمان، زمین، گیاه... از اندام‌های هرمزد - ظاهراً تنها در این متن به چشم می‌خورد. بدین تعبیر، همه مظاهر و عناصر طبیعت پرتوی از ذات هرمزد و فروغی از روشنی بی‌کران او هستند.

۵- مطالب اخلاقی: پندواندرز و به طور کلی، مطالب اخلاقی کتاب، هرچند در لایزال فصل‌های مختلف و در جنب مسائل دیگر بیان شده است، اما بر رویهم مجموعه‌ای است که جایی ویژه در کتاب به خود اختصاص داده است. مطالبی که درباره رادی و راستی، بردباری، وفای به عهد، توبه و نحوه پذیرش آن بیان شده، با مآناندهای خود در کتاب دینکرد قابل مقایسه و سنجش است. فصلی نیز به

* برای توضیح بیشتر در این مورد نک: مقدمه دایار بر کتاب، صفحه ۱۰ تا ۱۲.

نه شب و یک ماه چه باشد؟» ۳- هرمزد گفت که: «اگر <کسی> درتابستان ، در خانه‌ای بمیرد، پس تایک ماه بگذرد، بدان خانه نباید رفت. در زمستان، تا نه شب بگذرد، بدان خانه نباید رفت. ۴- خوردنی که پخته نشده است، در تابستان تا یک ماه کامل بگذرد، در زمستان تا نه شب بگذرد، نباید به‌کار برده شود. آن (=خورش) پخته شده غیرقابل مصرف <است>. ۵- کسی که درمدت نه شب یا یک ماه آتش به خانه اندر برد، پس گناهش یک تنایل (۲) است اگر همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بیفزود <نیز>، یک تنایل است. ۶- اگر آب همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بریزد ، گناه تنایل و در جای دیگر یک یات (۲) است. کسی که <آب را> به خانه اندر برد، اگر همان‌جا بریزد ، پس گناهش یک فرمان (۲)، درجای دیگر، یک یات است. ۷- هرکه برای کام‌گزاری اندر شد (= داخل رفت)، پس گناهش یک فرمان است. ۸- خورش پخته که در خانه برند، همه ناپاک است (۳).

۱- این را نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مرد <با> همه اندام گناه کند ، بیس بدی به کدام اندام او پیش رسد؟» ۲- هرمزد گفت که: «چون اندرتن مردمان اندام زبان ارجمندتر است، پس آن (=بدی) به زبان پیش رسد». ۳- این‌را نیز پرسید که: «پس به‌کجا رسد؟» ۴- هرمزد گفت که: «پس به دل رسد ، پس به شکم رسد. ۵- و فرزند فاسد و زشت از او زاده شوند، بدان سبب که گناه کند <و> ثواب نکند». ۶- «اگر مردم کار ثواب کنند ، پس نیکی به کدام اندام ایشان پیش رسد؟» ۷- هرمزد گفت که: «به زبان پیش رسد، زیرا که زبان از همه اندامها بهتر آفریده شده است. پس به دل ، آنگاه به شکم و سپس به تمام بدن او رسد. ۸- وفرزندان فرهیخته، وظیفه شناس، دادگر و خطیب از او زاده شوند، بدان سبب که ثواب کند <و> گناه نکند (۱)».

۴

۱- هرمزد به زردشت گفت: «اگر <کسی> در گیتی تورا بغریبد و بخواد به تو بدی کند و به سبب تنگی خواسته (=فقر و بی‌چیزی) بانو دشمن باشد ،

تو با او به نرمی و داد سخن گو ، چه اگر به نرمی و داد سخن گویی ، پس از راه دادگری بهتر می توانی او را شکست دمی و محکوم کنی تا که از راه خشونت و درشتی با او سخن گویی. ۲- زیرا اگر مرد راست خواه (= حق طلب) داوری کند و در داوری کردن با گفته ای از گیتی شکوه کند، اما از روی گذشت داوری کند ، پس او از مرد بدخواه که خوب داوری کند، اما بی دادگری در کار داشته باشد ، پرهیزگارتر است. زیرا گناه فرد دروغ خواه، گناه فرد بدخواه نیز هست. همانا او از مردو باشد: یک از خواسته (= میل) دور بودن، یک از افراد بدخواه بودن (۱)».

۵

هرمزد این نیز به زردشت گفت که: «اندر جهان کس نباشد که این تواند کرد که به کس چنین گوید که: «تو همچنان زنده <باش> من به جای تو بشوم (= بمیرم). چه هرکس از گیتی بشود (= همه می میرند) مگر آن کسی که جز این درباره اش مقدر شده باشد. کسی هم که از هریدی نجات یابد ، پس از پیری نجات نیابد، چه دیو پیری از اهریمن بپذیرفت که به هر حال، به انجام، هرکسی را نابود کنم، از من که پیری هستم گریختن نتوان. کار ثواب کنید، زیرا آن که بدان شاید بودن روان است، تن به هیچ آیین به یاری نرسد (۱)».

۶

۱- زردشت از هرمزد پرسید که: «پیمان شکنی چندگونه است؟» ۲- هرمزد گفت: «شش گونه». ۳- این نیز پیداست کسی که نسبت به کسی پیمان شکن <باشد> آن (= بیم) زودتر ، پس به نه سال بدو رسد. ۴- این نیز پیداست که اگر مرد گناه و بزه کند ، <بیم> پیمان شکنی بدان فرزند رسد <که> پس از آن که گناه و بزه کند، از او زاده شود. (۱)

۷

۱- این نیز پیداست که <اگر> برای بندین کاری غراز رسد <و> نداند

بگرداند. نه تو که هرمزد هستی، اورا از دست رها کنی، و نه او تورا از دست رها کند؟» ۴- و هرمزد گفت: «این سپندارمذ، دختر من و کدبانوی بهشت و مادر آفریدگان من است (۲)». ۵- زردشت گفت که: «آیا به جهان چیزی <از این> شگفت‌تر گویند، چنان که تو- که هرمزد هستی - پس به من گفتی؟» ۶- هرمزد گفت که: «<ای> زردشت! برترین و بیشترین کار مردمان این بودی ۷- که از آغاز آفرینش بدین سو، که مهری و مهریانی (۳) چنان کردند (= خویدوده کردند)، شما نیز چنان کردید، چه اگر مردمان آن کاری را که بگرداندند (= تغییر دادند)، نمی‌گرداندند، <و> ۸- هم‌چنان که مهری و مهریانی خویدوده کردند، پس مردمان نیز چنان می‌کردند، همه مردم پیوند و تخمه خویش می‌دانستند (= می‌شناختند) و هرگز برادر، برادر و خواهر را از دوستی رها نمی‌کرد. ۹- زیرا همه بی‌چیزی (= فقر)، نیاز (۹) (۴) و خشکی (= قحطی) از آن جهت به مردمان رسید که مردان از شهر بیگانه، از روستای بیگانه و از کشور بیگانه آمدند و زن کردند (= زن گرفتند) و هنگامی که زن را ببرند، پدر و مادر بر این گریستند که دختر ما را به‌بردگی همی‌برند».

۱- این نیز که خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که گرانترین (= سخت - ترین) گناه، مانند جادوگری، را که گناه مرگ ارزان است، <سبب> نجات از دوزخ است و دوری از دوزخ و دوری از اهریمن و دیوان بدان زمان باشد که چون <کسی> جادوگری کردن آموخت (۵)، گناه مرگ ارزان کرد و اگر خویدوده کند، آنگاه از دوزخ، زندان اهریمن و دیوان نجات یافته <و> دور <باشد>.

۱- خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که جایی پیدا است که هرمزد به زردشت گفت که: «این چهار چیز برترین است: هرمزد خدای را نیایش کردن، به آتش میزیم و بوی خوش و زوگردان، مرد پرهیزگار را خشنود کردن و کسی که با مادر یا دختر یا با خواهر خویدوده کند. ۲- و از آن همه آن بزرگتر و مهترین و برترین است که خویدوده کنند». ۳- و خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که اهریمن و دیوان و مردمان بد، برای آزار هرمزد خدای و همه ایزدان، به همه هنگام، با همه دیوان لواط کنند. گرسنگی و سختی و تشنگی و پیری <و>

بیماری و مریضی، خرابی و آزار خرفستران (= حیوانات موزی) و دیگر همه بدیهای در جهان <به سبب> لواط بیشتر باشد. ۴- پیداست که اگر همه خرفستران جهان بالای کوهی بمیرند و همه زهر و گند و زیمنی (= کثافت) به یک جا <گردد> آید، گند به هرمزد و بهشت نرسد. ۵- <اما> اگر مردم لواط کنند، گند از لواط تا به جهان اهریمن برود. ۶- همان گونه که امروز بیشترین بدی از لواط است، به همان گونه هنگامی که سوشیانس* آید، همه مردم خویدوده کنند و همه دیوان به نیروی شگفت آور خویدوده نابود شوند.

۱- این نیز پیداست که مردی که <یک> بار با مادر و یک <بار> با فرزند دختر خویدوده کند، آن که با مادر است بر آن دیگری برترست، زیرا آن که از تنش بیاید، بدو نزدیکتر است. ۲- چه پیداست که اهریمن ملعون، چون با خویشان لواط کرد، پس برای او گرانتر بود تا آن که با دیوان کرد. ۳- آن (= خویدوده) با دختر، بر آن دومی که با خواهر کرده باشد، برترست، مگر این که او را فرزند نباشد. ۴- دختر حلال - زاده (۶) که از مادر زاده شده باشد، اگر پدر با او خویدوده کند، اگر آن دختر از نزدیکی کردن خود او زاده شده باشد، خویدوده با او جایز است و گر نه، پس جایز نیست. ۵- خواهر و برادر، اگر هم پدر و جدا مادرند (= از یک پدر و دومادرند)، پس ایشان را <خویدوده کردن> جایز است و اگر هم مادرند و جدا پدر، همانا جایز است. ۶- برای مردی که از زن کسان دختر نامشروعی زاده شده باشد، اگر آن گاه، او را (= آن دختر را) به زنی گیرد، دستوری است (= مجاز است) و همانا ثواب خویدوده باشد و گناه پیمان شکنی، همانا بر فرزند باشد، همچنان که <ثواب> خویدوده. ۷- روان نابالغین نیز که تا هفت سالگی بمیرد، به خورشید پایه ایستد (= قرار دارد) و اگر پدر پرهیزکار باشد با پدر به بهشت، و اگر پدر گناهکار باشد و مادر پرهیزکار باشد، با مادر به بهشت رود. اگر پدر، مادر هر دو گناهکار باشند، با پدر، مادر به دوزخ (۷) رود. ۸- دستوری بود که چنین گفت که: «اگر آتشی به نام او بچینند (۸)، خرفستری برای روان او بکشند، پس روانش از پدر و مادر جدا شود و به دوزخ نرود». ۹- دستوری بود که چنین گفت

که: «او مالک کار ثواب خویش است، چه از اوستا پیداست که هرمزد آن مهری که پدر با آن فرزند را می‌پرورد، پس چنان بدو داد که تا هفت سالگی روان <کوچک> با پدر و مادر است، روان بچه نابالغ در زهدان است (= از هرگونه دشواری در امان است).

۱- و خویجوده چنان شگفت‌انگیز است که دربارهٔ جم پیداست که چون فرۀ خدایی (= پادشاهی) از او بشده بود (= دورشد) با جمک، خواهرش، از انجمن ضحاک مردمان، دیوان و پریان گریخت و به دریاچهٔ زره رفت. ۲- ایشان را در دوزخ جستجو کردند، ندیدند. ایشان را میان مردمان، آب، زمین و گوسفند و میان گیاه، در کوه و درروستا جستجو کردند، ندیدند، ۳- پس اهریمن گفت که: «چنین اندیشم که جم در دریاچهٔ زره همی رود». ۴- دیوی و پریی اندر ایستادند (= اصرار کردند) که: «ما برویم و جم را بجوئیم». ۵- و دیدند و رفتند و هنگامی که به آن دریاچه رسیدند که جم بود، آب آن دریاچه تیره شد و جم گفت که: «شما کیستید؟» ۶- ایشان گفتند که: «ما آنیم که چنان تو که از دست دیوان بگریختی، ما نیز از دیوان گریختیم و مانند یکدیگر هستیم». ۷- و تو این خواهر را به زنی به من ده تا من نیز این (= خواهر) را به تو دهم». ۸- و جم- چون دیو از مردم بازشناخته نشدند - پری را زن خویش کرد و خواهر به زنی دیو داد. ۹- و از جم‌و آن پری خرس، میمون، گندرو و برگوش (= گوش بر سینه) زاده شدند و از جمک و آن دیو لاک پشت، چلباسهٔ زهردار و یوزو کشف و نیز بسیار خرفستر دیگر زاده شدند (۹) و جمک آن دیو را دید که بد بود و باید از او جدایی (۱۰) (= طلاق) خواست. ۱۰- و روزی که جم و آن دیو به می خوردن بودند، پس جمک جای و جامهٔ خویش را با آن پری عوض کرد. وقتی جم آمد، مست بود، ناآگاهانه با جمک که خواهرش بود، بخت و ثواب <های> خویجوده به نبرد برخاستند. بسیاری دیو بشکستند، مردند، یا به آوارگی بگریختند و باز به دوزخ افتادند (۱۱).

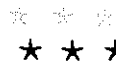
۱- این نیز از اوستا پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «تو - که هرمزد هستی - گفתי که اندیشه بسیار، گفتار بسیار و کردار بسیار باید

اندیشیدن، گفتن، کردن، از همه اندیشه <عا> و گفتار <ها> و کردار <ها>، اگر اندیشه شود، گفته شود و کرده شود، کدام بهتر است؟» ۲- هرمزد گفت که: «بسیاری اندیشه، بسیاری گفتار و بسیاری کردار است، <ای> زردشت! که فراز گفتم. از آن اندیشه <عا>، گفتار <ها> و کردار <ها> که باید اندیشیدن، گفتن و کردن، آن بهتر و برتر است که خویوده کنید. ۳- چه پیداست که نخستین بار که بدو نزدیک شوید یک هزار دیو و دوهزار جادو و پری بمیرد، اگر دوبار بدو نزدیک شوید دوهزار دیو و چهار هزار جادو و پری بمیرد، اگر چهار بار بدو نزدیک شوید، مرد و زن آشکارا رستگار شوید».

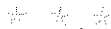
۱- این گوید آن که پسر است به مادر که: «تن را برای آمیزش تن بدعند تا که ما را بیم ازدورخ نباشد و گناهی که کرده ایم از دمه برود، بریل چنینود (۱۲) دلیر باشیم و جای نیک و شایسته از آن ما باشد، هرمزد را بپرستیم، و اهریمن را بیازاریم». این گوید مادر به پسر که به سبب پرهیزکاری گوید «آمیزش تن را به تو دهم، همچنان که تو پسرگفتی». این گوید پدر به دختر، این گوید دختر به پدر، این گوید برادر به خواهر، گوید خواهر به برادر، چونان که نوشتم. ۲- از آن کار خویوده دیوان را چنان رنج و آزار باشد که اگر پس از آن که مرد و زن جادوگر شوند، یک هزار گوسفند و ستور را یکباره به بیداد بکشند، (۱۳) زوهر به دیوان دهند، دیوان را به سبب آن رنج و آزاری که از خویوده بوده است، تا پایان آسایش نباشد و باور ندارند که روان ایشان به ما رسد.

۱- کسی که یک سال خویوده به زنی دارد، چنان باشد که سه یک همه این جهان را با آب، با گیاه و با غله به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد و اگر دو سال به زنی دارد، چنان باشد که دوسه یک (= دوسوم) این جهان را با آب، گیاه و غله به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۲- اگر سه سال به زنی دارد، چنان باشد که همه این جهان را با آب، با گیاه و با هر چیز <که در آن است> به عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۳- اگر چهار سال به زنی دارد و یشت کرده باشد، پس آشکارا، روانش به گرودمان رود، اگر نه (= یشت نکرده باشد)، پس روانش به بهشت رود.

۱- زردشت از هرمزد پرسید که: «مردی که خویدوده و یشت کرده باشد، بیزش دعد (= دستور خواندن یسنا همراه با مراسم دعد)، پس ثواب او چوتنان > کسی باشد که < خویدوده نکرده > ویزش < داده باشد؟ > حکم او < چگونه است؟ > ۲- هرمزد گفت: «آن‌گونه باشد که یکصد مرد خویدوده نکرده < بیزش > داده باشند». ۳- زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مردی که خویدوده کرده باشد، دعا کند، چگونه است؟» ۴- < هرمزد > گفت: «آن‌گونه که یکصد مرد خویدوده نکرده، دعا کنند».



۱- این نیز پرسید که: «کسی که ایشان را یاری کند، ایشان را به‌خویدوده < کردن > عدايت کند و برانگیزد، ایشان را گفت که خویدوده کنید! ثوابش چگونه‌باشد؟» ۲- هرمزد گفت: «چنان باشد که یکصد هیربد را، که هر هیربدی را یکصد شاگرد است، یک زمستان به خورش و جامه نگاه دارد، پس ثوابش < این اندازه > باشد».



۱- زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «آنان که مرد را < از > خویدوده کردن بازدارند، آنان را گفت که خویدوده نکنید! پس گناهی چه باشد؟» ۲- جای این در دوزخ است.



۱- جایی پیداست که از دانایان داناتر، از درستکاران درستکارتر - که دیوان < برای آسیب رساندن > به‌اندیشه، گفتار و کردار او ناتوانترند، اهریمن و دیوان < برای آسیب رساندن > به‌تن او ناتوانترند - کسی است که خویدوده و یشت کرده باشد.



۱- از دین پیداست هنگامی که زردشت از پیش هرمزد خدای آمد، در جهان هرکجا که رفت، پس این گفت که: «دین بستانید، خویدوده کنید. ۲- و برای

خوبی گویم.» و آنگاه دیوپرستان، وظیفه نشناسان، بدان، با تعجب این گفتند که: «کاری چنان سخت و دشوار است، در دین ما خویدوده کردن، نیست.» ۳- پس این چیره گنا (= اهریمن)، همانا، آن کاری را بهترین می گوید که <دیو - پرستان> باید کردن. ۴- پس از این پیداست که به دین و باور همه دیوپرستان، آنچه برای ایشان گرانتر گناه گفته شده است، بدین دین و باور نزد نیکان، برترین و بزرگترین ثواب گفته شده است.

★ ★ ★

۱- این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت: «برو، کار ثواب کن!» و زردشت گفت: «کدام کار ثواب را پیش کنم؟» ۲- هرمزد گفت که: «خویدوده، چه از همه <کارها> آن کار ثواب را بیشتر باید کردن، زیرا به انجام، هنگامی که هرکس را در جهان به دین برانگیزانند، با خویدوده آید.»

★ ★ ★

۱- این نیز از دین پیداست که زردشت به هرمزد گفت که: «به چشم من تنگ (= دشوار) و سخت است که چگونه خویدوده را میان مردم روا بکنم (= رواج دهم)؟» ۲- هرمزد گفت که: «به چشم من نیز چون چشم توست، اما چون از هرکاری برتر است، پس باشد که به نظرت سخت و دشوار نیاید.» ۲- به خویدوده کردن کوشا باش و کسان را نیز کوشا کن.

۱- در باب این که ثواب یزش (= عبادت) را چنانکه می دانم و می توانم از اوستا استنباط کنم به تفصیل نویسم و از آن کم <نک> نم. ۲- کسی که <مینوی> * درون (۱) را ستایش کند، ثوابش یک تنایل است و شگفتی، پیروزگری، نیرو و چابکی مینوی درون چنان است که هنگامی که خورشید اندر شود (= غروب کند)، اهریمن <با> دیوان، به شمار چون بش (= یال) اسب، برای نابودی جهان، از دوزخ به جهان آید. ۳- اگر مینوی درون را ستایش کنند،

با آن دیوان کارزار کند . نود و نه بار مانند گاو بشکوج (۲) ، چنان سخت ستئیز کند پس دیوان را چون تگرگ که بر زمین افتد ، بر زمین زند . ۴- و هرمزد آن سخن دوم را از او نپرسد ، چه پیداست که هر پرهیزکار و گناهکاری که به پل چینود (۳) رسند و هرمزد را ببینند ، هرمزد از هرکس بپرسد که : «چه کردی ، و کار چه کسی را همی کردی ، به خورش چه کسی زیستی؟» ۵- اگر پرهیزکار <باشد> پس <سخن> دوم را از او نپرسد ، چه <اورا> به گردومان (=بیشتر برین) برند ۶- و اگر گناهکار باشد ، درد ویدی به خویش کند ، به دوزخ رود . ۷- و اهریمن بدو گوید که : «چرا به سوراخ من آمدی که اینجا به جز درد و دشواری و بدی ، چیز دیگری برای تو در آن <نیست> .» ۸- از آن سخنی که هرمزد چنین گفت و اهریمن چنان گفت <ایشان را> پشیمانی باشد و به سبب آن پشیمانی است که مرده ایشان را باز آریند . ۹- و اگر * گوشودای (۴) درون و دعای خشنودی (۵) هرمزد خدای بسیار کرده شود ، سیصد ثواب است و آنگاه نیز به سبب گوشودای درون ، ثواب بخشندگی و پرهیزکاری نزد ایزدان بیشتر است و آنگاه نیز <با> اوستا ، مقام و مرتبه را بیشتر افزایشد و رامش بیشتر کنند . و ثواب درون سه گانه - در دین یشت کوچک (۶) خوانده شد - به اندازه بودن سه درون است . اگر طرز (۷) قرار گرفتن نان درون به درازا باشد ، پس ثواب آن دوبرابر درون <ساده> است و اگر دوبرابر درون باشد ، پس ثواب آن دوبرابر درون باشد . ثواب یشت بدون زوهر (۸) برابر یکصد تنایل است و ثواب آن یک با زوهر ، همانا یک هزار تنایل است . ۱۰- یشت کردن چنان بزرگ ، مهم ، ویژه و ارجمند است که از اوستا پیداست که اگر مرد پانزده ساله باشد و یشت نکرده باشد ، پس باید نان و آب به آیین سگان و پرندگان بدو داد . ۱۱- ثواب ویسپرد (۹) بدون زوهر ، هزار تنایل ، آن که بازوهر باشد ، یکصد هزار تنایل است . ۱۲- ثواب هادخت (۱۰) بدون زوهر ، دوهزار تنایل ، آن که بازوهر باشد ، دویست هزار تنایل است . ۱۳- ثواب دوازده هماست (۱۰) بدون زوهر دویست و دوهزار تنایل ، آن که بازوهر باشد ، هزار هزار تنایل است . ۱۴- ثواب همداین (۱۲) ، با ده هماست ، همانا یکصد برابر آن با یک هماست است و ثواب همداین بازوهر و ده هماست ، یکصد برابر همداین با ده هماست بدون زوهر است . ثواب همداین یک هماست بدون زوهر همانا سه ملیون و چهار صد هزار تنایل است . ثواب یک هماست بازوهر ، هشتصد ملیون ، ثواب

ده هماغست بیدون زوهر چهار ملیون. ثواب ده هماغست با زوهر ششصد ملیون است. با اوستا ثواب را بیشتر افزایشند. ثواب ده هماغست با زوهر، چنان که نوشته شد. بدین سبب اگر همدین برگزار کنند، پس همه گناه از ذمه برود، مگر گناه مرگ ارزان. ۱۵- پس ثواب چیزی که در عمل چنین آسان است، چنان بزرگ است که با همدین، این اندازه ثواب باشد، چون روان مردمان به پل چینود رسد، گناه و ثواب را به ترازو نهند و اگر ثوابش به اندازه یک تار موی دوک (۱۳) بیشتر <باشد>، پس به بهشت هدایت کنند، اگر گناهش به اندازه سر یک مژه <بیشتر باشد> پس به سبب سر یک تار مژه بیشتر بودن، به دوزخ هدایت کنند. ۱۶- چون ثواب کردن چنان آسان است که گناه کردن نیز، باید به ثواب کردن کوشا بود و از گناه کردن دوری کرد، زیرا کسی که از گناه بپرهیزد به دوزخ نزود (۱۴).

۱- درباره این که زردشت از هرمزد پرسید که: «برای مردمان چه هنری بهتر است؟» ۲- هرمزد گفت: «راست گویی بهتر است، چه در راست گویی نیک نامی در جهان و سعادت و رستگاری در بهشت است و پیوندان و نوادگان تو به سبب کار ثواب، کسان بهتری باشند. روان تو، خود رستگار شود، زیرا کسی که به خاطر راستی، خواسته اش (= مال و ثروت) زیان بیند، پس بهتر از آن کسی است که به سبب دروغ، روانش صدمه بیند، زیرا خواسته را باز شاید اندوختن و روان کسی که مرد، بشوند (= دور شوند)، پس چاره نیست. ۳- چه پنداشت که نه دوست به دوست و نه برادر به برادر و نه پدر به پسر، اگر هم ایشان را کار ثواب بیش باشد - یعنی آن که به سبب آن پرهیزکار باشند - هنگامی که از گیتی بروند (= بمیرند) به یکدیگر نتوانند داد (۱).

۱- درباره این که رادی (= بخشنده) ثوابی چنان بزرگ و ارجمند و ویژه است که <سبب> رسیدن (= نزدیکی) به ایزدان و نیکان است. در گیتی، نیکی به هرمزد، امشاسپندان بیشتر از خانه ای برسد که به نیکان و ارزانیان،

با تقوا رادی کنند. نیکی هیربدان (= آموزگاران) و شاگردان ارزانی، به خانه رادان متقی برسد. ۲- عرثوانی، که ایشان (= ارزانیان، هیربدان و شاگردان) در خانه رادان کنند، راد متقی را چنان باشد، که به دست خود کرده باشد. ۳- بدی به هرمزد و دیگر ایزدان از خانه رادان نامتقی است که به سبب وظیفه - شناسایی، دزد و راهزن به خانه آنان رسند. گناهکاران در آن خانه گناه اندیشند، <گناه> گیرند و <گناه> کنند و راد نامتقی را چنان باشد که با دست خود کرده باشد.

این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت: «کسی که رادی را با شناسایی و گزینش انجام دهد، مانند من است که هرمزد. و کسی که با نادانی و بدون شناسایی و بی گزینش انجام دهد، <مانند> امریمن است.

۱- این نیز از دین پیداست که اگر دومرد باعم مجادله کنند، یکی گوید که: «چون من بخشش به گزین (= به جا) می کنم، به کسی چیزی ندهم تا این که او را به تقوا <شناسم> و از چگونگی ابزار (= امکان) او آگاه باشم. او بدین سخن که چنین گوید به دوزخ رود». ۲- یکی گوید که: «من نه پرهیزکار و نه گناهکار شناسم، اما کسی که از من کار ثواب پذیرد (= به امر به معروف و نهی از منکر من توجه کند)، یعنی پرهیزکاری را بستانید و دیوان را بیازارد، گناهی از او ندانم (= او را گناهکار نمی شناسم)، به یقین او را مردی نیک می شمارم و بدو گوشت و جامه دهم». او بدان سخن که چنین گوید، به بهشت رود.

۱- این نیز از اوستا پیداست: کسی که به مرد پرهیزکار چیز دهد به بهشت رسد و کسی که به گناهکاران چیز دهد و نداند که گناهکار است، اگر به دانش رسد (= ثابت شود) که گناهکار است، پس باید بازستاند و اگر گواهی باید آورد که من این چیز به تو ندادم، پس همانا بیاورد، و هریک را که توان کردن باشد، بکند <تا او> تملک خواسته نکند (۲).

این نیز از دین پیداست که رادی چنان شگفت‌انگیز است که اگر کسی به مرد نیکی خواسته دهد، پس در زمان (= فوراً) بانگ سخن (= بانگ سپاس مزد نیک) به پیش هرمزد خدای رسد و بدو (= بخشنده) مزد و پاداش دهد.

این نیز پیداست که رادی چنان ارجمند است زمانی که هرمزد غله را <آفرید>، پس سفته (= شاخه گندم) چهار انگشت بود و خوشه‌اش به بلندی سه نیزه و انبوه (۳) بود. دیوان برفتند و آن غله را ازملی و ملیانه (۴) به‌زور فراز گرفتند تا دوباره نابود کنند. هرمزد چاره کار کرد و هدیش (۵) به هیأت آسیایی برای چاره خواستن کار نزد ملیا و ملیانه (۴) رسید و غله خواست. آن غله بدو نموده شد. پس مینوی رادی و هدیش و ده‌مان آفرین (۶) به‌نبرد آمدند. دیوان را نابود کردند و به‌ستوه آوردند (۷).

این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «رادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گزودمان به پل چینود است و هرکه به سبب ثوابی پرهیزکار باشد، پس به یک راه تواند رفت و آن‌که به سبب رادی پرهیزکار باشد پس به همه آن راه‌ها می‌تواند برود (۸).

این نیز پیداست کسی که کار نیکی کند و کسی را که چیزی نیست، پس چیز دهد، پس هر ثوابکاری در آن است.

این نیز پیداست که مرد باید اندیشه از گناه دور دارد. زبان را از سخنی که نباید گفت دور دارد و اندیشه از زن ببندد. برای شکم آن چنان نکوشد که هرچه بشنود، پس همانا باید (= گوید که لازم است).

این نیز پیداست که همه مردم <باید> با یکدیگر چنان رفتار کنند ، که برادرند . باید که با دوستی بخورند و آنچه که باید کردن ، کنند و برای روان ثوابکاری کنند و به مردان پرهیزکار بخشش کنند و باگذشت و بدون خشم با مردم رفتار کنند و با گزینش چیز دهند (= بخشش بهجا کنند) .



این نیز پیداست که هر مزد به زردشت گفت که: «این پنج چیز را نیکوتر آفریدم: خورشید که بالا آید ، تن جم که پرفره باشد ، هنگامی که باران شده باشد ، آب به مرغزار نشسته باشد و آفتاب بر آن افتد . مهر دارنده چراگاههای فراخ (۹) که به کشور رسد ، در کشور پیمانداري کند ، و آتش سرخ سوزان که در گاهنبار (۱۰) زود بر آن دارند و من از آن پنج چیز ، پس این چیز را نیکوتر و بایسته‌تر آفریدم: کسی را که آگاهانه و بادانش چیز راست گوید . ۲- این پنج چیز را زشت‌تر دیدم: دخمه‌ای که در دشتی کنده شده باشد و مرده تازه درون آن برده شده باشد و آن (= مرده) فساد آغاز کند ، و اگر در شب زمستان تاریک ، دشمنان در راه باشند . و زبان بدان ، فرمانروایان بد و ستمکاران که با خشم ، با فرمانروایی بد و با شدت با آن فرمان دادند . و آنانی که در کشور نیکی کردند ، اما مهر ایشان را نگاه نداشتند . پیری که بر مردمان آمده باشد و بی‌موقع آمده باشد . پس از آن همه ، به چشم من این چیز زشت‌تر باشد که کسی آگاهانه دروغ گفت .»



این نیز پیداست که رادی ثوابی چنان شایسته است که زمین آن خوب پسندد که مرد راد بر آن رود . باد آن پسندد که به تن مرد راد رسد . زن آن خوب پسندد که مرد راد شوی او <باشد> . اسب آن خوب پسندد که مرد راد بر او کمان کشد و گوسفند آن خوب پسندد که مرد راد بر او خورد . به سبب فرقه رادان ، خورشید بدان راه (= راه رادان) رود ، ماه نیز بدان راه رود ، ستارگان به راه ایشان روند ، از آن رو که رادان چیز می‌دهند <تا> مردمان جهان زندگی کنند و بجهت مرغان درون تخم و بیرون تخم زندگی کنند (۱۱) .



این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «هرچه رادان بدهند، من یکی را دو بازدهم و انبارم (= پاداش آنها را دوبرابر می‌دهم و برایشان ذخیره می‌کنم). رادان به کوه البرز گذشتند > و < به گرودمان رفتند.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «من رادان را احترام کردم وقتی دیدم روان رادان را که به کوه البرز گذشتند > و < به گرودمان رفتند.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «خوشا > به < تو > ای < راد! که از روانهای دیگر به نیروتر و پیروزگتر آیی.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «درباره همه مردم به تو، که زردشت هستی، گویم: گرودمان، بهشت هرمزد از آن آنان است که به پرهیز-کاران رادی کنند.» و این را نیز گفت که: «درباره همه مردم به تو، که زردشت هستی، گویم که دوزخ تاریکی از آن آنان است که به گناهکاران رادی کنند.» (۱۲)

۱۱

۱- اگر مردمان کستی گشاده (۱) (= بدون کستی) و پیرامن یک لا پوشیده باشند، نخستین گامی که بنهند < تا چهارمین گام >، یک فرمان گناه و چهارمین گام یک تنایل است و پس تا بایستند نیز از یک تنایل بیشتر نیست. ۲- اگر بایستد، سپس برود، آن گاه حکم آن در اصل همانند یک موزه (۲) رفتن است. آن گاه، حکم گشاده رفتن بدتر از یک موزه رفتن است و شیر همه مادگان جهان یکا هد (۳). ۳- کسی که ایستاده ادرار کند، پس گناهی یک تنایل و کسی که آن سوی ته پا (= پشت پا) به اندازه یک وجب و دو انگشت، ادرار کند، گناهی یک تنایل است (۴). ۴- و کسی که منی را ناتوان کند، پس یک تنایل گناه است. ۵- و کسی که خوردنی و غذا را بی مصرف ریزد، پس یک تنایل گناه است.

۱۳. ...
 ۱- این نیز پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «باشه (=خمیازه) و ویاس (۱) (= دهن دره) به <چه> کار رود، هم‌چنین شنوسه (=عطسه)؟» ۲- و هرمزد گفت که: «<به‌سبب> کار کردن (=فعالیت) اهریمن و دیوان برای صدمه زدن به‌زندگی، <خمیازه، دهن دره و عطسه> آید(۲)». ۳- زردشت گفت: «آزار آن چیست؟» هرمزد گفت: «اگر برآن یک یثا اهو وئیریو (۳) و یک اشم و هو(۴) بگویند، پس هیچ گناه و زیان کردن نتواند و سود و یژه‌ای از آن باشد(۵). ۴- زیرا بسیار چیز باشد که این اهریمن پلید برای زیان آفریدگان من آفرید و من، آنرا <که> از او بود (=از آن اهریمن بود)، از آن سود آوردم. برای آفریدگان من سود و یاری بسیار و برای آفریدگان اهریمن گزند و زیان گران از آن بود. ۵- چه پیداست که اهریمن پنداشت که سه چیز را گرانتر به آفریدگان هرمزد همی کنم، هرمزد را رنج از آن بیش <باشد>. ۶- اگر آن چیز را نمی‌آفرید، برای اهریمن پلید سودمندتر می‌بود، برای آفریدگان من، از آن گزند گران می‌بود. ۷- یکی آن که چون مرگ را آفرید، مردم مردند. چه پیداست چون آرزو و نیاز و دروغ و ستیز را آفریده بود، <اگر> مردم نمی‌مردند، پیری را می‌بایست کشت و همه مردم، به همه روزگار، بایکدیگر ستیز و کارزار می‌کردند. این می‌گفتند که: «چون نمیریم، پس ما را خواسته بیشتر باید و آنگاه همه مردم به سبب بیم از یکدیگر، به سوراخ کوه و دشت می‌بایست زیست و آفریدگان را بدی گران می‌بود. ۸- یکی آن‌که اگر آب را خشکیدن نمی‌بود، به همه این زمین می‌ایستاد و از آن بدی گران می‌بود. ۹- یکی آن‌که آتش را بفسرد (= خاموش کرد) چه اگر آتش هم‌چنان می‌سوخت و نمی‌فسرد، آتش در همه جهان چنان می‌ایستاد، که هرکس را بیم سوزش می‌بود و از آن بدی و دشواری گران می‌بود.»

* * *

۱- این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «همه مردم اندر جهان تا زنده هستند، پس ایشان را بایست (=ضرورت) به سه‌گونه است. ۲- که اگر درست (=سلامت) باشند و ایشان را بیماری و پادافراعی نباشد، پس همه نیکی گیتی، همانا، ایشان را باید. ۳- اگر ایشان را تنگی و دشواری باشد، پس ایشان را آن باید که جان ازتن برود. ۴- و اگر ایشان را جان <ازتن> به

جدایی ایستاد و از گیتی ناامید شدند، پس ایشان را رستگاری روان از هرچه به کامتر (= مطلوبتر) است.»

۱۴

۱- جایی پیداست که هرمزد به گوسفندان گفت که: «تن به گیتی دهید تا همانا مردمان شما را بخورند.» ۲- و گوسفندان بدی را که اکنون از مردمان بدیشان می‌رسد، آن‌گاه به مینوی دیدند، با هرمزد بسیار نبرد و پیکار کردند (= بحث و مجادله کردند). ۳- پس هرمزد با ایشان پیمانی کرد که تن بدهید، آنچه گناه کنید، پس بر ذمه شما نباشد. اما تن ندادند. ۴- پس گوسفندان گفتند: «گناهی که ما کنیم بر ذمه چه کسی باشد؟» ۵- هرمزد گفت: «آن‌که گوشت شما را بخورد و دست در گناه دارد. همه گناهی که گوسفند کند بر ذمه او باشد. ۶- زیرا کسی که ماعی کوچکی را خورده باشد گناه کند و نیز اگر مردی شتری را بکشد، پس بر ذمه‌اش است. ۷- گوشت منکران و بددینان را، حتی یک بار، خریدن جایز نیست و حتی اگر پنداری که بددین بمیرد، هیچ چیز بدو نباید داد.» (۱)

۱۵

۱- درباره این‌که کدام یزش را اگر کند، به پل رود. ۲- خورشید و گاعنبار (۱) و ربیهون (۲) و سدوش (۳) و فروردیگان به پل رود (۴). ۳- کار این که اگر نکند، آن‌گاه بر چینهود پل که سرش به چکاد داییتی (۵) و زیرش دوزخ است، پادافرا باید کردن. ۴- و چون مردم بمیرد، <اگر> از گناهی که کرده است، توبه کند، او را به سحرگاه سومین روز، به چکاد داییتی هدایت کنند و به پشت ببرند. ۵- کسی که گناه مرگ ارزان کرده باشد و به گیتی توبه کند، سرش را ببرند، پس فوراً، برایش سدوش باید ساختن و یشتن و رستگار <شود>. و اگر توبه <کند> نتواند سرش را در گیتی ببرند، به مینوی، در شب سوم، به بن‌پل، سرش را ببرند، آن‌گاه نیز به چهارم روز سدوش باید داشتن، رستگار <شود>. ۶- و اگر توبه نکرد، به دوزخ رود و تا تن پسین در دوزخ باشد. ۷- به هنگام، او را تنومندانه (= باتن مادی) باز سازند و سرش

قانون و تفسیر آن (= اوستا و زند) را از بر است و از مورد گناه و ثواب آگاهتر است و باید یک یک ، گناه را برایش بشمرد . ۴- هر آن را که ممکن است ، پس باید جبران کند ، اگر ممکن باشد < و > جبران نکند ، پس توبه نیست (= توبه مورد قبول نیست) زیرا توبه برای امر ناممکن باشد . ۵- و برای گناه همالان ، باید همال را خشنود کرد و باید از آن در برابر همال توبه کرد ، مگر تاوان گادن ، چه برای آن ، باید در برابر رد خویش توبه کرد . بدان گونه که خواست شوی را می‌داند ، باید به شوی کفاره دهد ، برای این کار که تا دوستی او نسبت به زن و فرزندش از میان نرود (۸) .

اگر مردی یک بار گناهی کند و توبه کند و اگر دوبار کند و توبه کند و اگر سه بار کند و توبه کند و اگر چهار بار کند و توبه کند ، پس چهارم بار یک چهارم آن بر ذمه اش باشد .

۱- اگر مردی در یک روز از همه گناهی که کرده است جزء به جزء توبه کند و آن را جبران کند ، پس دوباره ، عمداً ، همان گناه را انجام دهد ، پس تمام گناه بر ذمه اش باشد . ۲- و اگر همانا توبه کنند ، پس نخست باید از گناه مرگ ارزان توبه کرد ، آن گاه باید از دیگر گناهها توبه کرد . ۳- دستوری بود که گفت : «از اوستا چنین پیداست که اگر گوید که از همه گناهی که از من سر زده است ، جمعاً توبه می‌کنم ، پس توبه کرده باشد» . ۴- دستوری بود که گفت : «باید گناهی را که کرده است ، یک یک ، بر شمرد و توبه کند ، وگرنه توبه نباشد (= توبه او قبول نباشد)» .

۱- از اوستا استنباط شود که این عرسه را باید کردن : پشیمانی ، آشکارگی و توبه (۹) . ۲- و پشیمانی آن است که به اندیشه پشیمان باشد . ۳- و آشکاری آن باشد که شرم را پشت سر باز افکند (= شرم را کنار نهد) و گناهی را که کرده است ، یک یک پیش رد دستور بگوید و توبه کند . ۴- دستوری

بود که چنین گفت که: «اگر مردی به هنگام مرگ، خود <توبه> کند، نیزجایز است زیرا تا کسی گناهی را که نهانی کرده است، پیش دستور خویش بگوید، از ذمه‌اش برود». از اوستا پیداست که اگر رد دستور گناهی را که آن مرد جزء به جزء پیش <او> برشمرد، اندکی آشکار کند، آن مرد دستور مرگ ارزان باشد (۱۰).

۱۶

۱- درباره گاهنبار پیداست: کسی که بسازد، برگزار کند، بخورد و با رادی و راستی بدهد، پس ثوابش چنان است که یک هزار میش زهی (=زاییده) که بره به همراهشان است، به عنوان هدیه، به مرد پرهیزکار، صدقه داده باشد. ۲- کسی که بخورد، کسی که بسازد، کسی که بدهد، پس همه را، همانا، این ثواب باشد. ۳- اگر با ده مرد گاهنباری برپا کنند، از این گاهنبار تا آن گاهنبار، هرکار ثوابی که از آن ده مرد، یکی بکند، همگی را چنان بهر باشد که به دست خود کرده باشد و اگر با صد مرد و اگر با هزارمرد <برگزار شود> چنین باشد. ۴- و گاهنبار را پیداست که پیش از پنج روز <مانده> که فرا رسد، همه آفریدگان هرمزد: آن که در زیرزمین است مانند روباه، راسو، قاقم، موش و دیگر همه آفریدگان روی زمین مانند آب، گیاه، گوسفند و مردم امید دارند که از مینری گاهنبار افزونی یابیم و پیداست که آن میزدی (۱) بزرگتر و بهتر است که <در> گاهنبار <باشد>.

★ ★ ★

۱- جایی پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «هرگز میزد کردی؟» ۲- هرمزد گفت: «کردم. چه زمانی که جهان آفریدم، پس میزدی بکردم. هنگامی که جان به کیومرث (۲) دادم، پس میزدی بکردم. زمانی که تو <ای> زردشت! از مادر زاده شدی، پس میزدی بکردم. زمانی که دین ازمن بپذیرفتی، پس میزدی بکردم، که میزد چنان ارزشمند است که مردمان هرکاری را که با درستی فرارز کنند (=آغاز کنند)، پس باید به پایان، میزدی بکنند». ۳- چه پیداست که میزدی که بایک مرد <باشد>، پس بیور فروهر پرهیزکاران بدان رسند. ۴- زردشت این را از هرمزد پرسید که: «میزدی که به ایزدان رسد، پس نشانش

چیست؟» ۵- و هرمزد گفت که: «یک نشان: که اگر باران باید، در میزد باران شود. ۶- این نیز نشانی: اگر آنهایی را که میزد همی کنند، بیشتر نفاقی بوده باشد، در میزد آشتی کنند. ۷- و این نیز نشانی: اگر مرد نیک و خوب و ارزانی (= مستحق) که به میزد خوانده نشده است (= دعوت نشده است)، با خواست (۳) <خود> به آن میزد رسد، اورا بپذیرند و نیک دارند. ۸- و این نیز پرسید که: «میزدی که به دیوان رسد، پس نشانش چیست؟» ۹- و گفت که: «ابر باران را باران باید، گریز (= فرار) کند(۴). در میزد با یکدیگر ستیز و کارزار کنند، مردم بد به میزد آیند و اگر همی چنین شود، میزد به دیوان رسیده باشد.»

۱۷

۱- در باب این که: کودک هفت ساله نباید یشت کند. آن (= کودک) هشت ساله، همانا، باید بکند. ۲- زن که یشت کرده باشد، پس نباید خورشید و آتش بپیرام(۱) را نیایش کند. نباید استغفیر(۲) (= نذر) کنند و <از آن> بخورند. نباید یزش با زوهر کنند زیرا نباید به آتشگاه وارد شوند. همانا، باید گاهنبار برگزار کنند. باید ربیعون را، که در آن یشت همی کنند، برپادارند. نباید به بیرون بروند. هرمیزدی را که باید دعای آفرینگان(۳) بدان گویند، به بیشتر ندارند (= به تأخیر نیندازند). گاهنبار، نوناپر، سالیگان، فروردیگان و استغفیر، نیز چنان است.

★ ★ ★

این را نیز هرمزد به زردشت گفت که: «به مردان و به زنان، هر دو فرمودم که یشت کنید. به مردان <گفتم> - زیرا زنان پس از پانزده سالگی شوهرکردن را بهتر از وازه آموختن (= تحصیل کردن) و یشت کردن می پسندند - زیرا هیچ یک از مردمان پرهیزکار گرودمانی نشود تا گاهان(۴) را ازبر نکنند. اشو زردشت! به آن مردم که در یشت کردن کوتاهی نکنند، چیز دهید و گویند که برای من یشت کنید، آن یشت را «گیتی خرید» (۵) خوانند.

★ ★ ★

دربارهٔ این‌که اگر پادشاهان و خدایان زمانه (= فرمانروایان و صاحبان قدرت) مردم را به اجبار به کار خواستاری (= بیگاری؟) گیرند، اگر <مردم> آن کار خواستاری را بپذیرند و بکنند بهتر است یا که شهر و زمین را رهاکنند و بروند. و راستی که کاری دشوار است که زیردست پادشاهان کار خواستاری کنند. ...

۱- از اوستا پیداست که هرمزد به زردشت چنین گفت که: «یزش آن‌کسی کن که اگر کنی بی‌گمان باشی که به بهشت رسی». ۲- زردشت گفت: «یزش چه کسی؟» ۳- هرمزد گفت که: «یزش دادار هرمزد کنید، چه هرکس بدین همداستان است که همانا یزش دادار هرمزد باید کردن». ۴- و گوسفندان را مراقبت کنید، چه اگر روان را عم داستان نباشد، پس تن را همداستان است (۶) (= اگر برای روان سودمند نباشد، برای تن سودمند است)، چه پیداست که چون گوسفندان به آب و علف توانا <شوند>، از گوسفند خوراک و جامه باشد. ۵- و شفاعت درویشان کنید، چه هرکس بدین همداستان است که باید شفاعت درویشان کردن، چیز به دستوران دادن. چه هرکس بدین همداستان است که چیز به دستوران باید <دادن> (۷). ۶- برای سود بزرگ کار کنید، چه هرکس بدین عم داستان است که همانا هرکس سود بزرگ را باید نگرستن. ۷- اگر مردی را که به ستم گیرند، جا رها کند و برود و فرمانروایان بد، کار را به کسی <دیگر> فرمایند، به آن‌کس که از کار او به شهر و زمین ویرانی و به مال مردمان زیان و صدمه رسد، آن مرد که شهر و زمین را رها کرد و اگر شهر و زمین را رها نمی‌کرد و به سبب کردن آن کار به وسیلهٔ او (= رها نکردن شهر و زمین) - آن <دیگری> نمی‌توانست به شهر و زمین مردمان زیان و صدمه کند. اگر او را در برابر کامگار (= فرمانروا) بیم مرگ نیست، آن کار را نکند (= شهر و زمین را ترک نکند)، پس زیان و صدمه مردمان در آن شهر به پایان رسد. ۸- سود بزرگ کار را بایست نگریدن، چه هرمزد و امشاسپندان سود بزرگ کار را نگرند و هنگامی باشد که به سبب سود بزرگ کار، برای سود جهان، آن کاری را کنند که برای مردمان از آن زیان باشد. ۹- چه باران کنند و مردم بسیاری در باران بمیرند، مردم بسیاری را رودها ببرند، مردم بسیاری در آب بمیرند و آن‌گاه نیز، چون باران کردن سودمندتر است، هرمزد و امشاسپندان برای باران کردن با اهریمن

و دیوان ستیز و کارزار کم نکنند .

۱۰- از اوستا پیداست که چون دشمنان بیگانه آیند و بخوانند به ایرانشهر خرابی و زیان بسیار کنند و ارتشتار (= سپاهی) برای بازداشتن ایشان به‌ور (= دژ) آنها رود. بسا باشد که ارتشتار بسیاری را بکشند و آنگاه نیز برای سود بزرگ بیگانگان بیایند و آتش بهرام و مرد پرهیزکار را بکشند، به ایرانشهر ویرانی و زیان کنند. ارتشتاری که کارزار نکند و بگریزد، مرگ ارزان است. آن‌که کند و او را در کارزار بکشند، رستگار شود. ۱۱- این سود بزرگ را نیز از مرد باید نگریدن که اگر دشمنان بیگانه او را در شهر گمارند و در شهر زیان و آشوب کنند و خود او را بیم مرگ نباشد، شهر به دشمنان رها کند و برود <و> او (= دشمن) را بازداشتن توان، آن مرد باید <برای> زبانی که به آتش بهرام، مرد پرهیزکار، گوسفندان، آب و گیاه رسد، توزش (= جبران گناه) کند. این را گفتم که اگر او را بیم مرگ نباشد، پس باید که بکند (= دشمن را بازدارد).

۱۲- از اوستا پیداست که اگر مرد شیر را خود یک پوشیز زیان و مردمان را سه هزار <پوشیز زیان> باشد، پس می‌تواند که <مردم را> یاری نکند. اگر خودش را سود و مردمان را بیم به تن محتمل باشد (= احتمال صدمه جانی باشد)، باید که خواسته بدهد و ایشان را یاری کند و اگر او را بیم به تن محتمل (= صدمه جانی محتمل باشد) و کسان را بیم به تن یقین باشد، باید که خود تن بسپارد (= جان فدا کند) و ایشان را یاری کند. اگر او را بیم از مرگ یقین و کسان را نیز بیم از مرگ یقین باشد، پس می‌تواند که یاری نکند.

۱۳- و پیداست که هرمزد هنگامی که مردمان این زمان (= مینو) را به آن زمان (= گیتی) چنان شگفت‌انگیز آفرید و داد، پس فروهر مردمان این زمان به شکوه پیش هرمزد خدای ایستادند. ۱۴- هرمزد خدای فروهر ایشان را بدین دو چیز خرسند کرد: یکی آن‌که گفت که: «ثوابی که شما کنید، پس شما را مزد و پاداش بیشتر دهم.» و یکی آن‌که گفت: «بدان گاه، برای شما مردی بیافرینم، که شمارا از بدی نجات دهد، او (= مردی) که ایزدان آن‌چه را که لازم است در او پیدا کنند (= در وجود او آشکار کنند). اگر تن از آن کار ببرد (= از آن کارشانه خالی کند)، بدان کار گناهکار باشد.» چه فروهر مردمان بدان روی خرسند شدند که هرمزد چنین گفت.

۱۸

۱- در باب این‌که در جایی درمورد ارجمندی آتش بهرام نشانیدن پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «جیان بهتر است یا آتش بهرام؟» ۲- هرمزد گفت که: «آتش بهرام بهتر از جهان است.» ۳- زردشت پرسید: «چرا؟» ۴- هرمزد گفت: «بدین روی که اگر آتش بهرام نمی‌بود، جیان را سامان دادن نمی‌بود.»

* * *

و جایی پیداست که زردشت به گشتاسب شاهنشاه گفت که: «به هرگاه و زمان (= در هر جا و همیشه) آتش بهرام بنشان. خویشتن را از نشانیدن آتش بهرام باز مدار، چه اگر من آتش بهرام را نمی‌دادم، هرگز زنده (= موجود زنده) در جیان نمی‌ماند، نه‌توانگر کامیاب و نه کسی که برای سود، خواستار سود باشد، زیرا به سبب آتش بهرام است که به شب آمد و شد ممکن است (۱). به سبب آتش بهرام است که اعلشونگ (۲) در خانه میهمان باشد.

* * *

این نیز پیداست که همچنان که رسیدن پیکها (۳) به و ننداست (= پیکها به یاری ستاره و نند راه را پیدا می‌کنند)، رسیدن ایزدان نیز به مان (= آتشگاه) آتش بهرام باشد.

* * *

۱- آتش بهرام چنان شگفت‌انگیز است که اگر به نیمه شب افروزند، اهریمن را بزند (= بکشد) و فرزندان اهریمن، نه بیور و نه هزار و نهصد و نود و نه فرزند را بکشد. ۲- اگر بوی بر آتش نهند، از آن سوی که باد آید، آتش بهرام هزار دیو و دو برابر جادو و پری را **<بکشد>**. ۳- و اگر به نیمه شب نیفروزند، هزار دیو و دوچندان جادو و پری را بکشد. ۴- و اگر آتش آدروگ (۴) را به نیمه شب افروزند، هزار دیو و دوچندان جادو و پری را بکشد. ۵- و اگر به نیمه شب نیفروزند تم، تاریکی را ببرد (= محدود کند) و کم کند (۵).

* * *

۱- جایی پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد تن مردمان را از تن آتش، جان را از فکر و اندیشه خویش بیافزید و روشنی و فروغ را از روشنی بی‌کران روشنی بیافزید و <آن آتش را> پنج <بخش> کرد. ۲- یکی آن‌که در گرودمان پیش خود (= هرمزد) سوزد و گوهر مردمان را با آن خوب کند، و یکی آن‌که در تن مردمان آفرید. یکی آن‌که دیو اسپنجروش (۶) را با آن نابود کند. یکی آن‌که در آب و گیاه آفرید. یکی آن‌که در گیتی خواست آفرید (۷)، ۳- پیداست که هرمزد با امشاسپندان انجمن کرد و آتش نیز در انجمن بود. ۴- و پیش هرمزد و امشاسپندان سر را نگون کرد (= سر به زیر افکند) و گریست. ۵- امشاسپندان پیرامون آتش نشستند و گریستند. ۶- هنگامی که <آتش> دید امشاسپندان نیز می‌گریند، پیش هرمزد ایستاد و گریست. ۷- و به هرمزد گفت که: «تر»، <ای> مهربان! از این جهان پربدی به گرودمان بی‌آفت روی و مرا این‌جا رها کنی. ۸- مرا با بردنی نادرست به خانه مردمان برند. هنگامی که کدخدا (= صاحب خانه) بخسبد، پس به سرداری من، آفریدگان را به نابودی کشند و از من شعله گیرند و برای دزدیدن خانه، به درون خانه برند. <سپس> مرا بیفکنند و بکشند (= خاموش کنند). ۹- دودگر آن‌که از آن‌جا که مرا مراقبت کنند، به‌جایی برند و مراقبت نکنند و این‌جا بی‌هوش (= خاموش)، بر زمین افتد. ۱۰- سوم آن‌که جه <های> گناهکار، به دشتان (= قاعدگی) به نزدیکی من تازند و از جهش آنها، به‌اندازه مساحت یک خانه، گند به من رسد و بیمار شوم و ریمنی (= کثافت) خورم. ۱۱- چهارم آن‌گاه که جه <های> جادو به آتشگاه وارد شوند و هو دوتا کنند و جای را بیالایند (۹) (۸) و من موی و ریمنی ایشان را بخورم. ۱۲- و پنجم آن‌گاه که کودک <کان> آیند و برمن خدو (= آب دهان) و ریمنی افکنند و من از خدو و ریمنی آنها بخورم. ۱۳- ششم آن‌گاه که صنعتکاران برمن فلز ریمن برند و برمن با دهان باد دمند نه با دم، و <من> آن فلز را باناخرسندی و بی‌میلی بگدازم. ۱۴- هفتم آن‌که <مردمان> با آزمایش‌ور (۹) (= آزمایش ایزدی) - که صحت و سقم را آشکار کردم - مخالفند که با دلیل داوری نکرد. ۱۵- هشتم آن‌گاه که مرا از کار و ورز دور کنند و از جهان مینوی به جهان مادی برند و گناهکاران و پرهیزکاران را یکسان یاری توانم کرد (۱۰).

۱۶- این را نیز گفت که: «<ای> هرمزد! مرا به گیتی نیافرین، در جهان چون ستاره و ماه و خورشید که روشنی کنند، من نیز به تنهایی چنان کنم.»

۱۷- هرمزد وقتی گله آتش را شنید، پس به امشاسپندان گفت که: «چون آتش بدین گونه شکوه می کند و من نیز نمی توانم بدون آتش، آفریدگان را به گیتی دهم، کدام را بهتر و سودمندتر می شمارید. ۱۸- که من این مست و گله را بر آتش روا دارم و آفریدگان را به گیتی دهم، یا آتش را به گیتی ندهم تا او را مست و گله نباشد، چون من این مست و گله آتش را در صورتی می توانم برد که او را به گیتی نیافرینم.» ۱۹- و امشاسپندان گفتند که: «اگر آفریدگان را به گیتی بیافرینی بهتر و سودمندتر است تا این که آتش گله نکند و آفریدگان را به گیتی نیافرینی. اما تو <ای> مردا! آتش را بستان و به بهرامی در آتشگاه بنشان. همانا او را پیازی کنیم و آذرگشنسب را بادست خویش گرفت و در آتشگاه، به بهرامی، نشاند و آذرربنخ و آذر برزین مهر (۱۱) را بادست خویش نشاند و بریک یک آفرین کرد (= دعا کرد) که در مان (= آتشگاه) خویش روشنی دهنده و نیکی دهنده باشید.» ۲۰- و به آتش گفت که: «به مردمان نیکی کن، در همه خانواده ها، در همه دهیا، در همه استانها و در همه کشورها (۱۲) و ایشان تو را بزرگ دارند چه آب، چه گیاه و چه فروهر پرهیزکاران، هنگامی که بر تو زوهر برند و هنگامی که «هیزم خشک برگزیده شده برای سوختن (۱۳)» بر تو فراز دارند.» ۲۱- آن گاه <نیز> آتش با آفرینش مادی <خود> به گیتی موافقت نکرد تا هرمزد با او پیمان بست و او را به در بهشت پادشاه کرد و گریزی بدو فراز داد و فرمود که: «از هر که خشنود نیستی، با این گرز او را به دوزخ افکنید.» ۲۲- پس با دادن (= آفریده شدن) به گیتی هم داستان شد (= موافقت کرد) (۱۴).



۱- جایی پیداست کسی که آتش بهرام نشاند، چند آتش بی نگهبان و بی محافظ باید جمع کند <تا> بتواند <آتش بهرام> بنشاند؟ ۲- دستوری برد که چنین گفت: «هزار و یک <آتش> باید جمع کند.» ۳- کسی که آتشی جمع کند و به آتش آدروگ (۱۵) <و از آتش آدروگ به> آتش بهرام برد، پس نود ثواب برد. ۴- دستوری بود که چنین گفت: «کسی که آن را به سهو بکشد (= خاموش کند)، مرگ ارزان باشد.» ۵- کسی که به سهو و کسی که به عمد (۱۶) و به هر طریقی آتش بهرام را بکشد، به یقین مرگ ارزان باشد (۱۷). ۶- اگر همانا جمع کند، نخست آن آتشی را باید جمع کند که بیم یختن نسا

<برآنست> ۷- و دوم آنکه کثافت بدان پزند ۸- و سوم آن که سرگین کثیف بدان پزند، ۹- چهارم آنکه کوزه بدان پزند. ۱۰- پنجم آنکه آجر بدان پزند، ۱۱- ششم آنکه از زرگران است. ۱۲- هفتم آنکه از نقره‌کاران است. ۱۳- هشتم از چلنگران. ۱۴- نهم از تنزور. ۱۵- دهم از دیگ. ۱۶- یازدهم از خربندگان، ده بندگان. ۱۷- دوازدهم از پیش مزدیسنان خنیاگر. ۱۸- سیزدهم از سواران چابک. ۱۹- چهاردهم از دیگر کار <ها> (=پیشه‌ها) (۱۸). ۲۰- و چون هزار و یک آتش جمع کند، بدان زمان می‌تواند به بهرامی بنشاند و اگر مراقبت آن را به مؤمن داد، می‌تواند هرگاه گاعنبار، زوهر پاک دهد. ۲۱- و همه روزه آنرا به عیزم و بوی دارد تا اندازه تنش (=ارتفاع آتش) به اندازه مرد متوسطی شود. ۲۲- چون <آتش را> همانا بنشاند، <همه این کارها را باید بکند>، اگر این همه را نتواند چنین کند، مجاز نیست که بنشاند. ۲۳- اگر گناه مرگ ارزان کرده باشد، پس مجاز نیست که بنشاند. ۲۴- اگر پیشتر آتش بنشاند و سپس گناه مرگ ارزان کند، اگر تأمین زندگیش از کار مرگ ارزان نباشد، پس باید نامگانی او را تغییر دهند (= آتشی که برای یادآوری نام او جمع می‌کنند) و رعایا کنند.

۱- و پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد به زردشت گفت که: «چون بنگری، روان - که جای کنش بوی و فروهر است - چه کسی را بهتر پسندی؟» ۲- زردشت گفت که: «آن (=روان) گرشاسب را.» ۳- هرمزد روان گرشاسب را خواست (=احضار کرد) و روان گرشاسب درباره بدیی که در دوزخ دیده بود، به زردشت گفت که: «کاش من میریدی بودمی که انبانی بر پشتم بودی. برای زندگی خواستن (=برای گذراندن زندگی) به جیان همی رفتم و جیان به چشم من زشت بودی و جیان از شکوه من ترسیدی.» (۱۹) ۴- و هرمزد گفت که: «بایست، <ای> روان گرشاسب! زیرا به چشم من زشت هستی، چه آتش، پسر مرا کشتی (=خاموش کردی) و پرهیز (=مراقبت) نکردی.» ۵- و روان گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! مرا بیمارز و برترین زندگی (=بهشت) را به من ده و گرودمان را به من ده، زیرا ارذهای شاختار اسب اوبار (=بلنده اسب) و مرد اوبار را کشتم که دندانش به اندازه بازوی من بود و گوشش به اندازه چهارده نمد(۹) (۲۰) بود و چشمش به اندازه گردونه‌ای بود

همه زمینی (=خاکی) را که بر راهش بود، برهوا کرد (۲۴) و تاریکی برقرار شد. ۲۲- چون به من رسید که گرشاسب هستم، پس نتوانست پای مرا از زمین بردارد و من برخاستم و <اورا> به زمین بدم (=افگندم) و با هر دو پای بر شکم وی ایستادم تا پیمانی بست که باز به زیرزمین روم و آنچه را که هرمزد فرمود که زمین و آسمان را نگذار، کنم و رها نکنم. ۲۳- و اگر من آن کار را نمی‌کردم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می‌شد. ۲۴- هرمزد گفت که: «بایست! چه به چشم من زشت هستی، زیرا آتش، پسر مرا کشتی». ۲۵- گرشاسب گفت که: «ای <هرمزد! بهشت، گرودمان > به من > ده زیرا از دین چنین پیداست که چون ضحاک از بند رها شود، پس کس دیگری جز من، چاره او نتواند خواست. بدین روی، پس بهشت و گرودمان به من ده. ۲۶- و اگر بهشت، گرودمان دادن نشاید، پس نیرو و پیروزگری که مرا در زندگی بود، بازده، زیرا اگر آن نیرومندی و پیروزگری، که چون زنده بدم، مرا بود، بازدهی، اهریمن را با دیوان بکشم، تاریکی را از دوزخ برکنم، نیکو روشن کنم و شخصاً در <آن> نشینم و در <آن> روم». ۲۷- هرمزد گفت که: «این را به تو ندهم، <ای> گرشاسب! زیرا مردمان گناه کنند و تا هنگامی که مردمان دیگر گناه نکنند، تو را باز زنده کردن نشاید و دیگر مردم را نیز باز زنده کردن نشاید، زیرا رستاخیز زمانی کند که همه مردم بی‌گناه باشند. ۲۸- مردم چون بمیرند و روانشان گناهکار <باشد>، پس همه آسایش را بپلند (=از دست بدهند) و همه بدی و دشواری را گرفته باشند (=پذیرفته باشند). ۲۹- چون گرشاسب کردار خویش را بدین آیین گفت، ایزدان مینوی و ایزدان جهانی بگریستند و زردشت سپیتمان بگریست و گفت که: «گر <چه> فریفتار نیستی، <ای> هرمزد! نسبت به خویش بگفت و گفت که «من او را به بهشت راه ندهم». ۳۱- و آتش «ترومند و جانمند نمی‌بود، هیچ آفریده‌تورا به گیتی هستی نمی‌بود». ۳۰- چون زردشت دوباره خاموش شد، آتش به پای ایستاد و گناهکاری گرشاسب را نسبت به خویش بگفت و گفت که «من او را به بهشت راه ندهم». ۳۱- و آتش این چند سخن گفت، بایستاد (=ساکت شد) و ایزد گوشورون (۲۵) به پای ایستاد و گفت که: «من او را به دوزخ نهم، زیرا نیکی بسیار به من کرد». ۳۲- گوشورون این چند سخن گفت، بایستاد. زردشت به پای ایستاد و به آتش نماز برد (=تعظیم کرد) و گفت: «پرهیز (=مراقت) تو کنم و کردار (=عمل) تو را در جهان بگویم و به گشتاسب و جاماسب (۲۶) بگویم که بنگرید که چون گرشاسب توبه

کرد، آتش چگونه بزرگواری کرد و اورا آمرزید.»
 ۳۳- زردشت از هرمزد پرسید که: «نخست مرده چه کسی را بازسازی؟»
 ۳۴- و هرمزد گفت که: «آن (= مرده) گرشاسب را.» ۳۵- زردشت را گران آمد و به هرمزد گفت که: «اگر کار گرشاسب کشتن مردم بود، چرا نخست مرده اورا باز سازی؟» ۳۶- هرمزد گفت که: «<ای> زردشت! تورا گران نیاید، زیرا اگر گرشاسب نمی بود و این چند کاری که گفت، نمی کرد، تو و هیچ یک از آفریدگان< مرا هستی نمی بود (۲۷).»

★ ★ ★

۱- و پیدا باشد که هیچ کس به سود خویش استوار نیست. و پیدا باشد که گناه همانان، اگر همال خشنود شود، پس جبران شده باشد. ۲- پیداست که ایزد<ان> نیز، همانا، سود بزرگ را نگرند. ۳- و پیدا باشد که اگر ایزدی کسی را یاری <کند> پس اورا به دوزخ نیند. ۴- و پیدا باشد که اگر ایزدی کسی را دشمن <باشد>، پس اورا به بهشت نیند. ۵- که مرد را از نشانیدن آتش بهرام، این سودمندی باشد که اگر ایزدی او را یاری <کند>، به دوزخ نرود. آن گاه نیز ارج آن (= نشانیدن آتش بهرام) پیدا نباشد.

★ ★ ★

جایی پیداست که هرمزد گفت: «ارج آتش بهرام و مرد فرمانروای پرهیزگار را نگفتم و اگر ارج آنها را بگویم، پس بن هر آبادی و بر هر پرهیزکاری و هستی تمام آفریدگان سیندمینو (۲۸) <برابر> ارج آن است. (۲۹)

۱۹

جایی پیداست که اگر کدخدا و کدبانو در خانه بمیرند، نباید آنها را از در <ورودی> بیرون برد، زیرا ثرة خانه با آنها برود. (۱)

۲۰

۱- جایی پیداست که اگر مردی بخواند (= نذرکند) که اگر این نیکی برای

من شود (= اگر این مراد من به حاصل آید)، یک استفرید بکنم (= سفره‌ای بیاندازم) پس حتی اگر برای او نشود، پس باید بکند، زیرا ایزدان سود بخشنده‌اند نه کام بخشنده (= ایزدان سود مردم را در نظر دارند نه میل و دلخواه ایشان را) و سود مردمان را بهتر می‌دانند (= بهتر تشخیص می‌دهند). ۲- نشود، پس <استفرید> نکنم، جایزست که نکند. ۳- اگر استفریدی خواند (= نذری کرد)، پس هزینه نان و می و گل و شاعدانه را آن اندازه که لازم است (= به آن اندازه‌ای که نذر کرده است) باید بدهد. ۴- و چون استفرید یشتند (= سفره انداختند) به آن مردم که یشت نکرده باشند، یا در حال سخن گفتن خورده باشند (۱)، و به آن‌کس نیز که آبله (۲) داشته باشد، <چیزی> نباید بدعند و آنچه را که ایشان بخورند، مراندازه که بخورند برای او نباشد (= به حساب نذرکننده نیاید) و برای این درون نیز، چنان باشد و اگر ایشان (= مردم واجد شرایط) نیامده باشند، باید به سگ و پرندۀ بدهند.

و اگر کسی که یشت نکرده باشد، و به آن‌کس نیز که آبله داشته باشد، <چیزی> نباید بدعند و آنچه را که ایشان بخورند، مراندازه که بخورند برای او نباشد (= به حساب نذرکننده نیاید) و برای این درون نیز، چنان باشد و اگر ایشان (= مردم واجد شرایط) نیامده باشند، باید به سگ و پرندۀ بدهند.

۱- درباره این‌که کسی که لواط کننده‌ای را بکشد، پس برای او یک تنایل ثواب است. ۲- کسی که مردی گناهکار و مرگ ارزان را بکشد، پس برای او یک تنایل ثواب است. ۳- کسی که مارپر دار را بکشد، پس برای او یک تنایل ثواب است. ۴- و کسی که وزغی را در آب کند، بکشد و از آب بیرون آورد، پس یک تنایل ثواب دارد، اگر در آب بکشد، یک هزار و پانصد تنایل ببرد. ۵- کسی که مورچه‌ای را بکشد، یک یات ثواب است. ۶- اگر ماری را بکشد و اوستا بر او بخواند یک تنایل ثواب است، اگر اوستا بر او بخواند دوازده تنایل ثواب است. ۷- اگر گزی را بکشد، پس یک تنایل ثواب است. ۸- اگر یکصد کژدم و؟ (۱) و زالو و تشنک بر (۲) را بکشد، پس یک تنایل ثواب است. ۹- کسی که پازوک گند - گردان را بکشد، دوازده دوازده (= صد و بیست و چهار) ثواب و کسی که یک گل آبی (۳) را بکشد <ثوابی برابر خواندن یک ماه تمام یشت آب (= آبان یشت) و سرودگهان است. ۱۱- کسی که یکصد و پنجاه گرز را بکشد، یک تنایل ثواب است. ۱۲- کسی که مارمولکی را بکشد <ثوابی برابر خواندن یک ماه تمام یشت آب و سرودگهان است. ۱۳-

کسی که سنگ پشتی را بکشد، پس یک تنایل ثواب است. ۱۴- کسی که مگس قمرزی (= زنبور) را بکشد <ثوابی برابر خواندن> ده روز یشت آب و سرودگاهان است. ۱۵- کسی که یکصد یوز را بکشد، پس <ثوابی برابر خواندن> یکسال تمام یشت آب و سرودگاهان است. ۱۶- کسی که گرزۀ نسابری را بکشد، پس چنان باشد که چهار گرگ را که شیر باشد (= چهار گرگ شیر) <کشته باشد> و چون گرگ یوز و گرگ شیر را بکشد پس به همان تعداد که تن <آن جانوران را> بسوزاند، تنایل ثواب کشتن شیرگرگ باشد. ۱۷- و کسی که دوساس یا دوکیک را بکشد پس <ثوابی برابر خواندن> یک روز یشت آب و سرودگاهان است (۴).

* * *

۱- این نیز پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «از خرفستران (= موجودات زیانکار) اهریمن کدام را به جان زیستن درازتر است (= زندگی کدام یک از موجودات زیانکار اهریمن درازتر است)؟» ۲- هرمزد گفت که: «مور و مار و عریک از ایشان دو هزار سال زیند. مور به یک هزار و سیصد و سی و سه سال <مار شود>. با مار پر روید، زمانی که پر او رسته شود، پس شاخ مار روید (۵). کسی که خرفستر زهردار اهریمن را به اندازه یک بند انگشت بکشد پس <ثوابی برابر خواندن> یک روز یشت آب و سرودگاهان باشد. ۳- کسی که ژوژای (= خارپشت) را بکشد پس پنج تنایل گناه باشد. ۴- کسی که گربه آبی (= سمور آبی) یا روباهی ویا راسویی را بکشد پس دو ونیم تنایل گناه است. ۵- کسی که سگی را بکشد، پس چهار تنایل گناه است. ۶- کسی که سگ آبی را بکشد پس صد و پنجاه تنایل گناه است.» (۶)

۲۲

۱- درباره این که زردشت از هرمزد پرسید که: «دانا <و> همه آگاه هستی؟» ۲- و هرمزد گفت که: «دانا و همه آگاه هستم.» ۳- و زردشت گفت که: «دانایی تو چگونه است؟» ۴- هرمزد گفت که: «دانایی من چنان است که اگر شیر عرچیز را در جامی دوشند، پس من یک یک را جداگانه توانم گفت که از پستان کینست، و اگر آب همه جیان را در یک جا علفد، یک یک را جداگانه توانم گفت

که از کدام چشمه است و اگر گیاه همه جهان را خرد بفشارند، یک یک را باز به جای خویش توانم نهاد (۱).

۲۳

۱- زردشت گفت: «ای دادار! همه آگاه هستی و همه چیز را می‌دانی، <پس زمانی که> پرهیزکاران از گیتی درگذرند روان ایشان به کجا رسد؟» ۲- هرمزد گفت: «سه شب آن‌جا که چون جان رود، سر ایستد، <روان> پرهیزکار آن‌جا نشیند. جامه سپید دارد. این سخن گوید که نیک بودم چون کار ثواب می‌کردم. خویش هرمزد هستم و به کام خویش نیکی به من کند.» ۳- و شب نخست آن چند نیکی بدو بنماید چونان مردی که تا زنده بود، او را در جهان نیکتری بود. ۴- شب دوم و سوم نیز، پس او را چنین باشد. ۵- پگاه شب سوم چنین به‌نظر آید که <باد> خوشبوترین همه گیاهان جهان را بدین جا می‌آورد، و در آن بوی خوش گل نشیند، گوید که: «باد این بوی چنین خوشبوی و چنین خوش را از کجا به‌بینی من داشت و من هرگز به گیتی بوی خوشی چون این ندیدم؟» ۶- هرمزد گفت که: «آن باد بوی از بهشت آورد.» ۷- چون روان در آن باد بنگرد، دوشیزه‌ای بیند که همه حرکت تن او روشن (=سبک) <و> شایسته است و تنش چنان نیکوست که او (=روان) در میان آفرینش هرمزد، هرگز تنی از آن نیکوتر ندید. ۸- از او پرسد: «ای <دوشیزه خویش کیستی؟>» ۹- دوشیزه گوید: «ای <جوان نیک اندیش>، نیک گفتار، نیک کردار، من کنش (=عمل) تو هستم، خویش تو هستم.» ۱۰- و روان گوید که: «از عمل کیست که تو چنین بزرگ، خوب، پیروزگر، نیکو و بی‌آزار هستی، چنان‌که به نظر من می‌رسد؟» ۱۱- دوشیزه گوید که: «از عمل تو من چنین هستم، چنان‌که به نظر تو می‌رسد. ۱۲- <چون> تو کسی را دیدی که دیوپرستی کرد، کام دوستان برنیاورد، دراندریست و هیچ چیز نبخشید. پس تو نشستی، عبادت کردی، به مرد پرهیزکار چیز دادی، به‌کسی‌که از نزدیک، به کسی‌که از دور آمد و من نیکو بودم تو مرا نیکوتر کردی، شایسته بودم، تو مرا شایسته‌تر کردی، برای کارهای نیکی که تو کردی تا تن پسین مردمان در گیتی پرستش هرمزد کنند و مرا هر روز نیکوتر باشد.» ۱۳- روان گام نخست را که فراز نهد بدان‌جا که ستارگان است، به هومت (=اندیشه نیک) بنهد. گام دوم را بدان‌جا که

ماه است، به هوخث (=گفتار نیک) بنید. گام سوم را بدان جا که خورشید است، به هورشت (=کردار نیک) بنهد و گام چهارم را در گروتمان روشن (=بهشت برین) بنید. ۱۴- و روان پرهیزکاران که پیش از او از گیتی برفتند و در گروتمان هستند، آنگاه بوی خوش به پذیره (=استقبال) او دارند. گویند که: «از گیتی رنج آور و مصیبت بار، بدین جای بی رنج و بی بدی، خوش آمدی و درست (=سلامت) آمدی و دیرزمان تورا نیک باشد». ۱۵- هرمزد گوید که: «سخن از او می رسید زیرا به سبب عشق و مهر به تن، چون از تن جدا شد، او را دشوار باشد. اورا خوراک دهید». ۱۶- روان گوید که: «نخست کدام خوراک دهم؟» ۱۷- هرمزد گوید: «شیر اسب، روغن کره (۱)، و می شیرین و یا روغن بهار ساخته (= روغنی که در بهار تهیه شده است) بدو دهید. نخست روغن بهار دهید زیرا روان پرهیزکاران که از جهان درگذشتند، پس ایشان را تا تن پسین خوراک این است.» (۲)

۱۸- زردشت این را نیز از هرمزد پرسید که: «چون گناکاری بمیرد، روان او به کجا تازد؟» ۱۹- هرمزد گفت که: «سه شبانروز آن جایی که چون جان برود، پس آن جا که سر قرار دارد، نشیند. جامه دریده و پوشیده که از دود پوشیده (۳) است، پوشیده است و این را نیز گوید که: «نیز بد بودم، چون کار ثواب نکردم، خویش اهریمن هستم و به کدام زمین روم و که را خواهم (=چه کسی را بجویم) و چه کسی این بدی را از من بازدارد؟» ۲۰- پس شب نخست آن چند بدی بدو بنمایند چونان مردی که تا زنده بود پس او را در جهان بدتری بود. ۲۱- و شب دوم و سوم نیز او را این چنین باشد. ۲۲- پگاه شب سوم، چنین به نظر آید که <باد> عمه برف و کند در جهان را به یک جا می آورد و او (=روان) در آن دراز کشد، چون آن کند به بینی او خورد، گوید که: «باد این کند چنین شدید را از کجا آورد که هرگز به گیتی گندی چون این به بینی من نخورد؟» ۲۳- و آن باد، کند اهریمن را از دوزخ آورد. چون روان در آن باد بنگرد کنش خویش را بیند که هرگز در میان خرفستان آفریده اهریمن، زشت تر و ریم تر (=پلیدتر) از آن را نبینند. ۲۴- از او پرسد که: «تو خویش کیستی؟» ۲۵- و کنش گوید که: «جوان بداندیش، بدگفتار، بدکردار (۴)، من کنش تو هستم.» ۲۶- و گناکار گوید که: «از عمل چه کسی تو چنین بد، بزه آلود، ریم، گندیده، پوشیده، ناپیروزگر و درد آلود هستی، چنان که به نظر من می رسد؟» ۲۷- کنش گوید که: «از کرده تو چنین هستم، چنان که به نظر تو آید. چون تو کسی را دیدی که نیایش کرد و به

مرد پرهیزکار چیز داد، پس تو در اندر بستی. دوستان را آزردی و چیز ندادی و من بد بودم، تو مرا بدتر کردی. زشت بودم، تو مرا زشت‌تر کردی. به سبب گناهی که تو کردی تا تن پسین که اهریمن را نابود کنند، پس مرا هر روزه بدتری، و حرکت به دوزخ باشد. ۲۸- و گناهکار گوید که: «اگر > چون گوسفندی < سرم را ببرند و یا با تیز ببرند و بکشند و یا از گله جدا کنند (۵)، آن‌گاه با کارد ببرند، پس بهتر به نظرم آید تا از این راه که از خار انباشته (۶) است - و باید که به دوزخ روم - پس بامیل نروم. ۲۹- ویزرش دیو (۷) بند به گردن او افکند و کنش او با سه‌گیتی و بیم‌گیتی به پیش ایستد. به سبب بیم از کنش خویش، پیش ویزرش دیو چنان تازد چونان اسبی که تاخت شده است، که به سبب بیم از تازیانه در اسپریس تازد، او نیز به دوزخ این چنین تازد. ۳۰- برای حرکت، نخستین گام را که بنهد به دش مت (= اندیشه بد) بنهد و گام دوم را به دش هوخ (= گفتار بد) و گام سوم را به دش ورشت (= کردار بد) بنهد و گام چهارم را به دوزخ تاریک بنهد. ۳۱- و گناهکاران که پیش از او از گیتی گریخته‌اند > در دوزخ هستند <، پس بایوی گند به پذیره او دهند. ۳۲- بدو گیرند که: «بد بودی و بد آمدی که از آن گیتی رنج آور و پیرمرگ، بدین‌جا آمدی، که آن عذاب نسبت بدین عذاب برای توسبک باشد. ۳۳- اهریمن گوید که: «> ای < گناهکار چرا به سوراخ من آمدی چون این‌جا به جز درد و دشواری و بدی که به تو کنند چیز دیگری نیست و برای تو همه بدی است. ۳۴- به روان گناهکاران گوید که: «از او پرسش نکنید و خوراکی که شایسته اوست، دهید. ۳۵- و گناهکاران گویند که: «گندی که تازه ریده شده است، بدو دهیم بهتر است و پس آن گند را بدو دهیم، یا آنرا که تازه ریده نشده است؟» ۳۶- اهریمن گوید که: «گند تازه بدو دهید، زیرا روان گناهکاران را، آن‌گاه، تا تن پسین خوراک این است. (۸)

۱- این نیز پیداست که روان پرهیزکاران را، پس از آن‌که جان از تن بیرون رود و چون گرگ، روباه، سگ و پرنده > تن آنها را < ببرند (= پاره کنند) و بچوند، روان پرهیزکاران را هیچ دشواری نباشد و روان گناهکاران را، پس از آن‌که روان از تنشان بیرون رود و چون گرگ، روباه، سگ و پرنده تن > آنها

را > ببرند و بجوند، چنان دردی و دشواری باشد که بانگ کنند. ۲- گوید که: «اگر من همه آفریدگان هرمزد را خورده باشم، پس این پادافراه بدی برای من بس باشد.» و هرزه درایی کند و به تن گوید که: «>ای < تن دزد گناکار! خواسته (= دارایی) بسیاری که تو به گیتی <گرد> کردی، امروز پسر (=فرزند)، برادر و خویشاوند تو برای آن پیکار کنند و تو به من، که روان هستم، هیچ نیکی نکردی و ایشان هیچ نیکی به تو نکنند و حتی یک درون به روان تو <نیاز> نکنند و من در دوزخ دردست دیوان گرفتارم و باید تا تن پسین بدی را تحمل کنم و سگ، پرنده، گرگ و روباه تو را این جا بجوند و خواسته ای که تو <گرد> کردی، هیچ به فریاد (=کمک) تو نرسد. هر که گناه کند، پس این پادافراه اوست.» (۱)

۲۵

۱- پرهیزکاری چنان ارزشمند و بزرگ و ارجمندست که جایی پیدا است که زردشت از هرمزد پرسید که: «چه مدت به زمان فرشگرد (۱)، یعنی فرشگردسازی و تن پسین باقی است؟» ۲- هرمزد گفت که: «سه هزار سال». ۳- زردشت بترسید و گفت: زمان درازی در پیش است». ۴- هرمزد گفت که: «به نظر تو، این زمان دراز نیاید، زیرا برای روان پرهیزکاران، تا زمانی که در گرودمان هستند، پس این اند زمان سه هزار سال به چشم ایشان اند زمانی (= زمان اندکی) باشد و چنان آسان به نظر آید که کنیزکی بایسته پانزده ساله و مردی جوان بیست ساله را بایکدیگر در خانه ای کنند و ایشان در بستر نرمی بخوابند و شوهر زن را به جان دوست <باشد>، ایشان را آن باید (=آرزو کنند) که شب هرگز روشن مباد. ایشان نیز که پرهیزکار هستند به سبب خوشی و رامشی که برای آنان در گرودمان است، پس ایشان را آن باید که هرگز آن زمان (=فرشگرد) نرسد (۲).

۲۶

این نیز پیدا است که گاو و اسب و ایزد هوم نفرین کنند اگر ایشان را به بیداد نگاهداری کنند. ۲- و گاو آن کس را نفرین کند و گوید که: «ترا فرزند مباد

و بدننامی و دیگر همه‌گونه بدی باشد، اگر مرا بکشی و مرا بیزی و مرا به‌مستحقان ندهی و زن و پسران (=فرزندان) و شکم خود را مراقبت کنی و نگاه داری» ۳- اسب آن‌کس را نفرین کند که بر او نشیند «که بر من نشستن نتوان که به زور و نیروی من نیکان را یاری نکند و دشمنان را باز ندارد» ۴- و ایزد هوم آن‌کس را نفرین کند که: «ترا فرزند مباد و بدننامی و دیگر بدی <ها> از آن تو باد اگر در یزشی (=عبادت) مرا کار نفرمایی (=مورد استفاده قرار ندهی) و سوری را که پدر هرمزد به من داد (=اختصاص داد)، یعنی آرواره با زبان و چشم چپ همه گوسفندان و انواع گوسفند را یزش نکنی، اما <ای> جوان! کسی که آن سوری که پدر من، هرمزد، به من داد یزش نکند، <و> بخورد، در خانه او موبد، ارتشتار (=سپاهی) و کشاورز زاده نشود، و در خانه او مردی جادو سرشت، فاسد و تباه کننده آفرینش هرمزد زاده شود و کارها را تباه کند و امور بسیاری که به عهده گیرد، هیچ <یک> را به فرجام نیاورد و به مینویی او را با آن بند بندم که تور افراسیاب را بستم» (۱)

۲۷

۱- این نیز پیدا است که هنگامی هست که مرد یک اشم وهو بگوید، آن یک اشم وهو از ده اشم وهو ارجمندتر است. ۲- و هنگامی هست که یک اشم وهو از یکصد اشم وهو ارجمندتر است. ۳- و هنگامی هست که یک اشم وهو از بیور (= ده هزار) اشم وهو ارجمندتر است. ۴- و هنگامی هست که یک اشم وهو از یک هزار اشم وهو ارجمندتر است. ۵- و هنگامی هست که یک اشم وهو از کشور خونیره (۱)، به جز مردم، ارجمندتر است. ۶- هنگامی هست که یک اشم وهو از همه جهان مادی ارجمندتر است. ۷- و آن کسی که بگوید و درون شروش خورد پس برای او از ده <اشم وهو> ارجمندتر است. ۸- و آن کسی که بگوید و پراهوم (۲) خورد، پس برای او، آن از یکصد <اشم وهو> ارجمندتر است. ۹- و آن کسی که بگوید و بخوابد پس برای او، از یک هزار <اشم وهو> ارجمندتر است. ۱۰- آن کسی که بیدار شود و به پهلوی دیگر بگردد <و اشم وهو بگوید> پس برای او از بیور <اشم وهو> ارجمندتر است. ۱۱- اگر به آخرین گردش بگوید، پس برای او از کشور خونیره ارجمندتر است. ۱۲- اگر حکم درباره او چنین باشد که <با> یک اشم وهو از دوزخی

«بودن» به همستگانی (۳) «بودن» رسد، پس برای او ازهرچیز ارجمندتر است. (۴)

۲۸

این نیز پیدااست که هرمزد به زردشت گفت که: «هرکار ثوابی که بتوانی کردن، هرروز و همان روز که فرا آمده است (= پیش آمده است)، بکن، چه اگر گویی که پس «ازاین» بکنم، باشد که استویپاد (۱) (= مرگ) برسد و نتوانی کردن (۲).

★ ★ ★

این نیز پیدااست که اگر مردی بگوید که تا خواسته (= مال و ثروت) من سه هزار «استیر» (۳) کامل شود ثواب نکنم و روان را رستگار نکنم، پس با آن سخن استویپاد بدو رسد و آن‌گاه نتوان کردن.

★ ★ ★

این نیز پیدااست که هرمزد به زردشت گفت که: «به‌کار خیر کردن کوشا باش، زیرا دریک روز این همه چیز به مرد رسد. از شروع فردا (= با آغاز صبح) به جان توانگر و خوب داشته فرمانروایان است (= نزد فرمانروایان گرامی است). از زمان چاشتگاه «اورا» از فرمانروایان و از دربار بازدارند. پس از نیمروز خواسته (= دارایی) اورا به قصر شاهی باز گردانند (= مصادره کنند و جزء اموال شاهی کنند). (۴) چون شب شود، او را بکشند و پرندگان بخورند.» دستوران تعلیم داده‌اند که همچنان که آتش بهرام به میان بود (= روشن است) و مرغان نیز به هوا شوند، آن‌گاه استویداد، که پیری است، بدیشان رسد و مرگند، به تن مرگند، بر زمین افتند و بمیرند. تن مرگند به تن مرگند از چه رو بدی کند؟ بدین رو کوشد که تا مرا خواسته مباد، بدین رو کوشد که تا مرا فرزند مباد. بدین رو کوشد که تا گوسفند من بمیرد. اگر آگاه «باشد» و با خرد خویش داند که انسان فانی بمیرد و خاک شود، گاو خاک شود، اسب خاک شود، زر و سیم خاک شود، مرد دلیر خاک شود، همه چیز

گیتی خاک شود. و تنیا آنکه خاک نشود اینست که مرد پرمیزگاری اندیشد و کار ثواب کند، کار ثواب بسیار کند، پرمیزکاران را چیز دهد (۵).

۲۹

۱- این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «اگر پدر با پسر و هیربد (= آموزگار امور دینی) با شاگرد و پدرزن (۱) با داماد قضاوت و داوری کرد، اگر با پدر یک گواه و با پسر یک گواه است، داوری <به سود> پدر کن و خواسته به پدر بسیار. بدین سبب که آن نیکی که پدر به پسر کند، پسر هرگز جبران آن نیکی نتواند کرد که <پدر> او را از کودکی و خردی پرورش داده تا آنکه برنا شود.» از این سخن <پیداست> که پسر را تا پانزده سالگی پرورش از پدر است. پس از آن تا زنده است اکتساب با خودش است و هرکار ثوابی که پسر کند چنان است که پدر به دست خویش کرده باشد.»

۲- زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «ثوابی که پسر <یا> دختر کند از آن پدر باشد یا مادر؟» ۳- هرمزد گفت: برای هر دو یکسان باشد. زیرا هر دو پدر و مادر او هستند. ۴- و اگر با هیربد یک گواه و با شاگرد یک گواه باشد، داوری به <سود> هیربد کن، بدین سبب که هیربد <راه> پرمیزکاران را از اوستا و زند به شاگرد گفت که با آن او را (= شاگرد را) از تنگی دوزخ برهاند و بدو فراخی داد تا از پل چنیود گذر کند، به بهشت رسد. شاگرد نیز هرکار ثوابی <به سبب> آن سخن کند که هیربد بدو آموخت، هیربد را چنان باشد که به دست خویش کرده باشد و به رستاخیز هیربد و شاگرد را به یک بار برخیزانند، چه پیداست که هیربد از پدر و مادر بهتر است، زیرا پدر پرورش دهنده تن است و هیربد پرورش دهنده روان است، چه پرورش دهنده روان از پرورش دهنده تن بهتر است، زیرا اگر روان مرگ ارزان (= شایسته مرگ) باشد تن نیز نتواند زیست، زیرا سرش را ببرند. ۵- و اگر با پدر زن یک گواه و با داماد یک گواه <باشد> داوری به <سود> پدرزن کن زیرا داماد هرگز نتواند جبران کار پدرزن کند، زیرا او به داماد مقام داوری و موبدی، سروری، اندرزبیدی مغان (۶)، موبدان موبدی داد و زنی بدو داد که این همه نیکی از او شاید بود (۷).»

... ۳۰ ...

این نیز پیداست که جایز نیست برده به بددینان فروشند. ۲- آن که بفروشد <و> آن که او را به عنوان برده بخرد، هردو نزد قاضی بهدین دزد هستند. ۳- به درهمی نیز که برای او (= برده) بستانند، دزد هستند و داوران باید <آنهارا> تنبیه کنند. ۴- اگر <او را> بد دین کنند، پس همه گناهی که به سبب بد دینی بدو کنند و آن را نیز که خود به سبب بددینی کند، چنان باشد که آنانی که او را بفروشند و <یا> آنهایی که او را بخرند، به دست خویش کرده باشند (۱).

... ۳۱ ...

۱- پیداست که توبه‌کاری چنان ارجمند و ارزشمند است که زردشت از هرمزد پرسید که: «روان آن‌کس را که نسبت به تن مردمان فعالترین بود، به من بنمای.» ۲- هرمزد روان جم را از سوی باختر بخواست (= احضار کرد). ۳- جم به زانو و نیز آرش (= ساعد) همی رفت. جامه‌ای دریده پوشیده بود که از همه سوی سوراخ بود. ۴- پوششی پوشیده بود که بزه آلود بود. ۵- به سبب شرم از هرمزد، دوازده گام از هرمزد دور نشست. ۶- زردشت گفت که: «هرمزد، این کیست که به سبب شرم از شما، دور نشست؟» ۷- و هرمزد گفت که: «این جم، پسر ویونگهان است.» ۸- زردشت گفت که: «جم، پسر ویونگهان، چه کرد که دآوری درباره او ایدون بداست؟» ۹- هرمزد گفت که: «از جهانیان نخست دین به جم نمودم (= دین عرضه کردم)، چون دانایتر می‌بایست بود <و او نبود> به راه اهریمن و دیوان ایستاد. ۱۰- و گفت که: آب را من آفریدم، زمین را من آفریدم، گوسفند را من آفریدم، مردم را من آفریدم، همه آفریدگان گیتی را من آفریدم. چنین دروغ گفت که: این را رها کن که او (= هرمزد) آفرید. اما این را که چگونه آفریده شده بود، ندانست و به سبب آن دروغ‌گویی، پس فرۀ خدایی (۱) از او جدا شد و تنش به آشفستگی، به دست دیوان رسید. پس هرکس نیز که خویشان را بدان هنر بستاید که او را نیست، آن‌گاه، آنچه هست، از او دور شود، همان‌گونه که از جم شد (۲).»

۱- زردشت این را نیز از هرمزد پرسید که: «جم به جهان چه نیکی را بهتر کرد (= چه کار خوبی کرد)؟» ۲- هرمزد گفت که: «آن گاه که دیوان به مردمان گفتند که گوسفند بکشید تا به شما پیل دهیم که سودمند است، که آنرا نگهدار و نگهبان نباید (= لازم نیست)، ۳- مردمان گفتند که تا به دستوری (= اجازه) جم بکنیم و کردند و جم برای این که مردم گوسفند را نکشند و پیل را از دیوان نگیرند، چنان با دیوان پیکار کرد که دیوان شکست خوردند و مرگمند و پادافراه کرده شدند (۳)».

۱- زردشت این را نیز از هرمزد پرسید که: «جم به جهان چه بدتر کرد (= کار بدی کرد)؟» ۲- هرمزد گفت که: «چون دین بدو نمودم، نپذیرفت.» ۳- روان جم به زردشت بانگ کرد که: «بپرهیز، سخن دیوان مشنو و دین بپذیر که این بهترین و برترین زمان است که هرمزد به تو گوید.» ۴- زیرا نخست <دین> به من نمود و چون دانایتر می بایست بودم <و نبودم>، به راه دیوان ایستادم. ۵- و گفتم هر آفریده مینو و گیتی را من آفریدم. ۶- به سبب آن دروغ که گفتم، فره خدایی از من جدا شد و تنم، به آشفتگی، به دست دیوان رسید. ۷- تو که زردشتی، اگر تو را تنگی یا فراخی رسد، پس از گفتن (= تبلیغ) دین باز می ایست، چه اگر این زمین هامون شود، اگر آب در دریا بایستد، اگر سیمرغ در بیشه آشیان کند، اگر هرکس که به جهان است، باز برخیزد، اگر خورشید بدان راه رود، اگر هرکس در جهان است بی گناه شود، اگر اهریمن و دیوان نابود شوند، همه یزش و نیایش هرمزد و امشاسپندان به دین باشد.» ۸- چون جم بدین گونه گفت، پس توبه و پشیمانی او به شمار آمد و هرمزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان <اورا> بیامرزیدند و از سوی باختر به همستگان و شاهی همستگان رسید (۴).

۱- این نیز پیداست که اگر خواسته (= مال و ثروت) همه جهان از آن مردی <باشد> و اهریمن، دیوان آن خواسته از او بدزدند، آن گاه نیز اهریمن و دیوان نیندیشند که ما زیانی کامل بدو کردیم. ۲- اگر <از> همه گیتی اورا پسری باشد و اورا بکشند، پس آن گاه نیز نیندیشند که ما زیانی کامل بدو کردیم. ۳-

اگر به همه جهان فرمانروا <باشد> و آن فرمانروایی از او بستانند، آن‌گاه نیز نیندیشند که ما زیانی کامل بدو کردیم. ۵- اگر روان او را گناهکار و گمراه کنند در زمان (= فوراً) اهریمن و دیوان اندیشند که ما زیانی کامل بدو کردیم (۱).

این نیز پیداست که در این گیتی به گناهکاران نباید دوستی برند (= محبت کنند)، زیرا آنها که گناهکار هستند نیکان را بفریبند، اگر برای ایشان نیکی باشد، پس به فریب <آن نیکی را> از ایشان دور کنند، اگر تنگی، دشواری و

زیانی بدیشان رسد، پس آنها را یاری نکنند. او، به سبب دوستی با گناهکاران، به دوزخ، جای اهریمن و دیوان رسد.

این نیز پیداست که اگر نیکان از بدان بیمناک باشند، پس باید بایشان (= بدان) سخن گویند و وانمود کنند که ما به شما محبت داریم و خوبی شما را از هر چیزی بهتر پسندیم و باید ایشان را در اندیشه نفرین کنند و چون زمان مرگ <ایشان> رسد، پس باید بدیشان بدی و آزار کرد (۱).

این نیز پیداست که کودک را که هفت سال کامل باشد، اگر پدر از فرهنگ کردن (= تعلیم) او کوتاهی نکند، هرگناهی که او (= کودک) کند، پادشاه و ریش به دیوان کند. ۲- از هفت سال تا پانزده سال اگر <گناه> مرگ ارزان کند، یک یات بر ذمه اوست. اگر جادوگری بیاموزد، پس یک

تناپل گناه است، و همانا هرگناه دیگری که کند، پس تا یک یات بر ذمه‌اش است.

۱- دختر، اگر نه ساله نیست، شوهر دادن جایز نیست و خود به زنی کردن، جایز نیست. ۲- و اگر نه ساله است، آن‌گاه به شوهر دادن جایز است.

۱- این نیز پیداست که کودک را که هفت سال کامل باشد، اگر پدر از فرهنگ کردن (= تعلیم) او کوتاهی نکند، هرگناهی که او (= کودک) کند، پادشاه و ریش به دیوان کند. ۲- از هفت سال تا پانزده سال اگر <گناه> مرگ ارزان کند، یک یات بر ذمه اوست. اگر جادوگری بیاموزد، پس یک

تناپل گناه است، و همانا هرگناه دیگری که کند، پس تا یک یات بر ذمه‌اش است.

۱- دختر، اگر نه ساله نیست، شوهر دادن جایز نیست و خود به زنی کردن، جایز نیست. ۲- و اگر نه ساله است، آن‌گاه به شوهر دادن جایز است.

۱- این نیز پیداست که کودک را که هفت سال کامل باشد، اگر پدر از فرهنگ کردن (= تعلیم) او کوتاهی نکند، هرگناهی که او (= کودک) کند، پادشاه و ریش به دیوان کند. ۲- از هفت سال تا پانزده سال اگر <گناه> مرگ ارزان کند، یک یات بر ذمه اوست. اگر جادوگری بیاموزد، پس یک

تناپل گناه است، و همانا هرگناه دیگری که کند، پس تا یک یات بر ذمه‌اش است.

۱- دختر، اگر نه ساله نیست، شوهر دادن جایز نیست و خود به زنی کردن، جایز نیست. ۲- و اگر نه ساله است، آن‌گاه به شوهر دادن جایز است.

۱- این نیز پیداست که کودک را که هفت سال کامل باشد، اگر پدر از فرهنگ کردن (= تعلیم) او کوتاهی نکند، هرگناهی که او (= کودک) کند، پادشاه و ریش به دیوان کند. ۲- از هفت سال تا پانزده سال اگر <گناه> مرگ ارزان کند، یک یات بر ذمه اوست. اگر جادوگری بیاموزد، پس یک

تناپل گناه است، و همانا هرگناه دیگری که کند، پس تا یک یات بر ذمه‌اش است.

۳- هنگامی که <بهسن> مردخواهی رسد - که دوازده سالگی است - آنگاه با او نزدیکی کردن <جایزست>. آنگاه نیز بار نداد (=تمکین نکرد)، پس مرگ ارزان باشد (۱).

در این باب، در متون پهلوی، موارد متعددی از ازدواج و زنا آمده است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. * * *

۱- مرد بر پادشا زن (۲) فرمانرواست. هرگونه که درمورد کار خویش فرماید، باید که بکند. <اگر> مردان زنان را به سبب نافرمانی داغ کنند، بدان زمان جایز است. ۲- اگر به همسر فرماید که جامه‌ای کند و او نیم جامه‌ای کند، و بدو آموزد که <کار> خوب کند و او بد کند، و بدو گوید که کاری کند که درهمی ارزد و او آن کند که میخی ارزد، و اگر بدو فرماید که یزش کند و او نکند، از این چندی که گفتم اگر یکی را نکند، پس به عنوان نافرمان او را داغ کند، تمام خواسته‌ای که شوهر به زن داده است از زن بازستانند. به شوهر بازگردد و او را (=زن را) هیچ خواسته نباشد، <اگر> شوهر او مرد، پس او را ازخواسته شوهر هیچ بگری نباشد. ۴- اگر زن سه بار به شوهر گوید که: «زنی تو نکنم (=وظایف زنی را به انجام نرسانم)»، پس مرگ ارزان <باشد>. ۵- اگر پسر سه بار به پدر گوید که: «پسری تو نکنم»، مرگ ارزان <باشد>. ۶- اگر پدر سه بار به پسر گوید که: «پسر من نیستی»، مرگ ارزان <باشد> و پدری از او دور <شود>. اگر برده گوید که: «بردگی تو نکنم»، پس مرگ ارزان نباشد، بلکه چونان گاو باشد که بخوابد و کار نکند، پس باید او را همی زدن تا فرمانبردار شود. اگر کار خوبی بدو فرماید و نکند، پادافراهِ آن بگوید، برده مرگ ارزان <باشد> (۳).

* * *

۱- مرد بدان زمان مجازست که زن خود را رها کند که بیم بهتن و یا بهروان یقین باشد. ۲- اگر یک بار <اجازه> نزدیکی داد، بیم به تن یقین است، اگر یکبار دشتان (=قاعدگی) پنهان بکرد، پس بیم بهروان یقین است و جایز است که او را زنی رها کند. ۳- اگر بدان زمان سرداری (=سرپرستی) تعیین کند، جایز است. اگر نتواند سردار تعیین کند، پس خود مجاز به نزدیکی کردن نیست و بنابر قانون باید سردار داشت. ۴- اگر بنابر قانون (=شرعاً) <باید> او را

ترک نکند، ترک کند، گناه‌گران باشد. ۵- دستوری بود که گفت: «مرگ ارزان است.»
این نیز از اوستا پیداست که مرد باید به روشنی خورشید و آتش نزدیک زن خویش رود چه اگر چنین کند، دیوان کمتر می‌تواند بدو تباهی کنند و فرزندى که به پرهیزکاری زاده شود، پرهیزکارتر و پیروزگرت‌تر باشد (۱).

۳۵

۱- زردشت این نیز پرسید که: «این چیست که مردم در آینه و آب بنگرند و شکل خویش ببینند؟» ۲- هرمزد گفت: «روشنی گرودمان است که برای مخلوقات آفریده شده است.» ۳- «این برق چیست که از ابر آید؟» ۴- هرمزد گفت که: «این روشنی از گرودمان برای یاری است، پس می‌آید که دیو اسپنجروش را بکشد.» ۵- این بیر (= رعد و برق) که از ابر افتد چیست؟ ۶- هرمزد گفت که: «این سنگی است، چون ابر آب را می‌ستاند، به نیروی باد و جنبش خرسه‌پا (۱) که اندر میان آب دریا ایستد، در هوا رود و سخت تابد، گرم کند. اگر برمردمان و گوسفندان افتد، <آنها را> بکشد. اهریمن ستم‌ه‌تر شود.»

★ ★ ★

۱- و پرسید که: «بانگ اهریمن به چه ماند؟» ۲- و گفت که: «به بانگ گرگ، بانگ خر و بانگ شیر، بانگ شتر ماده که بگیرند، بانگ مرد پرهیزگار، اگر او را به بیداد بزنند، بانگ کند.»

★ ★ ★

۱- نیز این ستاره که بگذرد، چیست؟ ۲- این آهویی از اهریمن است. اگر برمردمان افتد، مورا سفید کند و اگر برگیا‌هان افتد، بخشکاند و اگر برگوسفندان افتد، میرند. ۳- و این ستون که سفید است، که زرد است و که آبی است، چیست؟ ۴- هرچه سفید است از آفرینش هرمزد است و آن دیگری از آفرینش اهریمن است. آن که سفید است به یاری باران و آن دیگری به دشمنی باران است. ۵- این بانگی که کنند و آن را پاسخی باز آید، چیست؟ ۶- اگر بانگ خوب کنند، پس آن را بانگ خوب پاسخ آید، نیروی ایزدان باشد. اگر بانگ

بد است، پس آنرا بانگ بد پاسخ آید، نیروی دیوان باشد. ۷- آن آتشپایی که می‌سوزند و شعله نکنند، چیست؟ ۸- و هرمزد گفت که: «هرچه شعله کند، هرمزد، آن‌که شعله‌اش را روشنی نباشد، اهریمن آفرید» (۲).

۷- آن آتشپایی که می‌سوزند و شعله نکنند، چیست؟ ۸- و هرمزد گفت که: «هرچه شعله کند، هرمزد، آن‌که شعله‌اش را روشنی نباشد، اهریمن آفرید» (۲).

۱- این نیز پیدا است که زردشت به هرمزد گفت که: «اگر تو بمیری و من نیز بمیرم، به تنومندی (= باتن) چه هنگام باز بیکدیگر رسیم؟» ۲- هرمزد گفت که: «به انجمن ایسدو استران.» (۱)

۳- این نیز پیدا است که روان پرهیزکاران بیکدیگر رسند: دوست، برادر و پدر و پسر و خویشاوند و زن و شوهر. ۴- اگر گناهکار باشند، پس به فرجام <بیکدیگر> نرسند. ۵- چون زردشت ازپیش هرمزد بیامد، بگریست و گفت که: «<ای> هرمزد مرا بی‌مرگ کن!» ۶- هرمزد گفت که: «نشاید کردن، زیرا تور برادروش کرب (۲)، که اهریمن او را برای کشتن تو آفرید، او <نیز> بی‌مرگ شود و رستاخیز، تن پسین، که درویشان (= نیازمندان) بدان امید دارند، نباشد.» ۷- زردشت گریان پاسخ گفت که: «<مگر> نه باد را تو آفریدی، آب را تو آفریدی، گل را تو آفریدی، آتش را تو آفریدی، هرچیز را تو آفریدی! بنگر و چاره من بخواه، که از مرگ رهایی یابم.» ۸- و آن‌گاه هرمزد خرد همه آگاه را به زردشت برد (= عرضه کرد). ۹- زردشت هرچه بود و همچنین باشد (= آنچه بوده است و آن چه خواهد بود)، در این‌جا که گیتی و نیز در آن <جا> که می‌نو است و نیز هرکس را بدید. ۱۰- و جای آن کسی را دید که بی‌مرگ بود و فرزند نداشت و اندوهگین و دردمند به نظر می‌آمد. ۱۱- و جای آن کسی را دید که مرگمند بود و فرزند داشت و آرام و شاد به نظر می‌آمد. ۱۲- و آن‌گاه به هرمزد گفت که: «مرگمندی را از زندگی جاودان و بی‌فرزندگی بهتر پسندم.» ۱۳- هرمزد گفت که: «خوب و نیک شنیده‌ای، <ای> زردشت، که من فرزند خردمند را برای تو از زندگی جاودان و نداشتن فرزند بهتر پسندم. زنگیر تا تو را فرزند باشد، زیرا هرکه به سبب گناهکاری (= کوتاهی) زن ندارد، به بیشت نرسد.» ۱۴- مردمان آنرا که از اوستا و زند و آن را که به چشم ببینند و به گوش شنوند، پس باید بیاموزند و بنیوشند (= بپذیرند)، زیرا ایشان را از آموزش دانایی و از نیوشش خوشبختی و کامیابی باشد. از دانایی و کامیابی رسیدن به بیشت، گرودمان و دیدن هرمزد و امشاسپندان، ارزانی شود (۳).

۳۷

۱- این که چگونه باید آتش را در خانه داشت. ۲- هر بار که هیزم بر آن نهند، باید سه بار خوب بنگرند و پاک کنند و آنگاه بر آن (= آتش) نهند. ۳- آن کس که نزدیک آن نشیند، پس نباید به سوی آتش سخن گوید و اگر گوید پس باید چیزی بر دهان و بینی فراز گیرد، بدان سان که بادی که از دهان و بینی بیاید، به آتش نرسد. ۴- و اگر آن را (= آتش را) کارفرمایند (= مورد استفاده قرار دهند) چون کار همی انجام شد، باید آن را جمع کرد. ۵- و باید سعله را از آن بازگرفت (= خاموش کرد) و برجای نهاد، بقیه را به آدروگ آتش بهرام برد. ۶- اگر دیگ بر آن نهند، آب و گوشت را چنان باید کرد که در دو <بخش> از سه <بخش> دیگ داخل باشد چه اگر بیشتر باشد <و> آب بر آتش اندر رود، هر باری پنجاه و پنج درهم گناه است و اگر پس از آن که خوراک آماده شد، دیگ را بر آتش رعا کنند، پس یک فرمان گناه است (۱). ۷- و اگر آتش را جمع نکنند، فراز گیرد (= مشتعل شود)، آنگاه باید برای آن پوشش کرد (= دیواری از خاکستر درست کرد): به زمستان یک وجب و به تابستان پنج وجب پیرامون عمه را فراز کرد (= بالا آورد) و باید پس از فراز کردن، به تابستان هر شبانروز سه بار و به زمستان هر شبانروز دو بار فراز کرد. ۸- هر باری باید افروخت، اگر نیفروزد، به سبب رعا کردن به حال خود (۲)، هر باری یک فرمان گناه است. ۹- اگر بیفوسرد (= خاموش شود) گناه یات است. ۱۰- اگر پس از افروختن، آن گونه که در بالا نوشتیم، پوششی بسازد و <آتش> بیفوسرد، گناهی نیست. ۱۱- و اگر دست به درون تنور برد <و> مو بسوزد پانصد <استیر> گناه است. ۱۲- و اگر اندام بسوزد و نه آن گونه که اگر فراز گیرند، جدا شود، سیصد <استیر> گناه است. اگر فراز گیرند، جدا شود، پس مرگ ارزان است. ۱۳- اگر آب گرم به اندام رسد، ریش شود. <اگر عمق ریش> یک پنجم دشت (۳) و به گزارش دیگری، یک پنجم و نیم دشت باشد، صد، و <اگر> یک چهارم دشت <باشد> سیصد استیر گناه است. ۱۴- اگر <آب گرم> به کس دیگری ریزد، آنگاه نیز همین گونه باشد.

* * *

۱- این نیز که اگر آتش را جمع کنند، پس ثواب آن چیست؟ ۲- اگر آتش

نساپز را جمع کنند، به آدروگ برند بیور فرمان ثواب است و نساپز آن باشد که نسا بدان برشته کنند یا پزند. ۳- آنکه رنگ آلوده بدان پزند یک هزار فرمان، رنگ نیالوده، درمی <ثواب نیست>. ۴- آنکه کوزه بدان پزند سه هزار و سه فرمان <ثواب> است. ۵- آنکه در مستراح (۴) سوزانند، دویست فرمان <ثواب> است. ۶- آن زرگران یکصد فرمان، ۷- آن چلنگران هفتاد فرمان، ۸- آن سیم گران (= نقره کاران) هفتاد فرمان، ۹- آن آجران (= آجر-پزان) یک فرمان، ۱۰- آن از تتور، یک فرمان، ۱۱- آن زیر دیگ پنجاه فرمان، ۱۲- آنکه نزد تگان (= سوران چابک) بسوزانند چهل فرمان، ۱۳- آن که پیش خربندگانی که براه باشند، سوزند، سی فرمان، ۱۴- و آنکه پیش دیگر مردمانی که به طور مشخص ذکر نشد، بیست فرمان ۱۵- آنکه نزد خویش است، ده فرمان <ثواب> است. ۱۶- همانا این عمه حداقل آن چند ثواب باشد. اگر نیز بیشتر باشد، هر فرمان ثواب که <برابر> سه درهم است، پنج درهم باشد و کسی گفت که: «چهار درهم برابر هشت درهم باشد». ۱۷- اگر آتش خانگی را برای کار غذا زیاد به کار برند، پس یک فرمان گناه است. ۱۸- اگر <آتش> را به مدت یک سال جمع نکنند، هر باری که آن را به کار برند، یک فرمان گناه است. ۱۹- اگر عیزم تر بر آن نهند و یا گوشت بر ذغال برشته کنند، عرباری یک ایریشت <گناه> که برابر پنجاه درهم است، باشد.

۳۸

مردی که بخواد برای روان نیاکان خویش عمادینی یزد (= ترتیب دهد)، ایدون ثواب او بیشتر باشد: آن اندازه درهم که می خواهد به عنوان خیرات همادین بدهد، به عنوان خیرات به روان نیاکان دهد و یک یک تفصیل آن خیرات را به روشنی بازگوید که چهار درهم از آن روان بیمان و چهار درهم از آن روان بیمان و چهار درهم از آن، و پس از آن، آن درهم را به عنوان جبران گناه (۱)، برای عمادین دهد. همادین را به عنوان جبران گناه یشست کنند و مردی همادین یشست، ثواب رادی از آن او باشد (۲).

۳۹

اگر مردی خواهر یا دختر <خود را> به زنی به مرد خوبی دهد، این چنین

پیدا است که دادن آن خوب است و امشاسپندان از دادن او خشنودتر شوند . و بن (= سرمایه) او سیصد ثواب است، پس، همانا، ثواب از ثواب باشد (۱) .

★ ★ ★

۱- این که زن در برابر شوهر باید چگونه رفتار کند. ۲- پادشازن هر روز سه بار با شوی گفتگو کند که چه تور را بایسته است تا <همان> بیندیشم ، بگویم و بکنم زیرا نمی دانم که چه باید بیندیشم، بگویم و بکنم، بگو تا آنچه تور را بایسته است، اندیشم و گویم وکنم . هرچیز خوبی که شوهر گوید، پس باید آن کند و از آزار و اذیت شوهر بپرهیزد (۲). ۳- اگر بدین آیین احترام شوی کند ، مجاز است که در یک سال ، دویست و ده درهم از مال شوهر - <اگر> شوهر نگفته باشد که مده - بدهد و اگر یشت کرده باشد و زوتی و هاوانانی (۳) از او زاده شده باشد، مجاز است که تا ششصد درهم بدهد و هردو- زن و شوهر - را همانا ثواب باشد، جز آن با دستوری (= اجازه) شوی دادن ، جایز است. آنچه را که اجازه شوی نباشد و بدهد، دزد باشد. [آنچه را که با اجازه نباشد، بدهد، دزد باشد] آن را که با اجازه شوی بدهد ، همانا هردو را <ثواب> باشد و باید به آن کس بخشش کرد که بهدین باشد و نیاز بیشتری دارد و او را به گناهکاری نشناسند و اگر باید حدی برای همه درهم (= پول) او باشد، باید پیشتر به مرد موبد و سپس به درویشان دهد، بدین روی باید پیشتر دهد، چه اگر ندهد، او را <گناه> رها کردن به حال خود باشد و یا که مرگ و ریش رسد. او را که <دارایی> هست و ندهد پس <گناه> مرگ ارزان بر ذمه اش باشد و او را نیز که به زن و فرزند خویش و یا به آن کسی که باید، <بدهد> ثواب باشد .

۴۰

۱- برای هر بار یشتن خورشید ثواب است. برای خواندن هر واژه ای از اوستا، یک فرمان <ثواب> است. ۲- برای هر بار یشتن ماه به جز ثواب اوستا خواندن، یک فرمان ثواب است. برای خواندن هر واژه ای از اوستا، یک فرمان ثواب است. ۳- برای هر مزد، ایزدان و دیگر پرهیزگاران همچنین باشد . ۴- اگر خورشید و ماه نو را ستایش نکند، هر باری یک فرمان گناه است. ۵-

برای خواندن هر آفرینگانی، به جز ثواب اوستا خواندن، یک فرمان، و برای هر واژه‌ای از اوستا یک فرمان ثواب است (۱).
 و چون کسی که در این راه پیش برود، به هر چه که بخواهد، دسترس دارد.
 و هر که در این راه پیش برود، به هر چه که بخواهد، دسترس دارد.
 و هر که در این راه پیش برود، به هر چه که بخواهد، دسترس دارد.

۴۱

این که مرگ ارزان چندگونه است. مرگ ارزان بسیارگونه است. اما مشهورترین آنها این چند است: مرد (= مردم) کشتن، جادوگری آموختن، نسا (= مردار) به آب و آتش بردن و از روی گناهکاری نسا خوردن. از روی گناهکاری یک تنه نسای «سگ دید» (۱) نشده جنباندن. به ده سال نسا دفن کردن و لواط کردن. راه داشتن (= راهزنی کردن)، ستور (= قیومیت) شکستن، زن کسان به زورگرفتن، دریک سال آتش بهرام را کشتن (= خاموش کردن)، بدخواه، شهادت دروغ ده، دروغ آموز، منکر و نافرمانبردار (= بدون مرجع تقلید) (۲).

۴۲

۱- این که بازرگانی چگونه باشد که در آن گناه نباشد. ۲- اگر در شهری یک دست جامه چهار درهم ارزد، به چهار درهم بخرد و به شیر دیگری برد و بدان جا که برند، ده درهم ارزد، به ده درهم بدهد، مزد و روزی خویش و ستور را از آن بستاند و مازاد را به صدقه بدهد، ثواب بزرگی است. ۳- و اگر مازاد را به صدقه ندهد، بدان زمان جایز نیست که <با آن پول> از راه کشاورزی و دامداری (۱) خواسته (= مال و دارایی) جمع کند. ۴- این، بدان سبب است که اگر خواسته را برای زندگی بهتر لازم دارد، برای زندگی بهتر، تا سیصد <استیر> (۲) اندوختن جایز است، و از آن بیشتر، چون سود از آن آید، جز هزینه خویش، باید بقیه را به صدقه بدهد. ۵- اگر هم خواسته‌اش بسیار زیاد باشد آن‌گاه نیز ممکن است، در صورتی که تا آن زمانی که می‌داند و به مردمی که می‌شناسد نیازی نرسیده باشد (۳)، به محض این که به مردم نیازی رسیده باشد، آن‌گاه باید سود و سرمایه را حساب کند. ۶- از هر چه او راست، آن اندازه که دریک سال برای خودش و مردم زیر سرپرستی او لازم است - از آن چه برای او لازم است، اگر یک تکه کم و یا آشکارا (۴) بد باشد، یک تکه را چنان باشد

(=مردم) را آلوده نکند. ۳- کسی هست که چنین گوید که: «روباه جامه‌را آلوده نکند، اما پادیاپ را در سه گام آلوده کند». (۱۷) این دو روایت در متن اصلی (مجموعه دست‌نویس‌ها) به هم پیوسته و در یک پاراگراف قرار دارند. (۱۸) در این بخش، به سبب چکاند داییتی، خورشید پاییه را نبینند. ۴۵

این‌که مردمان جهان به سبب چکاند داییتی، خورشید پاییه را نبینند. ایرانویج (۱) میان خونیره، به سوی باختراست، نابودی اهریمن از بسیار چیز بویژه از خویوده، نزدیک شدن خوبان به یکدیگر، هنگامی که میزد کنند، یزش ایزدان و دیگر ثوابیاست. و <زندگی> او (=اهریمن) از بسیار <چیز> بویژه از دیوپرستی، بدی به مردمان کردن، آشموغي (=بی‌دینی)، ظلم و دیگر گناهان است. (۱۹) این دو روایت در متن اصلی به هم پیوسته و در یک پاراگراف قرار دارند. (۲۰) در این بخش، به سبب چکاند داییتی، خورشید پاییه را نبینند. ۴۶

این دو روایت در متن اصلی به هم پیوسته و در یک پاراگراف قرار دارند. (۲۱) در این بخش، به سبب چکاند داییتی، خورشید پاییه را نبینند. ۴۷

۱- این‌که آسمان چگونه، از چه ساخته شده است. ۲- ایزاری بود چون اخگر آتش که در روشنی، از آن روشنی بی‌کران بیافرید (۱). ۳- تمام آفرینش را از آن بساخت و چون ساخت، پس اندر تن برد و سه هزار سال در تن نگاه داشت و همی افزایش و بهتر همی کرد و آن‌گاه یک یک را از تن خود همی آفرید. ۴- نخست آسمان را از سر آفرید و گوهرش از آبگینه (۲) سفید است. پهنای و بلندیش برابر <است> و ژرفای پیاپی اش به اندازه پهنای تهیگی اش (= خلاء) است و اداره آن با مرد پرهیزکار، دهمان آفرین است و نگاهداری مادی ندارد (۳) (= دارای ستونی نیست). هر مزد با آفریدگانش در آن نشینند. (۲۲)

۵- زمین را از پیا آفرید و قرار آن از کوه است. [ایزد مهرنیکو، دهمان آفرین، راد راستی و راد پرهیزکاری، به سبب نیکی، مینوی خواسته را به صدقه به مستحق بدهند]. و گوهرش را از فره (۴) بنهاد و کوههارا از آن گوهر برویانید و یک هزار و هشتصد سال زیر وزبر آنها، هر دو همی رستند (= بیرون آمدند) و آن‌گاه زیر بایستاد (بیرون آمدن بخش زیرزمین کوه متوقف شد)، زیر <کوه> هشتصد سال دیگر همی رست تا به آسمان. زیر و زیر و پیرامون کرده <زمین> فره آید و شباهت آن چونان تخم مرغی است که مرغی در آن است (۵) و نگاهداری مادی ندارد. ۶- همین‌گونه کوه را برویانید تا آن اندازه که <اکنون>

هست. زمین را درنیمه آسمان به ستاره پایه فراز آفرید و <برای آن> پای عقب و جلو آفرید (۶). چون اهریمن عجوم آورد، پس آنرا <زمین را> فروهشت (= پایین کشید). به تن پسمین باز به ستاره پایه رود (۷). ۷- ژرفا و پهنای البرز برابر است، یعنی که پیرامون زمین، پایه البرز است و پهنایش برابر البرز است. از زمین تا ستاره پایه نیمه آسمان است. از ستاره پایه تا ماه پایه بیش از سی و چهار هزار فرسنگ است. از ماه پایه تا خورشید پایه سی و چهار هزار فرسنگ، از خورشید پایه تا به آسمان سی و چهار هزار فرسنگ، از ستاره پایه تا به این جا سی و چهار هزار فرسنگ و از این جا تا به آسمان زیر <زمین> یازده هزار فرسنگ است. ۸- گوهر آسمان آبیگینه سفید روشن است و روشنی آن از آن خورشید است. ۹- پس از آن که اهریمن به آفرینش تاخت، به جز زردشت، هیچ کس دیگر از مردم گیتی میان هفت کشور و آسمان را ندید. کوههای البرز دوهزار و دویست و چهل و چهار است.

۱۰- دریای فراخکرد (۸) یک سوم این زمین است. ۱۱- آب را از اشک آفرید. باشد که اندر زمین آمیخت و باشد که بر روی <زمین> آورده و باشد که در هوا قرار داد (= آب را به سه صورت: درون زمین، روی زمین و در هوا قرار داد) و همه به حرکت ایستادند (۹). ۱۲- هر آن که زوهرش از آلودگیش بیشتر است به سه سال، آن که هردو را برابر دارد، به شش سال، آن که آلودگیش از زوهرش بیشتر است به نه سال، به دریای فراخکرد رسد. (۱۰)

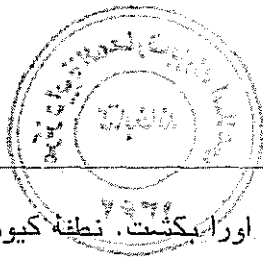
۱۳- گیاه را از موی آفرید و نخست <بایک> تنه، یک <و> دو انگشت بلندی داشت و همه انواع گیاهان، به جز یک نوع، اندر آن بود و به ایرانویچ فراز آفرید (۱۱). ۱۴- پس باشد که مرغان، باشد که به وسیله آب و باشد که مردمان جای جای ببرند و بیشه نیز در دریاست و هوم سفید و دیگر گیاهان در میان آن (= بیشه) باشد (۱۲). و آسودگی (= خرمی) آن از آب و زوهر و کود کامل (۱۳) است. دشواری (= پژمردگی) آن از این است که با بی قانونی آن را ببرند و بشکنند. <از> آن نوعی که بعد آفرید، پنجاه نوع <یگر> شد.

۱۵- گاورا از دست راست آفرید و آن را در ایرانویچ فراز آفرید و بالا و پهنایش <به اندازه> پنج مرد بود و هنگامی که اهریمن آمد در جای مرد و نطفه اش در جای به زمین رسید و هرمزد همه انواع گوسفندان را از آن نطفه بکرد. نخست از هر نوعی یک نر و یک ماده بساخت و آن گاه پیوند از ایشان برفت (=



نسل آنها ادامه یافت (۱۶). خوشی و راحتی ایشان از آب و علف و آغل نیک به تمامی (۱۵) زمستان و تابستان است. دشواری ایشان از آن است که آنها را به ستم بکشند، به ستم به کار گیرند و آب و علف و آغل بدیشان ندهند.* دشمنان آن <نوع> را بگیرند و یوز و گرگ از آن باز ندارند.* ۱۶- گوسفند دویست و پنجاه و دونوع و پنج گونه است. ۱۷- یک گونه آن که سمش دوگانه است، مانند گاو. ۱۸- یک گونه آن که سمش گرد است، مانند اسب. ۱۹- یک گونه آن که پایش مانند پای شتر است. ۲۰- یک گونه مرغ (= پرنده) و یک گونه آبی و ماهی است (۱۶). اما از اوستا یک نوع گوسفند آموخته شد (= استنباط می شود). ۲۱- به جز سگ و سارگر (= سارکوهی) و کلاغ سیاه و کرکس، بقیه را می توان خورد. سگ را بدین جهت <نباید خورد> چون <از> نطفه کیومرث چیزی در اوست و تن سارگر و کلاغ سیاه و کرکس همه ناپاک است و برای خوردن مردار آفریده شده اند (۱۷). ۲۲- آتش را از اندیشه آفرید و فروغش را از روشنی بی کران آفرید (۱۸). ۲۳- گیاه را آفرید و آتش را در <آن> قرارداد و بدان آفرین کرد که: «شما آتش کردار نیستید (= شما سازنده آتش نیستید) - یعنی نمی توان آتش را از آن (= گیاه) جدا کرد - شما آتش سوز هستید (= به وسیله آتش می سوزید) - یعنی اگر شمارا بر آتش نهند، آن گاه شعله خواهد گرفت - ۲۴- <هرمزد> چون خواست <آتش را> به صورت مادی آفرید، آن گاه او شکوه کرد که: «به گیتی نروم زیرا بدی بسیار بزمین کنند». ۲۵- پس هرمزد آذرگشنسب را به آذربایجان به بهرامی نشانده. ۲۶- و گفت که: «مردم مجازند برای پختن یک غذا آتش خانگی به کار برند، چون برای یک غذا به کار بردند، آن را به آتش بهرام برند و بی آفت کنند». پس آمدن به گیتی را پذیرفت و موافقت کرد. ۲۸- و هرمزد به عنوان پاداش، همه آتش- <های> بهرام را به پرعیزکاری آشکار کرد. ۲۹- آذر فرنبخ را به پاداش کار زاری که با ضحاک کرد، به بهرامی، به خوارزم نشانده و آذر برزین مهر را به پاداش آن که گشتاسب را به دین برانگیخت، به بهرامی در پشته های گشتاسب (= بلندیه های کوه گشتاسب) بنشانده (۱۹).

۳۰- مردم از آن گل اند که کیومرث را از آن ساخت. به شکل نطفه در سپندارمذ قرار داد و کیومرث را از سپندارمذ بیافرید و زاد (۲۰)، به همان سان که ملهی و مله یانه رویدند. سه هزار سال <آفرینش را> به حرکت درنیاورد، چون اهریمن هجوم آورد، سی سال شد (= طول کشید) تا همی رفت (=



کیومرث مرد). ماه فروردین، روز هرمزد اورا بگشت. نطفه کیومرث به زمین آمد. چهل سال در حالت نطفه در زمین ماند. ۳۱- پس میلا و مهلیانه از زمین، به پیکر ریباس رستند، یعنی همان‌گونه که ریباس برآید، پس برگ بر تن او فراز ایستد، دست ایشان نیز برگوش فراز ایستاد. روشن (۲۱) گفت که: «نه ماه به پیکر ریباس بودند.» ۳۲- آنگاه به پیکر آدمی بگشتند. از ایشان شش پسر و شش دختر زاده شدند و بود که زیستند و بود که مردند و آنگاه همه مردم از <نسل> ایشان شدند (۲۲).

۴۷

۱- درباره این‌که زردشت کجا از هرمزد دین پذیرفت. زردشت به سی‌سالگی به همپرسی (=دیدار) هرمزد رسید. ۲- هفت بار دین را پذیرفت (۱). نخست در ایرانیچ پذیرفت. در آذربایجان پذیرفت و دهسال در همپرسی هرمزد بود. ۳- در آن ده سال، بسیار بدی، بند و زندان را که گنامینر (=اهریمن) بر او پدیدار نمود، تحمل کرد. ۴- این را نیز گفت که: «به دین بایست، چون برقرار شد.» <اهریمن> جامه دیگری دوخت. استخوانهای مردمان را در انبان زردشت نهاد و به مردمان <گفت> که: «زردشت ایدون چون شما نکرده بود و بدین‌روی جامه عبادت دیگری دارد، چون زردشت نساکش است (۲).» به سبب آن هدفی که <اهریمن> در هنگام نهادن استخوانها در <انبان>، در یادداشت، آنگاه بن انبان گرفت و به زمین فرو انداخت. سر و دست و پای مردمان از انبان فرو افتاد. ۵- ایشان <اورا> با سی و سه بند بستند و چنان گرسنگی و تشنگی بدو رسید که نیرو و توان و قدرت بینایی و شنوایی از او بشد. ۶- <زردشت> پس از آن به نزدیک گشتاسب آمد و دو سال به انگیختن گشتاسب ایستاد و به گشتاسب گفت که: «دین را بپذیر، زیرا اراده هرمزد و امشاسپندان و دیگرایزدان چنین است که تو بر دین ایستی (=به دین ایمان آوری).» ۷- و گشتاسب گفت که: «اگر برای اسب یا برای خواسته آمده‌ای، هرچه لازم داری از آنها بستان و از این‌جا برو.» ۸- زردشت دیگر بار گفت که: «دین بپذیر» و گشتاسب گفت که: «گناکاری من چنان است که اگر دین را <نیز> بپذیرم، برای روان من چیز خوبی نباشد، زیرا در کارزار نخست شش هزار، در کارزار دوم پنج هزار، در کارزار سوم چهار هزار را کشتم. دیگر بار که کارزار کردم، نخست یک هزار،

* بخشی از بند ۱۵ تا بخشی از بند ۲۱ کتاب که در فصل ۴۶ آمده است، متعلق به این فصل است و در این‌جا آورده شد.

دوم ده هزار و سوم یک هزار را کشتم.» ۱۰- زردشت گفت که: «در کشتن آنها <تورا> هیچ گناهی نیست، چون ایشان فرزندان گرگها بودند، خوشا به تو که ایشان را کشتی!» ۱۱- او (= زردشت) دیگر بار گفت که: «دین را بپذیر، زیرا آنکس که بسیار دشمن کشت، آن پرفره (۳)، آن بسیار جستجوگر، آن بسیار دلیر، آن بسیار زبان‌آور - سخن را نیکو بنگرد و بپذیرد یعنی که بتوان بدان تسلیم شد، که دارنده <آن سخن> سروش است که به‌دستوری می‌توان داشت - پس آن بسیار شمشیر زن (۴)، آن بسیار سخنگو (۵)، آن پرگفتار (= با استعداد)، آن بسیار بخشنده، آن پرنیرو، بهترین کار را نکرد. زیرا هوشنگ (۶) تیرانداز بود و بسیار دیو را کشت. جم پرفره بود. ضحاک بسیار جستجوگر بود. فریدون (۷) بسیار پیروزگر بود. افراسیاب بسیار دلیر بود. گرسیوز (۸) بسیار زبان‌آور بود. سپتیور (۹) بسیار شمشیرزن (۱۰) بود. اروخش (۱۱) بسیار سخنگو بود. ۱۲- اوشنر (۱۲) پرگفتار بود. کاووس (۱۳) پرورج بود. سامان (۱۴) پرنیرو بود. ایشان همه بسیار شایسته بودند، تو نیز شایسته‌ای، ۱۴- <ای> گشتاسب کیان خدا (= فرمانروای جهان)! چون هرمزد جمشید را به دین انگیخت، جم هرمز را تحقیر کرد که استویداد به من نرسد (= ادعای بی‌مرگی کرد)، پس به سبب این تحقیر، دیوان و مردمان او را دریدند. ۱۵- <هرمزد> فریدون را به <دین> انگیخت، او نیز هرمزد را تحقیر کرد و به سبب آن تحقیر، پیری بر او فرود آمد و نتوانست تن خویش را بر استر (۱۵) نگاه دارد و در سه گامی پیرامون عمی افتاد. ۱۶- و گرشاسب را همین‌گونه انگیخت. او نیز <هرمزد> را تحقیر کرد و به سبب این تحقیر، اکومن (۱۶) (= سرکرده دیوان) او را در آشکارترین بلندی (= دشت پیشانسه) (۱۷) کشت (۱۸). ۱۷- آن‌گاه نیز گشتاسب دین را نپذیرفت. ۱۸- پس هرمزد بهمن، اردیبهشت و آذرین مهر را به خانه گشتاسب فرستاد. ۱۹- به گشتاسب گفتند که: «دین بپذیر، زیرا اگر دین را بپذیری، پس ما، همه، برای تو پادشاهی دراز، توانایی و دیرزیستی جان آرزو کنیم. پس برای تو اشی (= ثروت) و دوام شکوه آرزو کنیم (۱۹) و پسری، پشوتن (۲۰) نام، بی‌مرگ، بدون پیری به تو دهیم. اگر <دین را> نپذیری، پس در هوا به گرکس <ها> فرماییم تا گوشت تو را بخورند و استخوانت بر زمین افتد.» ۲۰- آن‌گاه نیز <دین را> نپذیرفت. ۲۱- هرمزد نیریوسنگ (۲۱) را فرستاد که نزد اردیبهشت برود و این بگو که: «مگ را در می‌دان و به گشتاسب فراز ده.» ۲۲- اردیبهشت همین‌گونه کرد. ۲۳- چون

<گشتاسب> خورد، درجای بیهوش شد. ایشان روانش را به گرودمان هدایت کردند و ارجمندی پذیرفتن دین را بدو نمودند. ۲۴- وقتی از بیهوشی به هوش آمد، آنگاه به هوتوس (۲۲) بانگ کرد که: «زردشت کجاست تا دین بپذیرم.» ۲۵- و زردشت آن بانگ شنید. پیش رفت و گشتاسب دین پذیرفت. ۲۶- همه چهارپایان، ستوران و همه آتشهای سوزان و همه میمانهای خانه؟ (۲۳)- چون سخن زردشت را شنیدند که به گشتاسب دین آموخت - شاد شدند. پس او (= گشتاسب) زردشت را به موبدان موبدی بگمارد. ۲۸- سی و پنج سال موبدان موبد بود. ۲۹- آنگاه تور برادرش (۲۳) به شکل گرگ درآمد و زردشت را بکشت. ۳۰- آن گناهکار نیز، در همان جا، به بدترین مرگ مرد. ۳۱- ماه دی، روزخور (۲۴) فرجام <زندگی زردشت> بود.

۴۸

۱- پس از آن هنگام که زردشت به همپرسی هرمزد رسید و از زردشت، از هزاره دینی (۱)، یک هزار و پانصد سال <گذشته> باشد، هوشیدر (۲) به سی سالگی به همپرسی هرمزد رسد. ۲- همان روز، ایزدمهر و خورشید به نیمروز ایستد. ده شبانروز به بالست (= اوج) آسمان ایستد. ۳- سه سال گیاه، هرآن چه نباید، پس نخشکد. ۴- <هوشیدر> دین را پاک کند، هاتمانسری (۳) را به کار گیرد و کار از هاتمانسر (= برمبنای هاتمانسر) کند. ۵- انواع گرگ، همه، به یک جای روند و در یک جا آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصد و سی و سه گام <است> پدیدار شود. ۶- <مردم به> دستوری هوشیدر سپاه آرایند و به کارزار آن گرگ روند. نخست یزش کنند. ایشان نتوانند <آن گرگ را> با یزش بازدارند. ۷- آنگاه هوشیدر گوید که: «با تیزترین و پهن ترین تیغ، چاره آن دیو پرنیرو را بخواهید.» پس مردمان با اشتر (= تازیانه) و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر سلاحها آن دیو را بکشند. ۸- زمین و گیاه پیرامون تایک فرسنگ از زهری که از آن دیو آید، بسوزند. ۹- به علاوه، چه، به شکل مگس سپاه (۴)، از آن دیو فراز دود (= بیرون جهد) و به دروغ مار شود و مسکن او در دیو باشد. بدین روی، آن (= مار) ستمگرتر نباشد. ۱۰- پس از چهار صد سال باران ملکوسان (۵) شود. ۱۱- چون زمان آن باران شود، نخستین سال دین برداران به مردمان گویند

که: «انبار سازید، زیرا باران شود.» مردمان انبار سازند. ۱۲- آن سال باران نشود و سال دیگر همان‌گونه گویند و انبار سازند. آن سال باران نشود. سال سوم همان‌گونه گویند و انبار سازند. آن سال باران نشود و سال چهارم همان‌گونه گویند و مردمان بی‌ایمان گویند که: «آنچه مزدیسنان گویند، نشود زیرا پیشتر نیز این گفتند و نشد. ۱۳- آن انبارها که ما ساخته‌ایم به ده زمستان از میان نرود» و انبار نسازند و آن سال باران شود. ۱۴- سال نخست سه بار در تابستان، سه بار در زمستان باز ایستد (= متوقف شود). <سال> دوم، دوبار در زمستان، دوبار در تابستان باز ایستد. سال سوم، یکبار در زمستان و یکبار در تابستان باز ایستد. ۱۵- سال چهارم، ماه خرداد، روز دی به مهر*، برف اندر ایستد (= آغاز شود) تا ماه دی، روز دی به مهر هیچ زمان باز نایستد. ۱۶- پس مزدیسنان نفرین کنند و به نفرین مزدیسنان، بمیرد و جان مردم و گوسفند همه‌جا (۶) تنک شود. ۱۷- پس اندر آن زمان مردم وگوسفند را از ورجمکرد آوردند و جای جای مانند (= ماندگار کنند) (۷) و آنها به تن بزرگتر و شایسته‌تر و نیکوترند، زیرا آن دیو نیزومند نتواند ایشان را درکارزار بکشد. ۱۸- و چون آن زمستان شد (= گذشت)، گوسفند چنان تنک شود که اگر جای پای (۸) گوسفندان ببیند، پس به نظرشان شگفت آید. ۱۹- دد کوهی و دشتی نزد مردمان آیند و چنین اندیشند که: «مردمان مارا چرنان فرزند خویش دارند.» ۲۰- و آن‌گاه اردیبهشت از بالا بانگ کند و چنین گوید که: «پس گوسفندان را نکشید چنان‌که <تا> کنون می‌کشید، چه گوسفند به سال چنان برآید که از آن پس باز به‌کاهش ایستد. <اورا> نکشید.» ۲۱- و مزدیسنان همان‌گونه کنند و دد کوهی و دشتی، چون تن و سنشان چنان برآید که از آن پس باز به‌کاهش ایستند، نزد مردمان آیند و گویند که: «ما بخورید پیش از آن‌که مار فروبلعند (۹) بجود.» و مزدیسنان همان‌گونه کنند.

۲۲- به پایان هزاره، هوشیدر ماه (۱۰)، به سی سالگی، به همپرسی هرمزد رسد. ۲۳- خورشید از آن روز، بیست شب‌انروز به اوج <آسمان> ایستد. ۲۴- شش سال گیاه، آن‌چه نباید، خشکد. ۲۵- <هوشیدرماه> دادی** به‌کار گیرد و کار از داد کند (= بر مبنای داد کند). ۲۶- انواع مار، همه، به یک جای فراز شوند و دریک جا آمیزند و ماری با هشتصد و سی و سه گام پنهان و هزار و ششصد و پنجاه و شش گام درازا پدیدار شود. ۲۷- و مزدیسنان به دستوری

* نک: یادداشت شماره ۲ فصل ۱

* نک: یادداشت شماره ۲ همین فصل

هوشیدرماه سپاه آرایند و به کارزار آن مار روند. ۲۸- چون رسند ، هوشیدرماه گوید که: «یزش کنیذ و <ایشان> یزش کنند و آن دیو بگدازد و زمین و گیاه پیرامون، تایک فرسنگ از زهری که از آن دیو آید ، بسوزد. ۲۹- جه، به شکل مگس سیاه ، از آن دیو بیرون جهد و به دروغ دویای تخمه (=انسان) ساکن شود، بدین روی، جه ستمگرتر نباشد. ۳۰- در آن هزاره ، ضحاک ازبند برهد و خدایی (= فرمانروایی) بردیوان، مردمان را فراز گیرد (=به عهده گیرد) . چنین گوید که: «هرکه آب و آتش <و> گیاه را نیازارد، پس بیاورید تا اورا بجوم.» ۳۱- و آتش و آب <و> گیاه از بدی که مردمان نسبت به آنان کنند، پیش هرمزد شکوه کنند و گویند که: «فریدون را برخیزان تا ضحاک را بکشد، چه اگر جز این <باشد> به زمین نباشیم.» ۳۲- پس هرمزد با امشاسپندان به نزدیک روان فریدون رود. ۳۳- بدو گوید که: «برخیز و ضحاک را بکش.» ۲۴- روان فریدون گوید که: «من کشتن نتوانم، نزد روان سامان گرشاسب روید.» ۳۵- پس هرمزد با امشاسپندان به نزدیک روان سامان رود و سامان گرشاسب را برخیزاند و <او> ضحاک را بکشد. ۳۶- ضحاک آن اندازه زمان کند (= فرصت یابد) که یک چهارم گوسفندان ایرانشهر را بجود. ۳۷- پس از آن، به پایان هزاره هوشیدر ماه ، سوشیانس(۱۱) به سی سالگی، به همپرسی هرمزد رسد. ۳۸- و آن روز خورشید بایستد. تا سی روز به اوج <آسمان> ایستد. ۳۹- و سوشیانس چون از همپرسی بازآید ، آنگاه کیخسرو(۱۲) که بر وای دیرنده خدای(۱۳) (=دارای پادشاهی دراز) نشسته است، به پذیره او آید. ۴۰- سوشیانس پرسد که: «تو کدام مردی که بر وای دیرنده خدای، که آن را به شکل اشتر برگرداندی، حرکت می کنی؟» (۱۴) ۴۱- کیخسرو پاسخ گوید که: «من کیخسرو هستم.» ۴۲- و سوشیانس گوید که: «تو <همان> کیخسرو <هستی که> باهوش دوریاب، با دانایی، دریافتی زمانی که بتکده را در دریای چیچست(۱۵) بکندی؟» ۴۳- کیخسرو گوید که: «من همان کیخسرو هستم.» ۴۴- سوشیانس گوید که: «ایدون کار خوبی کردی، چه اگر نمی کنیدی، همه آن تغییر، که فرشگرد سازی نیک است، دشوار می بود.» ۴۵- دیگر پرسد که: «تو افراسیاب تورانی تبهکار را کشتی؟» ۴۶- گوید که: «من کشتم.» ۴۷- سوشیانس گوید که: «ایدون کار خوبی کردی، چه اگر افراسیاب تورانی تبهکار را نمی کشتی، همه آن تغییر، که فرشگرد سازی نیک است، دشوار می بود.» ۴۸- سوشیانس گوید که: «<ای> کی برو و دین بستای!» کیخسرو دین بستاید. ۴۹- پس در آن پنجاه و هفت سال ، کیخسرو پادشاه هفت کشور شود. سوشیانس موبدان

دم، سپندارمذ بر ایستد و گوید که: «ایشان را، همه، پادافراه >بس است< (۲۱)». آن گاه دیگر گناهکارانی را نیز که به گناه مرگ ارزان گناهکار نبوده اند، به سبب گناهی که کرده اند، پادافراه کنند. ۷۰- و شهریور فلز همه کوههای جهان را بگدازد. <آن فلز> دمان بالای به پساخت گاه بایستد (= به بلندی زمین تا دمان انسان در محل آزمایش فلز گذاخته بایستد) (۲۲). همه مردم از آن فلز بگذرند و سرانجام گناهکاران بدان از گناه پاک شوند. ۷۱- سختی ایشان (= گناهکاران) چنان باشد که در گیتی فلز گذاخته بر ایشان بگذرانند. ۷۲- پرمیزکاران را چنان آسان باشد که شیر گرم برایشان دوشند (۲۳). ۷۳- پیش از آن هنگام که سوشیانس مرده خیزاند، به دستوری او سپاه آریند و به کارزار دیو آسموغي (= بدعت) روند. ۷۴- <سوشیانس> از دیو آسموغي پرسد که: «ای <دیو تو را چیزی است - که در باور دین مزدیسنان > آن گناه است - که تو در آن کالبد کردی، که گنت: «کننده ام»، تو را چیزی برای پوزش هست یا نه؟» ۷۵- و او گوید که: «من فرزند گنامینو هستم که او را هیچ پوزش نیست. و مرا نیز، نیست». ۷۶- سوشیانس یشتی بکند، آن دیو بدان جایی که اکنون هست، دود، از آن جای بز چهار یک بالایی <از> یک سوم بالایی این زمین باز تازد. ۷۷- زمین بانگ کند که: «در رویارویی با این دیو پرزهر (۲۴) توانا نیستم. به میهمانی (= سکنا دادن) او درمن (= خود) توانا نیستم، زیرا چنان مرا می‌درد و پاره می‌کند که گرگ چهارپای شکم گوسفندان را درد و بچه از او دور دارد». ۷۸- شما که مزدیسن هستید به سوی او روید و چاره این بخواهید. ۷۹- مزدیسنان به همان گونه سپاه آریند و یزش کنند. ۸۰- آن دیو از آن جایی که هست، بدود. ۸۱- بدان فرازترین یک سوم <از> یک سوم میانه این زمین هجوم برد. ۸۲- زمین به همان گونه، که در بالا نوشتیم، بانگ کند. ۸۳- و آن دیو از آن جای بدود و به آن جایی که اکنون هست رود و دیو گوزهر (۲۵) را گیرد و بدو گوید که: «آفریدگان سپندمینو بر آفریدگان گنامینو پادافراه خواهند کرد و من مرکز با ایشان عهد استان نیستم که آفریدگان سپندمینو بر آفریدگان گنامینو پادافراه کنند». و هردو یکبارہ از آن جای بتازند. ۸۴- و بر آن فرازترین یک سوم <از> فرودترین یک سوم این زمین هجوم برند و زمین، به همان گونه، بانگ کند. ۸۵- و مزدیسنان به همان گونه یزش کنند و نتوانند ایشان را با یزش بازدارند. ۸۶- آن گاه شهریور به سوراخی که ایشان اندر شدند، فلز گذاخته ریزد و از پس <ایشان> اندر شود. ۸۷- دیوان از این زمین آیدون به دوزخ افتند مانند ۸۸- سنگی که در آب افتد و

یا افکنند، تیز به ته آب رود. ۸۹- پس چون پادافراه گناهکاران کرده شود ، سوشیانس یشتی بکند. یک پنجم دیگر دیوان نابود شوند و یشت دوم بکند، یک پنجم، یشت سوم، یک پنجم، یشت چهارم ، یک پنجم و با یشت پنجم تمام دیوان را ببرند. ۹۰- از سراسیمه به گنامینو گوید که: «ای گنامینوی نادان! مگر تورا بجوم، زیرا <هرمزد> بیرون از قلمرو تو آفرید . <آنها> دوتا برنگزینند و من نترانم زیست.» ۹۱- نخست از دیو آفریده خشم دارنده درفش خونین (۲۶) را بجود . بعد زمستان دیو آفریده ، سوم بار سیزنهان روش (۲۷) (= خطر پنهان کار) و چهارم بار زرمان (=پیری) بددم (۲۸) را بجود تا هیچ باقی نمانند <به جز> ۹۲- گنامینو و از دیو آفریده . از دیو آفریده به گنامینو گوید که: «ای نادان! مگر تورا بجوم زیرا ایزدان بیرون از قلمرو تو آفرینش کنند.» ۹۳- گنامینو برایشند. نزد سپندمینی رود . چنین گوید که : «من این مخلوقات را آفریدم و از دیو آفریده که آفریدگان مرا خورد، اکنون می خواهد مرا <نیز> بخورد، تورا به داوری (=نبرد) گیرم.» ۹۴- هرمزد با سروش اهلا برایشند و سروش اهلا از و هرمزد اهریمن را بکشد. ۹۵- تاریکی گنده بو (۲۹) و بد نخستین را - <که> چون <اهریمن> اندر تاخت، اندر آورد - همه را از سوراخی که <از آن> به درون تاخته <بود> ، از آسمان بیرون کند. آن سوراخ او (= اهریمن) را چنان سست و بیهوش کند که پس از آن، باز سستی ایستد (= دوباره بیهوش شود). ۹۶- <کسی> بود که گفت: «جاودانه از طریق کشتن، <اورا> از کار بیفکند.» از آن پس گنامینو و آفریدگان او نباشند. ۹۷- در آن زمان که پادافراه گناهکاران انجام یافته باشد و از میان فلز <گداخته> گذشته باشند، انجمن ایسدواستران (۳۰) باشد و هرکس را به اندازه کار ثوابی که کرده است، مزد <و> پاداش دهند. ۹۸- <سوشیانس و یارانش> یشتی بکنند و زمین به اندازه سه نیزه بالا رود. با یشت دوم به اندازه سیصد نیزه بالا رود . با یشت سوم به اندازه سه هزار نیزه، با یشت چهارم به اندازه سه بیور نیزه بالا رود و با یشت پنجم به ستاره پایه رسد و گروهمان از آنجا به ستاره پایه فرود آید . ۹۹- پس هرمزد و امشاسپندان، همه ایزدان و مردمان در یک جای باشند و ستاره و ماه و خورشید <و> آتش بهرام نیز هریک به پیکر مردی نیرومند و همه مرد پیکر شوند <و> به زمین آیند. ۱۰۰- آن گاه هرمزد کامل کننده آفرینش شود. ۱۰۱- و پس از آن کاری نباید کرد. مردم به تن و سن مانند چهل ساله، همه انوشه ، بی مرگ، بدون پیری، تپاه نشدنی و غاسد نشدنی

باشند. ۱۰۲- کارایشان این باشد: هرمزد را دیدن. به‌خدایی بر <او> نماز
 بزدن و هرآن چیز دیگری را که خود خوشایندتر بینند، کردن. هرکس دیگری را
 چون خویشتن دوست باشد. نیکویی تن پسین، جزآنچه در بالا نوشته شد ،
 چنان است که به دانش و خرد مردم ، سامان <آن> دانستن و گفتن نشاید .
 ۱۰۳- همه گوسفندان باز به زندگی آیند و مژه گوشت ماده باز به ماده و نر
 باز به نر آمیزد، تا باز به گاو یکتا آفریده ، به ترتیب نسل ، باز آمیزد. ۱۰۴-
 پس گاو تن را به‌شکل مینویی کند و درتن مردمان آمیزد. مژه درتن مردمان کند .
 ۱۰۵- به‌طوری که ایشان را پس از آن گوشت خواری نباید (=مطلوب نباشد)،
 زیرا همیشه مژه و لذت همه گوشتها در دهان ایشان ایستد و آن‌گاه ، گاو از تن
 مردمان بازآید و درگیتی تنومند (=دارای تن) شود. ۱۰۶- مرد و زن را <چون>
 نسبت به یکدیگر میل باشد، ترتیب دهند و بکنند، اما ایشان را زایش نباشد.
 ۱۰۷- آن چند نوع گیاه اصلی باز به‌وجود آیند . ایشان را کاهش نباشد. همیشه
 چون بوستانی که همه گیاهها و گله‌ها درآن است، شاداب باشند و شگفتی ،
 ارزشمندی، خوشی و پاکی آن‌را با خرد دنیایی یافتن و دانستن نشاید (۳۱) .

۱- درباره سیاوش کاووسان پیداست که ورجاوندی او چنان بود که به
 فرّه کیان (۱) کنگ دژ را بادهست خویش <و> نیروی هرمزد و امشاسپندان بر
 سر <دیوان> بساخت و اداره کرد (۲). ۲- <کنگ دژ> جهان را به فرمان
 سیاوش اداره می کرد <و> تا آن‌گاه که کیخسرو آمد، متحرک بود . ۳- پس
 کیخسرو به مینوی کنگ گفت که: «خواهرمن هستی و من برادر تو هستم. زیرا
 سیاوش تو را با دست ساخت و من از گند (=بیضه) کردم. به‌سوی من بازگرد»
 و کنگ همین‌گونه کرد. ۴- به‌زمین آمد، در توران، در ناحیه خراسان، آن‌جا که
 سیاوش‌کرد است، بایستاد (۳) و <کیخسرو> هزار ارم (۴) درآن افکند و هزارمیخ
 در آن نهاد و پس از آن نرفت (= حرکت نکرد) و همه تورانیان را با گوسفند و
 ستور نگاه دارد. ۵- و کیخسرو مردم ایران را آن‌جا مستقر کرد (۵). ۶- دیوار
 نخستین آن سنگی، دومین پولادین، سومین آبگینه‌ای، چهارمین سیمین ،
 پنجمین زرین ، ششمین کهربایی و هفتمین یاقوتی است (۶) . ۷- کوشک آن
 سیمین و دندانۀ (=کنگره) آن زرین است. چهارده کوه و هفت رود قابل‌کشتیرانی

و عفت مرغ در آن است که می‌توانند با قدرت آن را پاسداری کنند. ۸- زمینش چنان نیک است که اگر خری بمیزد (= ادرار کند)، به یک شب علفی به بلندی مردی بزويد. ۹- آنرا پانزده در است که بلندی هریک بیرون از (= بیش از) بلندی پنجاه مرد است. ۱۰- بلندی خود کنگ چندان است <که> اگر مردی جنگی تیری رها کند، باشد که به سر <کنگ> برسد، باشد که نرسد. ۱۱- از دری تا دری عفتصد فرسنگ است و یاقوت، زر، سیم و دیگر گوهر <ها> و خواسته نیک در آن است و بسیار فراوان است. ۱۲- پشوتن گشتاسپان (= پشوتن پسر گشتاسب) بایک هزار شاگرد که قباي سمور سیاه دارند (۷)، در آن است. هر روز پشوتن با شاگردان پرستش ایزدان کنند. ۱۳- پشوتن، بی‌هوش (= جاوید)، بی‌مرگ، بی‌پیری، تباه نشدنی و فاسد نشدنی، آنجا خدا (= فرمانروا) و اداره‌کننده کنگ است. ۱۴- مردم و دیگران که آنجا هستند، عزیزی که ایشان را باید، پس ایشان را باشد. آفت کم است. ۱۵- زندگی ایشان بیش از کسی است که صد و پنجاه سال می‌زید <و> تا تن پسین ۱۶- به درستی آن یزش را برپا دارند. ۱۷- همه مردم دین بردار (= دین‌دار) و پرهیزکار هستند و مردم تا آن زمان که پشوتن آید، از آنجا به ایران‌شیر نیایند. ۱۸- زمانی که پشوتن آید، آن‌گاه یکصد و پنجاه مرد با <او> باشند و دشمن را از ایران‌شیر بازدارند و <پشوتن> خداوند و خداوند دین را باز به تخت نشاند و دین را برتر کند و آن‌گاه به کنگ باز رود و هر که بخواد دوباره ریاست دینی کشور را برقرار سازد، بیاید و برقرار سازد و باز به کنگ رود و تا زمان فرشگرد آنجا باشد. پیروزی هرمزد، امشاسپندان و زنی (= کشتن) و نابودی و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنجا (۸).

و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنجا (۸).
 و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنجا (۸).
 و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنجا (۸).

۵۰

چنین گویند که دوزخ پوست ارزور است، اما دوزخ پوست ارزور نیست، بلکه آنجا که در دوزخ است، گریوه‌ای است، چنین، به نام گریوه ارزور. این را نیز گویند که در پایان (= رستاخیز)، دادار پوست ارزور را با همه‌گونه فلز پر کنند (۱).

و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنجا (۸).
 و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنجا (۸).
 و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنجا (۸).

۵۱

میلی و ملیانه به سبب دوستی، نخستین فرزند خود را خوردند. این که

۵۵

۱- سایه مزدیسنان اگر برنسا (=جسد) افتد، تن را آلوده نکند و ناغرمانی (۱) را نزند (= دور نکند). گناه نسبت به همالان را یک سال آمارنیست. چه اگر او (=گناهکار) را همی بیامزد، پس از ذمه‌اش برود. اگر او (=همال) بمیرد و او (=گناهکار) را نیامزد، اگر خواسته داران (=وارثان) <اورا> بیامزدند. آنگاه نیز جایز است. ۲- اگر مرده را برپل سنگی یا چوبی ببرند، اگر پل بلرزد هرکه برپل ایستد، اگر خاموش <بماند> (= حرکت نکند)، آلوده نشود، اما اگر همی رود، او نیز آلوده شود. ۳- کثافتی که از دست و پا و یا از اندامی بیفتد، اگر نم بدان نرسد هخر (=کثافت) وگرنه (=اگر نم بدان رسد) نسا است. <کسانی> که با تیغ (=نوک) آلوده قلم بر ورقی بنویسند، هرباری که خود فراز گیرند (= شروع کنند) هر واژه‌ای که باز نویسند، دویست یات (؟) گناه باشد (۲).

۵۶

دربارهٔ ارجمندی درون میزد نوشته می‌شود. ۱- و درون به همانندی گیتی نهاده شد و گردی آن همانند گردی گیتی است و کنارهٔ آن <همانند> کوه البرز <است>. سوراخ میان درون <بمنزله> مردم و ستاره و گیاه است. گوشودا <به همانندی> چکاد داییتی است، سبب قراردادن آن (=گوشودا) میان درون این است که چکاد داییتی در میان جهان است. ۲- و سبب جدا نهادن فرسست (۱) <متعلق به هرمزد> از درون، این است که باید هرمزد را جدا از امشاسپندان و ایزدان ستود. ۳- و دیگران را باید با هرمزد ستود، به جز سروش را، چه سروش خدای (= فرمانروا) و دعبد (=حاکم) جهان است، بدین روی باید جداگانه <اورا> ستود. ۴- سبب کناره نکردن فرسست این است که هرچیز و هرکس را کناره است اما هرمزد، به سبب جاودانه آفریدن، بی‌کناره است. ۵- می در <سفره> درون <مانند> آب در دریاست و باید پرکرد چه پر نبودن را گواهی داده شود که دریا از آب پرنیست. آبگیر <مانند> بیشه در دریاست. ۶- سپرغم (=گل) آبگینه (=آیدنه) امشاسپندان <است>. ۷- هیزم و بوی سه شاخه <همانند> اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است (۲). ۸- زمانی که درون یزند (= مراسم درون را برپا می‌کنند)، باید برای هرتنی که باج

می‌گیرد ، دوتا سپرغم بردرون نهاد، به هرکه باج می‌گیرد ، دوتا سپرغم چاشنی داد ، زیرا چنان پیدااست که اگر چاشنی گرفت و سپرغم درون را بردوش نهاد ، درآن روز هرگناهی بویژه گناه مرگ ارزان نشاید و آن عذاب برای اهریمن و دیوان گرانتر (= سخت‌تر) باشد. ۹- کسی که درمیزد پاره‌ای بادرنگ خورد ، پس بادخیزه در گلوی او نباشد. ۱۰- میزد به همانندی امشاسپندان نهاده شد، زیرا هم‌چنان که هرمزد با امشاسپندان نشیند، از امشاسپندان هیچ بانگی برنیاید، به همان ترتیب در میزد نیز خاموش باید نشست. ۱۱- <برای> بهتر بودن میزد باید دست را شست، نافرمانی را زد (= دور کرد)، لباس راحت بوشید و <پیرامون> را با بالش پوشاند. و <برای> مؤثر واقع شدن افسون <باید> نان خورد، جای را شاید آراست، دیوان را نابود کرد و از پرخوردن <خورداری> کرد. برای نگهبانی تن ، اسرار در دست مرد است. ۱۲- درخورن (= میهمانی) جایی‌که پیشگاه (= سالار مراسم) نشیند ، دو ایزد کنار پیشگاه ایستد و برای بقیه، هرتنی، یک ایزد در کنار ایستد. اگر به هنگام خوردن گفتگو کند، <ایزد> از آن‌جا برود، با هرتنی دیوی ایستد و آلودگی در می‌کند و هرتنی که گفتگو کند ، یک هزار دیو آبستن شود. ۱۳- و دیو خشم نیز به‌هرزه گفت که: «در گیتی سه چیز مهم است <که> به شکل مادی درکارند». ۱۴- و اهریمن به هرزه‌گفت که: «آن سه چیز چیست؟» ۱۵- دیو خشم گفت که: «میزد، گاهنبار و خویدوده». ۱۶- اهریمن گفت که: «اگر تو بخوای چاره این دوچیز بدانی. چه خرد به میزد برس، بر اندیشه ایشان بنشین، تا گفتگو کنند. ایزد از نزدیک ایشان برود. به گاهنبار برس ، تا از یکدیگر چیزی بدزدند. چون یکی از دیگری چیزی بدزدد گاهنبار شکست. خویدوده را رها کن که تو، نیزمن، چاره آنها را ندانیم. چه اگر چهار بار نزدیکی کنند، مرد وزن هرگز از خویشی هرمزد نروند (= دورنشوند) بلکه ایشان را کم فرزند باید داد تا ایزدان را ، به‌سبب کم فرزند، بدیشان میل نباشد وگرنه هیچ کاری به مرد و زن نتوان کرد(۳).

زندیثا آنت یزمیده: این‌جا ایدون ستاییم هرمزد را که گوسفند و نیز برعیزکاری را آفرید. نیز آب را آفرید. نیز گیاه خوب و نیز روشنی را آفرید.

نیز زمین همه آبادی (= نیکی) را. پرهیزکاری برترین آبادی (= کامیابی) است. <گفتن> یکبار این دعا کار ثواب خوبی است، که به درستی نیک است این کار ثواب، که نیک است او، که از آن اوست هرگونه نیکی، که هرگونه <نیکی> از نیکی زندیثا اشم وهو <باشد> (۱).

۵۸

گرفتن درون: ۱- بنابر تفسیر پیشگ سری (۱) (= پیروان پیشگ سر): از آن پس درباره درون پیداست که اگر کسی <گاعان> را باگوشتهای خود بشنود، اساساً ممکن است و آنکه اصلاً <نشنود> نیز ممکن است*. این درون را سه کار است: <آماده> کردن، ساختن و یستن. هرچه از انواع غلات باشد، جایز است و بهتر <بودن> دانه گندم (۲) از آنجا (= عبارت) پیداست: «گندم سرور غلات است» (۳). ۲- آرد درون را باید پادیابتر (= پاکیزه تر) داشت. اگر نیز از بازار بخرند، جایز است. افرگ (۴) گفت: «باید خوشه را با پادیاب چید، با پادیاب تابید (= آرد کرد). در هرچه خمیر کنند <اگر> آلوده نباشد، جایز است. چون همانا خمیر شود، پس باید آن را با پاد یاب برگرفت (= بلند کرد) و بورک (= خمیرمایه) داخل آن کرد و <دوباره> با پادیاب خمیر کرد. کسی هست که چنین گوید که: «اگر بورک <داخل آن> نکنند، مانند گل است.» ۳- خوبتر است که درون را به اندازه ای درست کنند که باید در یک روز به کار برد (= مصرف کرد). و فرسست تایک سوم درون، همانا ثواب را بیفزاید، بیشتر از آن (= بیشتر از یک سوم) نیفزاید. ۴- باید کناره درون را بالا گرفت و نباید <کناره> فرسست را بالا گرفت و باید هردو را سوراخ کرد و درون و فرسست را باید چنان سوراخ کرد که درسوی دیگر سوراخ نشود، زیرا آن که این را گناه بویوزد (= گناه آسیب عمدی وارد کردن) گوید، پس این یکی را <نیز> گوید ۵: «بر هرچه برشته شود و آلوده نباشد، جایز است» چون برشته شد، نباید با همان دست گرفت و باز به همان جا نهاد. زیرا بدین ترتیب پادیابتر است. اگر نتوان <آن را> با پادیابی نگاه داشت، پس باید به صورت درون <سرد> درآورد. زیرا درون سرد پادیاب به خوبی نان گرم با پادیاب است.

* مفهوم این بند باتوجه به آنچه در نیرنگستان (ص ۷۷) آمده است، آورده نشد. این فصل با حذف، اضافه و تغییرات در نیرنگستان (ص ۹۷-۷۷) آمده است.

چون بی‌پادیاب باشد، اگر بتوان باز گرم کرد، به‌طوری که، گرما به همه جای آن برسد، پس با پادیاب است. کسی هست که چنین گوید که: «بی‌پادیاب نباشد.» <از> نانه‌ای درون، پس نان فرسست را نباید شکست، ۶- چه کسی که <این را> گناه بویوزد گوید، پس اینهارا <نیز گناه> گوید: «اگر بشکند یا بسوزد یا بخیسد.» خوب است که ابزار درون پادیاب باشد. پس دیدن (= شکل) و آن‌گاه مزه آن <مورد نظر است>. کسی هست که چنین گوید: «<خوب بودن> مزه آن بهتر از <خوب بودن> شکل آن است.» ۷- آذرباد داد فرخان گفت که: «<درون> گرم بهتر است. شاگردان بخت آفرید گفتند که: «یک تکه بودن <درون> خوب است.» و گوگشنسب گفت که: «آن‌جا، آرد بیشتر هیچ به حساب نمی‌آید، زیرا از دو ثواب گفتگو شده است: یک یزش و یک میزد. ۸- چون درون همانا ساخته شود، باید جای زیر آن را پاک <کرد>، سپس اندکی رفت و آب پاشید و یک تا بالش برای مردی گذاشت، نه به سبب میل مرد، بلکه برای نیرنگ درون. ۹- سفره درون و ظرف (۵) را چنان باید پادیاب کرد که اگر برسم برسد، پس جایز باشد و باید خشک کرد، اگر نتوان خشک کرد، نباید شست، زیرا خشک بی‌پادیاب بهتر از خیس با پادیاب است. ۱۰- و خوبترست که سفره درون از آغاز جداگانه باشد. اگر کناره‌های (۴) (۶) آن بالا آید جایز است و اگر سطح آن بالا آید، خوب نیست و اگر سفره‌ای فراز گسترده و بر روی آن بسازد، پس جایز است. اگر گیاه را درو کند و بر <زمین> بسازد جایز است. اگر درو نکند، پس جایز نیست. ۱۱- و گل و سبزی و میوه را باید چنان با پادیاب چید که اگر برسم رسد، پس جایز باشد و همانا باید از درون دور داشت چه اگر به درون رسند، آن اندازه که درون پادیاب است، آن‌گاه نباشد. ۱۲- درون را باید در میان سفره درون نهاد. چنان باید نهاد که درون در سفره درون نایستد، زیرا اگر درون در سفره درون بایستد، پس خوب نیست. ۱۳- اگر برسم به هنگام گسترده‌ن بایستد، نشاید. ۱۴- فرسست را باید از سوی راست نهاد و اگر از درون، حداکثر، به اندازه پهنای درون، دور قرار گیرد، جایز است.

۱۵- اگر گوشودا پادیاب است، باید همراه درون، راست در میان درون نهاد. اگر پادیاب آن بیش یا کم است، اگر روی چیزی نهاده شود و در میان درون نهاده شود، جایز است. اگر پیش درون فراز نهاده شود، پس جایز است. ۱۶- نیز اگر گوشودا بسیار زیاد <باشد>. پس باید همه درون را نیز ببوشاند.

۱۷- و عرچه را که بر درون نهاده شود باید بر فرسست نیز نهاد. کسی هست که چنین گوید که: «یکی را باید نهاد و آن را نیز، آب باید نهاد.» سداب را باید بر عر سه: درون و فرسست و تره (= سبزی) نهاد. کسی هست که چنین گوید که: «سداب با دیگر تره‌ها (= سبزی‌ها) فرقی ندارد.» ۱۸- ظرف * را باید پیش درون فراز نهاد و برای هم‌چشمی (۷)، بهتر است که تا بیشترین اندازه پرباشد. در آن (= ظرف) می‌بیشتر جایز است. هور (= آبجو) و سته (= سرکه) جایز است. اگر کمی ترش باشد، جایز است. اگر آب در آن باشد، جایز است. سرکه جایز نیست (۸). ۱۹- کی آدور بوزید گفت که: «خودی (= اهل خانه) باید آب در آن (= ظرف) کند.» نیز درباره ساختن آن: باید افسر را از سوی راست نهاد و گل و سپرغم را زیر وی را بالای افسر، از سوی راست نهاد. کسی هست که گوید: «از مردوسو <جایز است>». تره (= سبزی) و میوه را باید در میان (= بین) می و درون نهاد و باید سر آن را به سوی برسم کرد. ۲۰- میزم و بوی سه شاخه را باید از سوی راست نهاد. ۲۱- اگر ممکن باشد، چنین بهتر است که گره برسم مقابل گوشودا باشد. اگر نه، چنان باید کرد که در پایین برسم و سوی چپ برسم، چیزی قرار نگیرد، زیرا هرچه در پایین و سوی چپ برسم قرار گیرد، پس یشته نمی‌شود. ۲۲- افرگ گفت: «هرچه که برمی و فرسست قرار گیرد یشته نمی‌شود.» ۲۳- اگر نیز همانا یشته شود، پس باید ؟ (۹) را نگرید و خشنومن اندیشید، گفت و کرد و آن‌گاه افزودن یا کاستن جایز باشد. ۲۴- کسی هست که چنین گوید: «افزودن جایز است، اما کاستن جایز نیست.» ۲۵- ماه گشنسب گفت: «اگر هم‌چنان که یشت می‌کند، همانا بنگرد، پس جایز است.» ۲۶- و باید باشکوه فراز نشست و برسم را از سوی راست گرفت و در سوی چپ نهاد. <بنابر> یک تفسیر، نباید برسم را در مدت <خواندن> یک کرده افزاشته و نگون داشت. باید هم‌چنان فراز داشت (= در مقابل گرفت) و بند انگشت بر آن نهاد. ۲۷- کسی گوید: «این که برسم چندی در دست قرار گیرد، جایز است.» نیز کسی گوید که: «جایز نیست.» ۲۸- باید «خشنودی» (۱۰) گفت و اگر خسته نبود، پس باید اوستارا همه برپای (= ایستاده) خواند مگر «خشنودی امشاسپندان» (۱۱). اگر خسته بود، پس باید این چند «دوبار گفته شده» (۱۲) و «سه بار گفته شده» (۱۳) و گزارش خشنومن و باج‌گیری و کرده «ایدون» (۱۴) را ایستاده خواند. اگر خستگی بیشتر بود، نیز اگر همه را نشسته گفت، پس حمل بر تکبر نباشد. ۲۹- و با

«خوراک و میزد» (۱۵) باید ابتداء عرچیز را نگریست. با «خرداد و امرداد» (۱۶)، درون و فرسست را. با «گوشودا» (۱۷) گوشودا را. با «آب» (۱۸)، می را. نیز گیاه را با همان «خرداد و امرداد». کسی هست که گل و میوه و تره (= سبزی) را نیز گوید. با «هیزم و بوی» (۱۹)، هیزم و بوی را. با «خوراک و میزد» که برگزاری خشنومن دریش است، به جز فرسست و ابزار فرسست، باید هرچیز را نگریست. و با این اندیشه نیک (۲۰) باید هرچیز را نگریست و با «پس این جا می ستاییم» (۲۱)، هرچه را خوردنی است، باید نگریست و آن گاه اگر «خوردنیها» پوشانده شود، پس بهتر است. با دو «یثا اهوئیریو» (۲۲) (= آن چنان که اهوراکام است)، پس باید فرسست و ابزار فرسست را نگریست. ۳۰- کسی هست که چنین گوید که: «تا آن زمان که <مراسم> به پایان نرسد، <نگریستن> جایز است». ۳۱- با دو «یثا اهوئیریو»، باید هیزم و بوی دوشاخه بر آتش فراز برد. ۳۲- با «با آفرین خوانی اهورامزدا» (۲۳)، باید فرسست را کنار <و> دوباره گوشودا را نهاد. ۳۳- اگر درون پر از گوشودا شود، پس باید فرسست را در میان درون نهاد. ۳۴- اگر ظرف (۲۴) را بنگرد، یا درمورد واژه ای شک کند و اگر بخواهد چیزی را که بعداً به درون رسد، پشت کند و اگر «زمانی» به اندازه «خواندن» یک وچست (۲۵) بگذرد، آن گاه باید دوباره گفت. ۳۵- اگر «زمانی» به اندازه «خواندن» یک وچست «بگذرد»، باید «یثا اهوئیریو» خواند و دوباره خشنومن گزارد. ۳۶- اگر درون سرگرفت، آن گاه افزودن کار نیست (= لازم نیست). ۳۷- پس هردو بایسته است: گوشودا به درون و فرسست افزوده شود. کسی هست که چنین گوید: «به هرچه افزوده شود، جایز است». کسی هست که چنین گوید که: «اگر در آغاز افزوده شود، جایز است». این که اگر چندی پشت کرد و گاه بعدی فرا رسد، افزوده شود، جایز است. ۳۸- اگرگ گفت که: «اگر هم هرچهاربار؟ (۹) بگزارد» و نیشابورگفت که: «هنگامی که سه کرده گفته شود». راسیی <ها> (۲۶) که باج می گیرند، باید تا «ایدون به راستی» (۲۷) برسم بروند و اوستا را تا «ایدون به راستی» برسم بخوانند. کسی هست که چنین گوید که: «اگر چنان رفتار شده است، جایز است». ۳۹- زوت باید شک و یقین را بگوید، و راسیی ها باید خشنومن را ببرسند و بادست خشنومن را نشان دهند، اگر ندانند، پس <زوت> باید با «صدای آهسته» (۲۸) (= به طور خاموش) <به آنها> بگوید، اگر ندانند، پس باید با زوت بگویند. اگر خشنومن سی روزه باشد، آن گاه نیز جز این نیست.

۴۰- برسم را از بیرون نزد آتش و از آتش نزد آتش <دیگر> ، به همجا بردن جایز است، مگر از آتش به بیرون، زیرا آن جایز نیست. ۴۱- تا هنگامی که بانگ راسپی ها بنشینند، زوت «ایدون به ردی» (۲۹) نگوید و این که تا چه مدت نشستن (= خاموش نشستن) جایز است؟ ۴۲- کسی هست که چنین گوید: «به اندازه یک «ایدون به ردی». گوید: «تا زمانی که «ایدون به ردی» گویند، راسپی ها نباید چشم از برسم بگیرند. ۴۳- ایشان نباید اوستارا اندر پیش کنند (= نباید زودتر اوستا بخوانند). ۴۴- اگر چیزی به میان آید، چشم برنگیرد، پس جایز نیست. ۴۵- راسپی ها باید اوستا را چنان بخوانند که زوت خوانده است. ۴۶- کسی هست که چنین گوید که: «چون خود نزد آتش آمده باشند باید «تو، ای آتش» (۳۰) بگویند. ۴۷- این که چندجا می توان باج داد: نخستین «و آنان را می ستاییم»، زمانی که سه «اشم و هو» گفتن و «آفرینشها، گفته شده» (۳۱)، «ردوبار»، «ازروی بهترین راستی»، برای همه، برای همیشه، آن چنان که اهورا کام است» (۳۲) دوگانه و «و آنان را» دیگر. و «باشد که پرهیزکاران را برسد» (۳۳) بسیار بار می توان باج داد. و «اورا همان پادافرا» است که جادوگری راست» (۳۴)، یک بار باید <باج داد>، و کسی هست که آن را نیز باج اصلی گوید. ۴۸- زمانی که به «باشد که پرهیزکاران را برسد» رسید، باشد که راسپی چاشنی کرده، باشد که نکرده <باشد> و برسم بی پادیاب باشد. باید برسم را شست و مرتب کرد و زوت که چاشنی کرده باشد، پس جایز است. آن که چاشنی نکرده باشد، پس جایز نیست و نباید بکند. ۴۹- اگر برسم آلوده باشد، آن که چاشنی کرد، به هنگام خوردن سخن گوید، و زوت که چاشنی نکرده باشد، پس نباید چاشنی کند. ۵۰- همه برسم درون را باید شست و آن که یشت، باید آن چند جای را بشوید. ۵۱- اگر بخواد دارویی بخورد و اگر دارو از خوراکیهای میهمان باشد، باید بر درون فراز نهاد و نخست از آن دارو چاشنی کرد. ۵۲- افرگ گفت که: «آن اندازه که از درون چاشنی کند، به درون آسیب نرساند» (۳۵). ۵۳- و اگر به «اورا همان پادافرا» است که جادوگری راست» رسد و خورشید را یشت نکرده باشد، پس باید برپا ایستد و «نماز اهورا مزدا را» (۳۶) بگوید و فراز نشیند و سه «اشم و هو» بگوید. ۵۴- «ردورا به حساب آید» به حساب آن آید» که این فروماندگی (= کوتاهی) از او کم سرزده است و <به آمار آن کسی> که بالین یکبار، اورا گاه غروب فرا رسد. ۵۵- و اگر زوت «ایدون راستی را» گوید، پس جایز است. اگر «راستی را

ایدون» (۳۸) گوید، جایز نیست. راسپی‌ها باید پیش و پس، ۵۶- آن چهار «اشم و هو» را به‌طور مفصل، با آگاهی، بگویند. اگر به‌جای آن چهار «اشم و هو»، چهار ونیم بگویند جایز است و اگر پنج بگویند، جایز نیست. کسی هست که پیش و پس را «جایز گوید». ۵۷- اگر «بشود به کام تو ای امشاسپند» (۳۹) را، سیوآ، دوبار بازگوید، جایز است. «مدت» خواندن بقیه «حتی» به اندازه یک و چست بیشتر، جایز نیست. ۵۸- چون درون تمام شد، اگر از آن چیز «هایی» رسد که چاشنی کردن «از آنها» جایز نباشد، درون به‌عنوان درون مناسب نیست. برسم درون را نباید به‌حساب آورد. ۵۹- درون را همانا ثواب باشد، اگر به «باشد که پرهیزکاران را برسد» رسد، گاه بعدی رسد. ۶۰- این‌که چه مدت جایز است که برسم را داشت تا مردی که باج می‌گیرد «مراسم را» اداره کند؟ کسی هست که گوید: «به‌اندازه مدت یک درون.» و کسی هست که چنین گوید: «تازمانی که باج گیرند.» پس «نظرها» متفاوت است. ۶۱- چون درون پایان یافت، چه مدت باید نشست تا چاشنی کند؟ تایک دم فرو بردن و برآوردن و باشد که نیشابور سه بار گوید. «کسی‌که» برمیزد آمد و چاشنی گرفت، اگر باید از هرچه با درون است «همراه» ببرد، پس باید از هرچه با درون است، ببرد. کسی هست که چنین گوید که: «اگر تنها یک چاشنی برد، جایز است.» ۶۲- این‌که از چه چیز باید بیشتر چاشنی کرد؟ از درون و گوشودا، پس از فرسنت و سپس از می. کسی هست که چنین گوید: «از هر چیز چاشنی کند، جایز است.» ۶۳- اگر زوت پیش از درون و گوشودا، از چیز دیگری چاشنی کند و یا کسی دیگری زودتر از زوت از درون چاشنی کند و یا برسم را به‌سوی شمال کند و یا پای بر زیر برسم نهد (= از بالای برسم رد شود) و یا «برسم را» زیر تابوتی نهد و یا در سوراخی باز نهد، هیچ‌یک خوب نیست (۴۰). ۶۴- و گوگشنسب گفت: «این سه نشاید: اگر زوت پیش از درون و گوشودا، از چیز دیگری چاشنی کند و یا کسی دیگری زودتر از زوت از درون چاشنی کند و یا اگر «باشد که آن را به زیرکش برند» (۴۱)، کند. ۶۵- اگر یشتن درون تمام‌شد، برسم عمداً بی‌پادیاب شود، جایز است و گوگشنسب گفت: «چون یشتن درون به پایان رسید، «دیگر» برسم در شمار نیست» و کسی که چاشنی کرد، بر برسم «باج» گوید، پس گفته شده است که: «جایز نیست». ۶۶- پیش و پس کردن خشنومن، جایز نیست. کسی هست که چنین گوید: «چون کسی باج گوید و خشنومن رها کند، پس جایز نیست.» کسی هست که چنین گوید که: «اگر گاه

(= ساعت) و روز و ماه و فروهر پرهیزکاران را پیش و پس نکند ، پس جایز است. اگر باج بگوید و خشنومن رها کند، اگر <از> بقیه یکی را سهواً رها کند ، پس جایز است. سوشیانس گفت که: «اگر «اهورامزدارا» (۴۲) گوید نیز جایز است.»

۶۷- گرفتن گوشودا ... شیر برای گوشودا مناسب است. ۶۸- واین جایز نیست که تنش پیدا <باشد>، چه اگر رنگش تغییر کرده باشد، جایز نیست. ۶۹- گوشت پخته جایز است. برشته جایز است. نمک سود جایز است و اندکی نیز برشتگی بدان آشکار شود ، جایز است و خام جایز نیست. کسی هست که چنین گوید که: «خام نیز جایز است.» سوشیانس گفته است: «خام را نیز نباید خورد، چون مرد بدخوتر شود.» و گوگشنسب گفته است: «همانا باید خورد ، زیرا مرد چابکتر شود.» ۷۰- تخم مرغ را هر دو <کیفیت> است شیری و گوشتی، و از این جا پیداست: «نیز شیر با زوهر» (۴۳) ۷۱- افرگ گفت که: «برای گاهنبار گوشودای گاو برتر است.» «برترین درمیان چهارپایان» (۴۴) ، به سبب پرگوشتی و کم جانی (۴۵). و از دیگران نیز آن بهتر است که نوعی بزرگتر است. کسی هست که چنین گوید که: «در گاهنبار از <گوشتهای> گوشودا، که برای همچشمی (= رقابت) خوب هستند، آن گوشتی بهتر است که آتشها از زوهر آن خورده باشند و از نظر بزرگی ، آنکه بیش؛ (۴۶) است از شتر و خوک و گوسفند ماده - و نه هرگوسفندی ، بلکه نوع مخصوص آن - بهتر است و بدتر از آن نباشد، اگر چهارپای کوچک را <بکشند>». شتر و خوک و گوسفند ماده بهتر از گاو کوهی است. ۷۸- کسی هست که چنین گوید که: «آنکه نوعش راست (= خوب) است، از آنکه نوعش بزرگ است ، بهتر است.» اگر گوشودا را یشت کند، پس می‌تواند هرچیزی را بخورد. ۷۴- اگر نان را یشت کند، به‌جز گوشودا، هرچیزی را می‌تواند بخورد و از دیگر <چیزها> ، هرچه را یشت کند، آن را می‌تواند بخورد. ۷۵- آب و آنکه برای خرمی است ، می، حکمی دیگر دارند. ۷۶- کشتن ستور، بدون یشتن، جایز نیست. ۷۷- اگر برای حیوانات کوچک یشت شده باشد، نمی‌توان <آنها را> برای درون‌کشت. کسی هست که چنین گوید: «حتی اگر برای آنها یشت هم شده باشد، نمی‌توان <آنها را> برای درون‌کشت. ۷۸- اگر برای شتر و خوک و گوسفند ماده یشت شده باشد ، می‌توان <آنها را> برای درون‌کشت. و حیوان کوهی تا دست‌آموز شود با تیر و کمان، و چون دست‌آموز شد، برای درون مناسب است. ۷۹- دادبه

فروهر موبدان. شش از آن فروهر از تشقاران. جگر از آن شهریور. سپرز از آن مانسرت. سپند (۶). چرب روده از آن فروهر پرهیزکاران فر. دنبالچه از آن فروهر سپیتمان زردشت. دنبه از آن ایزد باد (۷) پرهیزکار است. هرچه از ایشان باقی ماند، از آن دیگر امشاسپندان است. کسی بود که < این را > درمورد گوشتودا گفت (۸).

۶۰

زند «یثا اهوئیریو»: چنان که اهو (= سرور) را کام است [چنان که هرمزد را کام است]، ایدون با ردی [ایدون با دستوری] از هرگونه پرهیزکاری [هرگونه کار ثواب] کردن، [ایدون با دستوری کردن، آن چنان که هرمزد را باید]. هرمزد پاداش بهمن اورا در برابر عمل بیفزاید، [یعنی آن مزد و پاداشی که به بهمن دهند، بدو نیز بدهند. هست که ایدون گوید که: «خود بهمن بدو دهد. [خدایی به هرمزد داده شده باشد [هرمزد را برتن خویش خدای و پادشاه کرده باشد] کسی که به درویشان بخشش و پرورش (= روزی) دهد، یعنی ایشان را یاری و شفاعت کنند. هست که ایدون گوید که: «خدایی (= شهریاری) از آن هرمزد است، یعنی آن پادشاهی از آن هرمزد است. هست که ایدون گوید که: «خدایی هرمزد روا شده باشد» (۱).

۶۱

۱- تن هر که در یک سالگی چند برابر اندازه زمانی است که زاده شود یا < چند برابر > تخمی. < کشتن آنرا در یک سالگی > گناه کامل است و از آن کوچکتر مانند گنجشگ و کبوتر، یک فرمان گناه است. < که تاوان آن > یک ماه، یشت آب و سرود گاهان است. بدین سبب است که کسان را نباشد (= خانگی نباشند). ۲- کسی که گوشت گوسفند خورده باشد و هضم نکرده باشد < اگر > گناهی اندیشد، یا بگوید و یا بکند و گوسفندی < گناه > مرگ ارزانی کند، پس بر ذمه او باشد. ۳- اگر گوشت < گوسفند > خورده باشد، گناه نیندیشد، نگوید و نکند پس < چیزی > بر ذمه اش نیست. ۴- اگر گوشت گاو خورده باشد، گاو گناه مرگ ارزان کند، همین گونه است. ۵- هست کسی که چنین گوید: «حتی اگر؟ (۱) خورده باشد یا شتری، گناه کند، بر ذمه او باشد.

۶-... (۲) ؟... (۳) ... گزارش این: توبه کردن از دست و پای، پست (۴) ،
حقیر (۵) باشد. (۶) راز (۷) باشد. (۸) ارز (۹) باشد. خمیازه و عطسه
باشد. (۱۰) نیز؟ (۱۱) باشد. درود و شادی (۱۲).

۶۲

ستایش دادار هرمزد ، امشاسپندان ، همه ایزدان مینوی و ایزدان گیتی ای
(= این جهانی) را. ...
اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان. ۱- انوشه روان آذرباد مارسپندان را
شاگردی بود. روزگاران بسیار با آذرباد بود. ۲- این نیز به آذرباد گفت که:
«مرا فرهنگ کن (= آموزشی ده) که چون از نزد هیربد (= آموزگار) فراز روم،
پس آن فرهنگ روان مرا بهتر تواند <کرد>». ۳- آذرباد گفت که: «به ایزدان
بی‌کمان باش (= به ایزدان ایمان داشته باش). اندیشه ، گفتار و کردار را خوب
و درست دار، هیچ گناهی میندیش، مگو و مکن، پرهیزگار باش». ۴- و شاگرد
گفت که: «دراین که هیربد گفت کامل نیستم، اما مرا فرهنگی کن که «ویژه»
خوانند و پرهیزکار شوم». ۵- آذرباد گفت که: «آن بیست و دو واژه را که مهر
هرمزد ، هیربدمن، از آدرگ شنید ، در کاردار (= به‌کارگیر) و پرهیزکار شوی». ۶-
شاگرد گفت که: «اگر مرا شایسته بدانای، بفرمای گفتن، تا بشنوم (=
بپذیرم) و بکنم». ۷- آذرباد در پاسخ گفت که: «واژه این است: سه گونه رادی،
چهارم راستی، پنجم فضیلت (۱)، ششم کوشایی، هفتم شفاعت ، هشتم نیک-
پیمانی (= وفای به عهد) ، نهم آشتی خواهی، دهم خستویی (۲)، یازدهم همی
(= یگانگی) ، دوازدهم سلاح نهادن (۳) (= ترک نزاع و دشمنی) ، سیزدهم
اعتدال، چهاردهم آزادگی ، پانزدهم فروتنی ، شانزدهم سنگینی (= وقار) (۴)،
هفدهم خوشی، هیجدهم کمال، نوزدهم بردباری ، بیستم مردم دوستی ، بیست
و یکم خرسندی (= قناعت)، بیست و دوم تسلیم. ۸- اول، آن بخششی بهتر
است که از او <چیزی> نخواهند ، بدهد. دوم، آن‌که از او بخواهند در جای
(= فوراً) بدهد. سوم آن‌که از او بخواهند، زمان کند (= مهلت خواهد)، در زمانی
که کند ، بدهد. آن بهتر است که به کسی بدهد که هرگز بدو امید ندارد که
مرا بازدهد (= پس دهد). نه برای یافتن بازگانی (۵) (= سود به دست آوردن)
و نه برای چشم داشتی بدهد. ۹- دیگر ، چهارم راستی ، آن باشد که کس

اندیشه ، گفتار و کردار را با ایزدان میزوی و دیگر آفریدگان گیتی راست دارد .

۱۰- پنجم فضیلت ، آن باشد که با دیومینو (= غیرمادی) ستیز کند، هیچ دیوی به تن راه ندهد، بویژه آن چهار دیو را از تن بازدارد: آز و خشم و شهوت و فنگ .

۱۱- ششم، کوشایی ، آن باشد که کس در هرگاه و زمان آن بیندیشد، بگوید و بکند که اگر همان زمان بمیرد ، پس او را بیم نباشد که چیز دیگری می‌بایست اندیشید ، گفت و کرد. ۱۲- هفتم شفاعت، آن باشد که کس برای زن بیوه و بچه گرسنه و آتشها، گاو، گوسفندان <و> دیگر ناتوانان، بویژه برای روان خود، سخن گوید. ۱۲- هشتم نیک پیمانی (= وفای به عهد)، آن باشد که با همه آفریده‌های هرمزد پیمان را درست <و> یگانه دارد، با هیچ‌کس پیمان نشکند ، پیمان گرفته (= که خود بسته است) و نیز آن پیمان بوده (= از گذشته مانده است)، بویژه <پیمان> با روان خود را خوب و راست نگرد (= نگاه دارد) .

۱۴- نهم آشتی خواهی جریان نظم جهان است <که> نگاه دارنده ، پروراننده و سامان دهنده همه آفرینش و آفریدگان است. چه از اوستا پیداست که رستاخیز، تن پسین کردن و بی‌مرگی (= جاودانی) برقرار کردن ، از طریق آشتی ممکن باشد. ۱۵- دهم، خستویی، آن باشد که <کس> به دین ایزدان ایستد. ۱۶- یازدهم یگانگی ، آن باشد که در هر چیز خوب با ایزدان و خوبان یگانه باشد. ۱۷- دوازدهم کنار نهادن سلاح، آن باشد که در برابر تمام آفریدگان هرمزد سلاح نبندد و با هیچ‌کس دشمنی نکند و از هر چیز بد و از بدی اهریمن و دیوان جدا باشد، زیرا اندیشه گزیده و کردار گزیده داشتن ، در کنار نهادن سلاح است. ۱۸- سیزدهم اعتدال، آن باشد که هر چیزی را به پیمان (= به اندازه) حساب کند، به‌طوری که بیش و کم اندر نیاید (= لازم نباشد)، چه کمال هر چیز پیمان آن است ، اما آن چیز را که پیمان نیست دانایی و دوست و کار ثواب است. ۱۹- چهاردهم آزادگی، آن باشد که در مورد تمام آفریدگان هرمزد چنان اندیشد که برای ایشان نیز <چون> هن، آن خوبی شایسته است. ۲۰- پانزدهم فروتنی، آن باشد که کوچکتر را بهتر از خود و بزرگتر را سرور خود به شمار آورد. ۲۱- شانزدهم سنگینی (= وقار) آن باشد که <چون> او را افزار هنر و دانش نیست، داند که «مرا نیست» برای خواستن و از آن خویش کردن، بگردد و زمان انجام دادن کار را بشناسد ، هرکاری را تا زمان خود، فراز نکند (= شروع نکند). مرد اندرز دهنده سخنگوی و بردبار، پرهیزکار باشد (۶). ۲۲- هفدهم خردی، آن باشد که ابتداء به ساکن، کس را نیازارد، اگر کسی برای

تب چهارم (= تب رابع) (۱) است گره کاه را که بر دیوار بازایستند (= قرار دارد) <باید> گرفتن. ۴- و سه گره بر میان آن افکندن، سه گره از سویی، سه گره از سویی و دو <گره> از سویی و اگر <تب> هر روزه باشد، سه گره بر میان افکندن و یک <گره> از سویی و یک <گره> از سویی و اگر مرد است بر بازو و اگر زن است <نیز> بر بازو بستن. ۵- برای افسون و نیرنگ باز ایستادن خون (۲) <باید> باج از اردیبهشت گرفت و این افسون را هفت بار، یا یازده بار، یا بیست و یکبار بدان برگفتن. افسون این است:

۶- آب را از چشمه کسی بست <که> به فرمان فریدون دلاور بست <که> از کوه درآمد. <با> تنی <که> اسپریس را نهفت (= پوشاند)، <با> تنی <که> اسپریس را بیوشاند (= بزرگی تنش آن چنان بود که اسپریس را می پوشاند؟). نه تبرزین در دست دارد (۳).

۶۴

۱- نشان مهره ها را کسی که به کار دارد نیک درمان بخش است. که <مهره> آسمانگون مردم را خرمتر و بارامشتر دارد. ۲- کسی که مهره سبز <یا> زبرجد (۴) (۱) زرگون ببندد، خوبی آورد. ۳- پادزهر هر زهری با مهره سیاه با رگه سفید گزاریده شود. ۴- کسی که مهره زرد دارد به مینو (= آن جهان) اعتقاد دارد. ۵- مهره سرخ به هیچ چیز نشاید (= برای هیچ کاری مفید نیست). ۶- مهره کبود کامیابی افزاید و <دارنده آن> بخشنده شود. ۷- مهره آسمانگون عوش را برجای دارد و آشفته نکند. ۸- کسی که مهره سبز دارد، خرفستر (= حشره موزی) <او را> نگزد. ۹- کسی که مهره زرد با سایش سفید دارد عمر مرادی از ایزدان و مردمان خواهد به تیزی (= به زودی) به دست آورد. ۱۰- کسی که مهره سیاه دارد در پیکار باهمال (= رقیب) پیروز شود. ۱۱- کسی که مهره سرخ دارد، عرکاری فراز گیرد (= آغاز کند)، به انجام رساند، اما زود نرود (= به سرعت پیش نرود). ۱۲- کسی که مهره کبود دارد، هر جایی که رسد دوستان بدو اعتماد کنند و مرچه خواهد، بیش دهند. ۱۳- آسمانگون بر اندیشه مردمان تابد، نیک باشد. ۱۴- کسی که مهره سبز دارد، به پاسخ هر سخن تیز و زود رسد (= سرعت انتقال داشته باشد). ۱۵- کسی که مهره سرخ با رگه سفید دارد، عرکاری فراز گیرد (= آغاز کند)، تیز و تند رود (= پیشرفت سریع

دارد). ۱۶- کسی که مهره سیاه دارد، اندیشه‌اش تیز <و> ژرف <است> و
 هرچه اندیشد، نیک دریابد. ۱۷- کسی که مهره زرد دارد، همه‌جا شایسته و
 گرمی باشد. ۱۸- مهره کبود هر جا رسد، در هر جا که ماند <کارها> روا باشد
 (= به جریان افتد). ۱۹- کسی که مهره آسمانگون را آشکارا پیش دیوان و درو-
 جان دارد، نمی‌توانند هیچ‌گونه آسیب و زیانی بدو کنند و او را از آنها بیم
 نباشد. ۲۰- کسی که مهره سبز دارد، پس در کارزار هیچ زخم و نیشی (۹) (۲)
 (= ضرب و جرحی) از نیزه و شمشیر بدو نباشد. ۲۱- اگر زن <ها> مهره
 کبود با رگه سفید دارند، به نام مرد بسایند (۳)، در چشم کشند، پس آن مرد
 دوست <آنها> باشد و نتواند از آنها بگردد (= مردان نمی‌توانند از زنان جدا
 گردند). مردان باید <آن گوهر> را به تن داشته باشند. ۲۲- کسی که مهره
 سیاه دارد، جایی که رسد خسرو (= نیکنام) و بر هر کس گرمی باشد.
 کسی که مهره زرد دارد هر جایی که رود او را دوست دارند و بپرستند (= خدمت
 کنند)، او را نیکبختی پیش ایستد (= خیر در پیش باشد). ۲۴- کسی که مهره
 سرخ دارد، هر جای رسد، شایسته باشد. در انجمن، میان رقیبان، برتر
 <باشد>. ۲۵- کسی که مهره سبز دارد، هر جا رسد، بدبختی نباشد. ۲۶- کسی
 که مهره آسمانگون با رگه سفید دارد، همیشه بهرامش <باشد> و هرگز درد به تن او
 مینماند (= جای ندارد). ۲۷- کسی که مهره سیاه با رگه سفید دارد،
 هرچه را به عنوان دارو، برای درمان برد، روا باشد (= مؤثر افتد). ۲۸- زرد به
 بسیار چیز آسیب زند، چه اگر به چاه و قنات و چشمه افتد، آب را کاهش دهد،
 اگر بر ابر فراز دارند (= به سوی ابر گیرند)، <ابر> را پراکند، باران نباشد.
 اما اگر سرخ <باشد>، می‌تواند <آسیب> را دور کند. کسی که آن را دارد،
 دوستدار بهشت باشد. ۲۹- کسی که سرخ دارد تا <آن‌گاه که> گوی سرنوشت
 فراز رسد، پس هیچ چیز بدو آسیب نرساند. اگر مردان مهره کبود را به نام زن
 بسایند (۱)، به چشم خورشید کشند، آن زن دوست آن مرد باشد، نتواند از او
 بگردد. او (= زن) نیز باید آن گوهر را به تن داشته باشد. ۳۰- که سبز را باید
 میان بیابان نیز داشت، باران بارد و فراخی افزاید، هرچه فرمایند، کند. آن‌که
 دارد، می‌تواند اندیشه مردمان را بجوید (= می‌تواند فکر مردمان را بخواند)، چه
 اگر به پیش روند و پیکار کنند، اگر بدانندیشند به سوی چپ و اگر نیک، به سوی
 راست گراید (= متمایل شود). اگر به کشتن کسی اندیشند، در اندیشه دارند،
 نگراید (= به هیچ‌سو متمایل نشود). ۳۱- این مهره <ها> از گوهر ایزدان

هستند که نیروی هفتورنگ دارند. این گوهرها بخشی آب، بخشی زمین، بخشی گیاه، بخشی باد و بخشی جانورچه‌ر باشند (۳).

۶۵

۱- این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به ستاره پایه همستگان (= اعراف) است <که> ستاره پایه است. از ستاره پایه تا خورشید پایه، برترین زندگی (= بهشت) است <که> در خورشید پایه است. از خورشید پایه تا به آسمان، روشنی بی‌کران است و گرودمان (= عرش اعلی) در روشنی بی‌کران است (۱). ۲- و فروهر پرهیزکاران را که ثواب و گناه برابر است و یشت کرده باشند و او را که ثواب بیش از گناه است و یشت نکرده باشد، به سبب یشت نکردن، جای در همستگان است <که> در ستاره پایه است. ۳- برای حرکت ستارگان نود روزن به خاور و نود روزن به باختر نهاده (= تعبیه) شده است. ستارگان بدین چند روزن آیند و روند. جوهر و عرض آب و زمین و <گیاه> در ستاره پایه آفریده شده است و ستارگان، یک یک، به بزرگی خانه‌اند، با گردونه آیند و روند. گردونه ایشان را اسب کشد. جوهر و عرض ستاره، علاوه بر جوهر و عرض خود، از جوهر و عرض آب و زمین و گیاه نیز هست. ۴- جوهر و عرض گوسفندان در ماه پایه آفریده شده است. برترین زندگی (= بهشت) از ماه پایه تا به خورشید پایه است. ۵- برای حرکت ماه یکصد و سی و پنج روزن به خاور و یکصد و سی و پنج روزن به باختر نهاده شده است. ماه بدین روزنها آید و رود. ۶- فروهر پرهیزکاران که ثوابشان بیش از گناهشان است و یشت کرده باشند، یعنی <درمورد آن> که ثوابش سه سرو شوچرنام <از گناه> بیشتر است، گوید، که آن‌گاه <جای> در ماه پایه است. ۷- در آن پایه نیز کسی را که ثوابش بیشتر است، جای بالاتر <است> و آن که در پایین‌تر است، او را که جای بالاتر است، احترام کند. ۸- و گردۀ ماه را همه دوفرسنگ پهناست و روشنی ماه علاوه بر <آن‌که> از تن ماه است، از جوهر و عرض گوسفندان نیز هست. در خورشید پایه ۹- برای حرکت خورشید یکصد و هشتاد روزن درخاور و یکصد و هشتاد روزن در باختر نهاده شده است. خورشید از این چند روزن آید و رود. ۱۰- فروهر پرهیزکاران را که ثواب یک تناپل از گناه بیشتر است و یشت کرده باشند، جای در خورشید پایه است و در خورشید

پایه ، گرودمان روشن است. ۱۱- در آن پایه نیز هرکه ثوابش بیشتر است، پس جایش بالاتر است و آن که جایش پایین تر است، او را که جای بالاتر است، احترام کند. ۱۲- حکم روان کودکان هفت ساله و اونیز که هفت سال کمتر دارد ، که پدر و مادرش مردند ، همان حکم پدر و مادر است. <اما> اگر درهمی پول (۲) برای روان <او> بدهند، پس روانش جدا شود (حکم او از حکم پدر و مادر فرق کند). او که هفت ساله تا پانزده ساله است، همان گونه که از دین پیداست، آمار خویش باشد (= حسابش با خودش است). ۱۳- گرده خورشید به اندازه ایرانویج و یک هفتم خونیره است و روشنی خورشید ، علاوه <براین که> از روشنی مینوی خورشید است، از جوهر و عرض مردمان نیز هست. ۱۴- پیداست که هرشب اهریمن، دیوان و دروجان برای نابودی آفریدگان هرمزد از دوزخ بتازند. چون خورشید اندر شود (= غروب کند) هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور ، سپندارمذ ، خرداد ، امرداد ، ایزدمهر و سروش ورشن (۳) و ایزدان بیشتری بنا اهریمن، دیوان و دروجان ستیز و کارزار کنند. ایزد بهرام (۴)، ایزدبرز (۵) و دهمان آفرین و ایزد نریوسنگ، فره کیان و تمام فروهر پرهیزکاران با اهریمن و دیوان و دروجان کارزار کنند. ایشان را به ستوهی باز به تیرگی و تاریکی (= دوزخ) افکنند. ۱۵- مهر در روز پیش خورشید رود، چون خورشید به روزن اندر رود، مهربازگردد و به شب سالاری آفریدگان هرمزد را از دیوان، دروجان و مهر دروجان (= پیمان شکنان) گیرد .

فرجام یافت به درود و شادی، خوشی و بی بیمی

یادداشتها

۱- فروردیگان (اوستا: -fravašī، فارسی باستان: -fravartī، پهلوی: fraward/frawahr)، جشن فروهرها یا ارواح نگاهبان است که در پایان سال برگزار می‌شود. این مراسم ده روز به درازا می‌کشد. پنج روز نخست آن «پنجۀ که» (= کوچک) و پنج روز پایانی، «پنجۀ مه» (= بزرگ) نامیده می‌شود. پنجۀ مه از چند جهت نسبت به پنجۀ که، از اهمیت بیشتری برخوردار است:

- روزهای آخرین گاهنبار سال، یعنی همسپتدم است.
- پنج روزی است که به نام «پنج روز گاهانی»، «خمسه مسترقه» و یا، «پنجۀ ترفته» (= دزدیده) مشهور است و جشنهای پایان سال در این روزهاست. گرچه این ده روز برای بزرگداشت فروهرهاست ولی اختصاصاً فروهر مردگان بزرگداشت می‌شود و چنانچه نخستین سال مرگ فردی از خانواده باشد، فروهر او حتماً در این روزها ستوده می‌شود.
در فروردین یشت (بند ۴۹) آمده است:

فروهرهای نیک توانای پاک پرهیزکاران را می‌ستاییم که در هنگام همسپتدم از آرامگاههای خود به بیرون شتابند در ده شب پی‌درپی در این‌جا برای آگاهی یافتن، به‌سر برند.

در وندیداد (فرگرد هشتم، بند ۲۲) آمده است:

... اگر کسی در آن پنج روز (= پنج روز آخر سال) بمیرد،

آیین ماه او بنابر قاعده، و روز او، فروردین روز و سال او در جای

خویش است .

اگر روز مرگش دانسته نباشد، روز او ، فروردین روز است .
اگر سال او دانسته نباشد، سال او در ماه آذر، روز فروردین است .
اینکه <فروهرها> چه هنگام این جا هستند. به ده روز، به ماه،
به سال و به ده روز فروردیگان .

و در صدر نثر (در ۳۷) آمده است :

۱- این که چون فروردیان درآید باید که هرکس درخورد طاقت
خویش درون ویزش و میزد و آفرینگان فرمایند و کنند ۲- و این
ده روز بر همه کس فریضه است. آن بهتر که به خانه خویش سازند
چه روانها هرکسی به خانه خویشتن شوند ۳- و گوش بدیشان دارند
تا درون و میزد و آفرینگان سازند . ۴- آن ده روز همه روانها بدین
کیتی باشند به هرخانه که میزد بیشتر کنند. آن کدخدا را و
کدبانوی آن خاندان را و آن جمله را که در آن خانه باشند، آفرین
کنند و هرآیین، آن سال کار آن خاندان بهتر باشد و دخل و اندر-
آمدنشان بهتر باشد ...

۲- هریک از روزهای ماه دارای نام ویژه‌ای است و هرگاه نام روز و ماه
با هم یکی شود، آن روز جشن است. مثلاً فروردین روز در فروردین ماه یا تیر
روز در تیرماه و ... نام روزهای ماه به شرح زیر است :

۱- هرمزد ۲- بهمن ۳- اردیبهشت ۴- شهریور ۵- سپندارمذ ۶- خرداد
۷- امرداد ۸- دی به آذر ۹- آذر ۱۰- آبان ۱۱- خورشید ۱۲- ماه ۱۳- تیر
۱۴- گوش ۱۵- دی به مهر ۱۶- مهر ۱۷- سروش ۱۸- رشن ۱۹- فروردین
۲۰- بهرام ۲۱- رام ۲۲- باد ۲۳- دی به دین ۲۴- دین ۲۵- ارد ۲۶- اشقاد
۲۷- آسمان ۲۸- زامیاد ۲۹- مهراسپند ۳۰- انیران.

۳- برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک:

- روایات داراب هرمزدیار، جلد ۱، ص ۴۹

- صدر بندعش در ۵۲

- فروهر، نامه فرهنگ ایران، سال ۱، شماره ۸ و ۹ «برات و براتی».

-RCCP, p.461

-مینوی خرد، فصل ۵۶، بند ۱۳

۲

۱- در وندیداد (فرگرد ۵، بند ۴۴) آمده است:
 xwarišn ī sāxtag ēn kū: nān ī poxtag ud gōšt
 poxtag ud brišttag, xwardīg kardag.
 «خورش ساخته (=پخته) این است: نان پخته و گوشت پخته

و برشته و xwardīg kardag.

انکلساریا (ص ۱۲۰) آنرا «گوشت قیمه‌شده» ترجمه کرده است.

این عبارت در شایست نشایست (فصل ۲ بند ۴۸) نیز آمده است:
 xwarišn ī sāxtag ēn, čiyōn nān ud gōšt ī
 poxtag ud brišttag ud xwardīg kardag.
 «خورش ساخته (=پخته) این: چون نان و گوشت پخته و

برشته و xwardīg kardag.

تاوادیا (ص ۴۹) xwardīg kardag

را «خوردنیهای تکه‌تکه» معنی کرده است و در

زیرنویس مربوط عبارت زیر را از ارداویرازنامه (فصل ۳ بند ۱۹)

برای تأیید مطلب آورده است:

ud xwarišn ī hu-poxtag ud hu-bōy ud xwardīg
 ud sard āp ud may

«خورش خوب پخته شده و خوشبو و xwardīg و آب سرد

ومی...»

و می‌گوید: شاید بتوان از این‌جا نتیجه گرفت که xwardīg

«خوردنی پخته» باشد.

عبارت مورد بحث در روایت چنین است:

xwarišn ī sāxtag ī nān, gōšt ī poxtag ī
 brišttag ud xwardīg, ān nē sāxtag.

در این عبارت نویسنده واژه xwardīg را «آنچه پخته نیست» تفسیر

می‌کند. از مجموع شواهد یاد شده چنین نتیجه می‌شود که در این سه مورد،

xwardīg خوردنیها به دودسته: پخته و نپخته، بخش می‌شوند و منظور از «خوردنیهای حاضری» است. کاربرد این واژه در بند ۳۷ خسرو قبادان و ریدک (rōn xwardīg) = خوراک جنبی، خوراک کناری و بند ۷۸ درخت آسوریگ (که آقای نوایی به پیروی از هنینگ آن را به rōšn xwardīg، خوردنی شیرین، حلوا، تصحیح کرده‌اند) مؤید این نظر است.

– روایات فارسی متأخر زردشتی نیز برناپاکی خوراکیهای درخانه‌ای که کسی مرده است، تأکید دارند:

– در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۱۳۷) آمده است:

اگر در خانه، شخصی بمیرد و خورشی که در آن خانه باشد، همه ناکار باشد. نان و دیگر پختها که بدین جو و گندم و چو این قسمها به زمستان نه شب پاک شود و تابستان سی شب پاک شود و جامه نیز بدین ماند. اگر در بیرون بمیرد، آنچه به سه گام باشد حکم کند.

و نیز در صدر نثر (در ۷۸):

۱- این که در هر سرای کسی از دنیا و دیران شود، نخست سه روز در آن باید کوشیدن که گوشت تازه نخورند و نیزند ۲- چه بیم باشد که کسی دیگر و دیران شود و خویشاوندان آن کس سه روز گوشت نخورند.

۲- گناه در متون دینی زردشتی درجات گوناگون دارد. میزان تاوان هر گناه با درجه آن گناه ارتباط مستقیم دارد.

نام پاره‌ای از گناهان که در فصول مختلف روایت به آنها برمی‌خوریم به شرح زیر است:

الف- فرمان: framān نام کمترین درجه گناه است و احتمالاً شکل کوتاه شده «فرمان سپوختن» (framān spōxtan) = فرمان را به تأخیر افکندن است.

ب- سروش‌چرنام: srōšočaranām (اوستا: -sraošo.čaranā) ب- سروش‌چرنام گناه کوتاهی کردن در انجام دادن وظایف مذهبی است. سروش‌چرنام شلاق‌

بوده است که سروشاووز (اوستا: -sraoṣāvarəza) از آن برای اجرای مجازاتهای مذهبی استفاده می‌کرده است و نام این گناه نیز از نام همین وسیله گرفته شده است.

ج- آگرفت: āgrift (اوستا: -āgarəpta) گناه بلندکردن سلاح به قصد زدن است.

د- ایرشت: ōyrišt (اوستا: -avoirišta) گناه حمله بردن با سلاح است.

ء- اردوش: arduš (اوستا: -arəduš)، گناه مجروح کردن از طریق ضربه زدن است. اگر این گناه ده‌بار تکرار شود، برابر یک تناپل می‌شود.
و- خور: xwar (اوستا: -xwara)، گناه وارد کردن ضربه‌ایست که سبب خونریزی شود.

ز- بازای: bāzāy (اوستا: -bāzu.jata) گناه وارد آوردن ضربه ناتوان کننده بر بازوست.

ح- یات: yāt (اوستا: -yāta) گناه وارد ساختن ضربه به بدن است.
ط- تناپل / تنافور: tanāpuhl (اوستا: -tanu.pərəθa) یکی از بزرگترین درجه‌های گناه است. این گناه به شکلهای tanūm.piryeiti - parətō.tanū- و pašō.tanū- نیز در اوستا آمده است.
ی- مرگ ارزان: margarzān نام گناهانی است که مجازات آنها مرگ است.

نام این گناهان و میزان تاوان آنها در صد دربندش (در ۱۳) چنین آمده است:

- ۱- فصل اندر کرفه و گناه بنوشتن. بدانند که بدین در کرفه
- گناه پایه خرد بنهاده است ۲- وهریک را نامی است فرمان و
- آگرفت و اویرشت و اردوش و خور و بازاء و یات و تنافور و
- مرگ‌رزان. ۳- فرمان هفت استیر باشد و هر استیری چهارده مثقال
- باشد ۴- و آگرفت دوازده استیر باشد ۵- و اویرشت پانزده استیر
- باشد ۶- یات صد و هشتاد استیر باشد ۷- و تنافوری سیصد

استیر باشد ۸- مرگزان آنست که اورا زنده بنگذارند ...

برای آگاهی بیشتر در این زمینه نک:

- مقاله «گناه و تاوان» پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، شماره ۲، سال ۱۳۵۶. ZKA pp. 100-157

۳- میزان گناه بردن آتش و آب به خانه‌ای که در آن مرده‌ای هست، در وندیداد (فرگرد ۵، بند ۴۴) و شایست نشایست (فصل ۲- بندهای ۵۰-۵۳) یکسان است.

درشایست نشایست (فصل ۲، بند ۵۳) ظاهراً به جای
kām-wizārīh روایت، a-xwēškārīhā آمده است:
ud kē a-xwēškārīhā andar awiš šawēd, har bār-ē,
ud tan wastarag be šōyišn, uš tanāpuhl-ē wināh,
ud ka xwēškārīhā andar šawēd, nē kirbag ud nē
wināh.

«وکسی که برای انجام دادن کار نادرست (و غیر ضروری) وارد آن (= خانه) شود، هرباری باید تن و جامه را بشوید و یک تنایل گناه است و اگر برای انجام دادن کاری وارد خانه شود، نه کرفه و نه گناه باشد.

۳

۱- «فاسد» در ترجمه winastag (متن: اضم و به «ضمرو

تصحیح شد).

- «فرهیخته» در ترجمه frahixt. «خطیب» در ترجمه hanzamanīg

(اوستا: vyāxana).

۴

۱- «خشونت و درشتی» در ترجمه dabrīh ud društīh (متن:

سوم لوب ا فلم سوم س).

- «از روی گذشت» در ترجمه a-kēnīhā (متن: سوم سوم س).

— «دور بودن» در ترجمه: appar būdan (متن: اس د ل ۱۱۳۱ء
به س د ل ۱۱۳۱ء تصحیح شد.)

۵

۱- دیو پیری یا زرمان (اوستا- zaurvan) نام این دیو یکبار در اوستا
(وندیداد فرگرد ۱۹، بند ۴۳) آمده است.

بندهش (ص ۱۵۷ س ۳) این دیو را چنین وصف می‌کند:
«زرمان، آن دیو است که بد دم کند که <آن را> پیری خوانند».
در روایت (فصل ۴۸، بند ۹۱) نیز باصفت بددم (duž-daft) توصیف شده
است.

— «به هرحال» و «به انجام» به ترتیب در ترجمه: "pad har čih" و
"pad abdomih"
— «به یاری نرسد» در ترجمه: o kōz nē rasēd (متن: الی و ا ۱۴۱ ل ۱۳۱۱ء)
۶

۱- برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک:
— وندیداد پهلوی، فرگرد چهارم
— نیز فصل ۱۲ همین کتاب

۷

۱- در روایات متأخر زردشتی نیز بر لزوم پرسش و نظرخواهی از دستوران
در عمه امور تأکید شده است:
— در صدر نثر (در ۲۷) آمده است.

۱-۲- اینکه اگر کاری پیش آید که ندانند که کرفه است یا گناه، چنان
بهتر آید که به جایگاه رها کنند آن کار کردن تا به وقتی معلوم کنند به درست
که آن کار گناه است یا مزد ۳- اگر به نادانسته کاری کنند، اگرچه کرفه بود،
گناه باشد اورا ۴- چه در دین پیداست که به جز از آن که از دستوران پرسند،
هیچ کاری نشاید کردن ۵- از سر خویش چه خرد هرکسی را یکی بود پس دو خرد
افزونتر از یکی، پس واجب کند پرسیدن از دستوران.

۲- یشت نابر: (اوستا- nava.bara) پهلوی nābar مرکب از دو واژه

nōg به معنی نو و ban از burdan به معنی بردن، عرضه کردن، تقدیم کردن، اصطلاحاً به «کسی که به تازگی واجد شرایط انجام دادن مراسم نیایش برای ایزدان و تقدیم هدایا به آنها شده است» اطلاق می‌شود. برای این که شخصی به مقام موبدی برسد، باید مراحل را بگذراند که نابر سرآغاز آنها به شمار می‌رود. در یک ماهی که گذراندن این مراسم به طول می‌انجامد، شخص با بریدن از تعلقات دنیوی و انزوا گزیدن و ساده زندگی کردن، نفس خود را تزکیه می‌کند تا برای رسیدن به مقام موبدی آماده گردد.

برای آگاهی بیشتر از این مراسم نک: RCCP, pp. 197-204

۳- گرودمان: garōdmān (اوستا: -garō.dāmāna) بارتمه جزء اول این ترکیب را از ریشه -gar برابر -gīr سنسکریت و به معنی «آوای ستایش» می‌گیرد و ترکیب را «خانه ستایش» معنی می‌کند. بارو. (BSOAS, XX, p. 144) آن را با -gur (در āgur) سنسکریت به معنی «پذیرش» برابر می‌داند و ترکیب را «خانه پاداش» معنی می‌کند. بر مبنای روایت (فصل ۶۵) گرودمان پس از ستاره پایه، ماه پایه و خورشید پایه، چهارمین پایه آسمان و در روشنی بی‌کران واقع است و جای اقامت هرمزد و امشاسپندان است.

۴- دریمنا ی پهلوی (های ۹ بند ۱۴ و های ۱۹ بند ۶) یشت نابر با سرودن اهونور یکی دانسته شده است.

- andar ān ī bāmīg ērān-wēz kū weh dāity
tō fradom zardušt ahunawar frāz srūd [kū-t
yašt ī nābar kard].

در ایرانویج بامی [یعنی داییتی نیکو] نخست تو <ای> زردشت، اهونور

فراز سرودی [یعنی یشت نابر کردی].

- kē andar ān ī man axw ī astōmand, spītmān
zardušt, baxtārīh ī ahunawar ōšmurēd ...
ān ī ōy ruwān ō ān ī pahlom axwān frāz pāyēm,
man kē ohrmazd-ēm [ē andar ān rōz ka yašt ī
nābar kunēd, ā-š sē bār ruwān be ō anōh nayēm
u-š nekīh padīš kunēm].

کسی که در جهان مادی من، <ای> سپتیمان زردشت، بخشهای اهونور را

بسرایید ... روان اورا در بهشت بپایم، من که هرمزدم [یعنی در آن روز که یشت نابر کند، پس سه بار روان اورا به آن جا (= بهشت) هدایت کنم و بدو نیکی کنم].

۸

۱- در مورد هرمزد و امشاسپندان نک: آفرینش در ادیان، گفتار اول.
۲- در گاهان (یسن ۴۵ بند ۴) نیز از سپندارمذ، به عنوان دختر هرمزد نام برده شده است.

... و دختر او (= هرمزد) آرمیتی (= سپندارمذ) نیکوکار است.

۳- مهری و مهریانی، مشی و مشیانه، گونه‌های گفتاری مختلف‌اند. در کتب پهلوی به گونه‌های دیگری مانند مهلا و مهلیانه، مهلا و مهلینیه، ماری و ماریانه، مردی و مردیانه نیز برمی‌خوریم. نک: ایران کوده، شماره ۱۶، چاپ دوم ص ۶۲ تا ۶۵.

۴- «نیاز» در ترجمه: *nāyadēnīh* (متن: *اسر نو ۲۰۲ به اس ۲۰۲*)

تصحیح شد) آمده است. در مورد ریشه و موارد دیگر کاربرد این واژه نک:
ZKA. p. 212 و PYV. Ha 33/4, Ha 34/8

۵- «جادوگری کردن آموخت» در ترجمه: *ǰādūgīh kardan xwast*
(متن: *اسر نو ۱۱۱ و ۱۱۲ به اسر نو ۱۱۱*) آمده است. این اصطلاح به صورت *ǰādūgīh xwast* نیز آمده است.

۶- «دختر حلال زاده» در ترجمه: *dūxt ēwar* (متن: *اسر نو ۱۱۱ به اسر نو ۱۱۱*)
آمده است و این معنی باتوجه به توضیح بعدی "*kē mād zād*": که مادر او رازاد» برگزیده شده است. نک: نیبرگ (MP.V.2, p. 73)

۷- درصد درنثر (در ۴۷) آمده است:

۱- این که چون کودک هفت ساله بمیرد باید که یشتی سروش از بهر وی بپاید کردن و درون شب چهارم یشتن ۲- چه در دین گوید که روان کودکان به روان پدر و مادر رود و اگر پدر بهشتی باشد با

وی به بهشت شود، اگر دوزخی باشد به دوزخ رسد. اگر مادر بهشتی باشد با وی به بهشت رسد و اگر دوزخی بود با وی به دوزخ رسد...
 ۸- نامگانی: nāmgānīh، یاد کرد نام مرده در آیینهای دینی به منظور ادامه نسل اوست. این اصطلاح به شکل: ۱۳۹۲۹۳۱ (nāmgēnīh=) (شایسته نشایسته، فصل ۱۷، بند ۲) و ۱۳۹۱۹۳۱ (nāmgunīh=) (دینکرد سنجاناجلد ۱۵، ص ۸۳) به کار رفته است.

۹- در پنجاهم (ص ۸۹ س ۱۶) درمورد پیوندان جم و جمک آمده است: این نیز گوید که چون فره از جم جدا شد، از بیم دیوان، دیوی به زنی گرفت و جمک را که خواهرش بود، به زنی به دیوی داد. کپی (=میمون)، خرس بیشه‌ای و دم‌دار و دیگر گونه‌های تباہ کننده، از ایشان بشد و پیوند از ایشان برفت.
 در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۲۵۵) آمده است:

دیگر فرزندان جم و جمه، از جم و پری میمون و خرس و دوال پای و سپرگوش از دیو ناپاک و جمه سوسمار و لاک‌پشت و وزغ و کربه.

۱۰- جدایی در ترجمه zan-tazā(g) (متن: ۴۳۳۳۳۳۳۳).

۱۱- در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۲۶۰-۲۵۹)، درمورد مطالب

این بخش آمده است:

بدان دوری که شد جمشید بر تخت	خدائی چون بکردش گشت ره سخت
گرفته تخت او ضحاک ماران	ز بیمش شاه جم گشته گریزان
بدش خواهر به همراه اندر آن راه	جمه نامش بدان کو بود همراه
بدند هرجا شبان و روز پر غم	همی تا هفت سال آن دختر و جم
ز شه ضحاک بودند آن هراسان	برایشان کرد مکر دیو شیطان
فرستادش دو دیو بد در آنجا	که تا بفرید آن جمشید شه را
چو هر دو دیو رفته اندر آن راه	نبد جمشید از کردارش آگاه
بپرسید از ایشان شاه جمشید	شما خود از کجا این دم بیایید

بگفتا ما گریزانیم از شاه
بیا تا شادمان باشیم هر روز
دهم همشیره را باتو همین دم
که باشیم شادمان هردو به دنیا
بدان تا شاه این کشور نداند
چو شه جمشید این گفتار بشنید
ندانست از فریب و مکر او جم
ازو بستود و خواهر خود بدادش
پدید آمد در آن روز و در آن دم
دگر پائی دوال و هم سپر گوش
هم از دیو و همان زن اندر آن دور
پدید آمد به چندان گون خراستر
پدید آمد درون آن روز جمله
به چندین سال میبودند باهم
تو بنگر قدرت آن پاک دادار
همان همشیره جمشید آن روز
بنالیدش به پیش قادر راد
نمودش رای یزدان اندر آن زن
شکست آورد با دیوان و شیطان
به دوزخ رفته آن هردو پر از غم
چو شه جمشید دانست حال آن روز
از آن پس سال صد در بیشه چین

۱۲- «بر پل چینود دلیر باشیم» در ترجمه - pad činwad puh1 nēw

dil bawēm (مثنیٰ) ۱۱۹ م ر اسلم ر ذریم ۶۱۳ ک به
 ۱۱۹ م ر اسلم ص ذریم ۶۱۳ تصحیح شد آمده است.

این اصطلاح در میسنای پهلوی های ۶۲ بند ۶ به صورت "nēw-dilīh pad

čih-widarag" و در ۱۱/۱۰ مترادف hu-axwih آمده است.

- چینود/ = چینود (اوستا: cinvat.pərətav) پلی است در ایوانویج که بر چکاد داییتی واقع است. همه مردم، پارسا و بدکار، پس از مرگ از این پل می‌گذرند و کردار خوب و بد ایشان در این جا سنجیده می‌شود. در دادستان دینی (پرسش ۲۰) آمده است:

۱- بیستم پرسش آن را پرسید که پل چینود و چکاد داییتی - راه پرهیز- کاران و گناهکاران - چگونه است؟ اگر پرهیزکار <باشند> چگونه و اگر گناهکار، چگونه است؟ ۲- پاسخ این‌که، دستوران چنین گفتند که: چکاد داییتی در ایرانویج، به میان جهان است. در نزدیکی چکاد داییتی، مینوی تیغ شکل پل چینود هست که از حصار البرز تا به چکاد داییتی بازافکنده شده است، ۳- به‌طوری‌که آن پل به مانند تیغ بسیار پهلوست که پشت آن باشد که فراخ و باشد که باریک و تیز باشد و نواحی پهن آن چنان فراخ است که بیست و هفت نای پهن دارد و نواحی تیز آن چنان تنگ است که در باریکی مانند لبه تیغ استرته است. ۴- وقتی که روان پرهیزکاران و گناهکاران برسند، بدان سویی که مناسب ایشان است، بگردد. ۵- به‌سبب فره بزرگ دادار و فرمان پل‌بان راست آمارکننده، فراخی پل برای پرهیزکاران به اندازه ارتفاع نه نیزه است که طول هرنیزه، سه نای است و تنگی پل برای گناهکاران مانند لبه تیغ استرته است... ۱۳- گوسفند در ترجمه: pah (متن: ۳۳۵-) آمده است. pah به‌طور کلی به «چهارپای کوچک» در برابر stōr (= ستور) «چهارپای بزرگ» اطلاق می‌شود.

۱- درون: drōn (اوستا: draonah) نان مسطح گردی از آرد است که در مراسم به‌کار می‌رود. در مراسم یسنا، وندیداد و ویسپرد یک نان لازم است ولی تعداد نائها در باجها متفاوت است. مثلاً در باجی که برای ایزدان است چهار و برای باج سروش شش نان لازم است. برای آگاهی بیشتر نک:

۲- گاو بشکوچ (gāw baškūč/j) جاندارى اسطوره‌ای است که به‌جز روایت پهلوی، در متن دیگری از متون فارسی میانه از او نام برده نشده است. این بند از روایت نیز ویژگیهای دقیق او را مشخص نمی‌کند. در متن کوتاهی از فارسی میانه ترفانی (Acta Iranica, Vol. 15, pp. 273-281) در ارتباط با دیو تب، که به سه پیکر درمی‌آید، از او نام برده شده و این نشان می‌دهد که این جاندار به شکلهای مختلف ظاهر می‌شده است. هنینگ (ماخذ بالا) شواهدی از زبانهای دیگر آورده که در آنها این جاندار به‌شکل کرکس، عقاب، کلاغ و... نیز تصور شده است.

۳- نک: یادداشت شماره ۱۲، فصل ۸.

۴- گوشودا: gōšōdā (اوستا: -gāuš.huδah) لفظاً به معنی "فراورده گاو نیکو آفریده" است که می‌تواند گوشت و یا شیر باشد. در مراسم یسنا که از jīw «شیر تازه» استفاده می‌شود، گوشودا، کره است که از شیر گاو تهیه می‌شود. در مراسم، گوشودا همراه درون استفاده می‌شود. تکه کوچکی از آن را روی درون قرار می‌دهند و به‌عنوان چاشنی با درون می‌خورند.

۵- خشنومن/شنومن: xšnūman (اوستا: -xšnaoθra خشنودی) دعایی است که در مراسم مذهبی برای موارد مختلف، مانند بستن کستی و گرفتن پادیاب و... خوانده می‌شود. در متون زند به "šnāyēnīdārīh" برگردانده شده است.

۶- یشت کوچک- (yašt ī keh) «خوب کوچک» ویا، «خوب پنج‌تا» شامل یسنای ۳ تا ۸ است. اگر مراسم «یشت بزرگ»، «خوب بزرگ» یا «یشت ویراسته» که در اولین یا دومین هاون‌گاه انجام می‌شود، نقض گردد و زمان برای اجرای دوباره آن در هاون‌گاه نباشد، باید یشت کوچک خوانده شود.

۷- «طرز قرار گرفتن» در ترجمه: pasišn (متن: 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀)

نسخه ۲ پس از 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀، 𐬯𐬀 اضافه دارد. متن به 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 𐬯𐬀 تصحیح شد). این واژه از ریشه -si به معنی قرار دادن و پیشوند -upa است.

۸- زوهر: zōhr (اوستا: -zaoθra) آب تقدیس شده است که در مراسم

مذعبی مانند یسنا، ویسپرد و ونیدیداد از آن استفاده می‌شود. تهیه آب زوهر مراسم خاصی دارد و معمولا از ترکیب آب با هوم، شیر و یا انار فراهم می‌شود. نوع دیگر زوهر، آتش زوهر است و آن پیه دمبه گوسفند، گاو یا بز است که در مراسم خاصی به آتش نثار می‌شود. معمولا هنگام نشان دادن آتش بهرام، زوهر نثار می‌شود. آتش زوهر را می‌توان به آتشیهای دیگر نیز داد.

۹- ویسپرد: *wisparad* (اوستا: *vispe.ratavō*) در دومعنی ۱- تمام فصل‌ها، ۲- تمام ردها، آمده است. ویسپرد شامل بیست و سه کرده است و همیشه همراه یسنا خوانده می‌شود، ولی درمواقع خاصی از سال مانند گاهنبارها (= جشنهای فصلی)، اختصاصاً ویسپرد خوانده می‌شود و به «ویسپرد گاهنبار» معروف است و این بدان جهت است که گاهنبارها «رد زمان» هستند و ترقی و توسعه و پیشرفت هر امری در جهان بستگی به زمان و توالی فصول درموقع خود دارد. در یسنا، یادکرد نام ردها با اهورا مزدا و امشاسپندان شروع می‌شود، ولی در ویسپرد نام ردهای مینوی و گیتی‌ای و سپس شش رد سال، یعنی گاهنبارها، برده می‌شود.

۱۰- هادخت: *hāduxt* نام نسکی از بیست و یک نسک اوستای دوره ساسانی است که تنها سه فرگرد آن برجای مانده است. فرگرد نخست جزئیات ارزش خواندن «اشم و هو» را در موقعیتهای مختلف بیان می‌کند. فرگرد دوم و سوم درباره سرفروشت روان پرهیزکار و گناهکار پس از مرگ است. محتوای این دو فرگرد با خلاصه‌ای که در دینکرد از این دو فرگرد آمده است، فرق دارد.

۱۱- هماست یا همایش: *hamā yašt, hōmāst* (مرکب از *hamā-* همه، منظور همه ایزدان و *yašt*، ستایش، بزرگداشت) دربر دارنده مراسم یسنا و ونیدیداد است که برای بزرگداشت یا یادکرد نام زن، زنده و مرده، برپا می‌شود و برای جبران قصوری است که ممکن است زنان در دشتان و یا مواقع دیگر در انجام دادن وظایف خود بکنند.

علاوه برروایت، در نیرنگستان (ص ۲۱۰) از چهار نوع هماست نام برده می‌شود: یک هماست، دو هماست، ده هماست و دوازده هماست. امروزه دونوع هماست انجام می‌گیرد: هماست کوچک شامل ۱۴۴ یسنا و ۱۲ ونیدیداد و

هماست بزرگ، شامل ۱۴۴ یسنا و ۱۴۴ ونیدیداد. این مراسم در ۱۴۴ روز برای دوازده ایزد هرمزد، تئستر، خورشید، مهر، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سپندارمذ، باد، سروش و فروغراشوان انجام می‌گیرد. هرایزد به نوبه خود دوازده روز پیاپی بزرگداشت می‌شود.

— دوازده هماست: شامل ۲۶۴ یسنا و ونیدیداد است و برای ۲۲ ایزد خوانده می‌شود که عبارتند از: هرمزد، تئستر، خورشید، مهر، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سپندارمذ، باد، سروش، فروغراشوان، بهمن، اردیبهشت، شهریور، مهر، بهرام، رام، دین، رشن، گوش و اشتاد.

— یک هماست: مردوازده روز یکبار، یک ونیدیداد درگاه اشهین خوانده می‌شود.

— ده هماست: بایک هماست این تفاوت را دارد که در آن علاوه بر ونیدیداد، هرروز یک یسنا نیز خوانده می‌شود.

۱۲- عمادین: hamāg-dēn، به کلیه مراسمی گفته می‌شود که در سه روز پس از مرگ انجام می‌گیرد و شامل یسن سروش در هاون‌گاه، درون سروش درعه گاهیا، نیایش خورشید و مهر پیش از پخت در سه‌گاه، پشت سروش با پخت درایویسوسریم گاه و ماه نیایش، سروش یشت، هادخت با پخت در اشهین‌گاه است. یک ونیدیداد نیز در این مراسم خوانده می‌شود.

۱۳- «یک تار موی دوک» در ترجمه mōy-ē tāk ī dōk (متن):

سوسا د سوا به ۶ سوسا د ۲۰۱ (تصحیح شد.)

۱۴- سربیک تارمژه» در ترجمه: miġag tāk ī sar (متن):

۶ سوسا د سوا ۶ سوسا د ۲۰۱

درمورد این اصطلاح در صدرنثر (در ۲) آمده است:

- ۱- این که جهد باید کردن تا هیچ گناه نکنند ۲- اگرچه گناهی خورد بود، نباید گرفتن که این مایه پس زیادتی ندارد. ۳- چه اندر دین گفته است که اگر چندانی مایه گناه که به سنگ یکتار موی مژه چشم گناه بیشتر از کرفه بود، آنکس به دوزخ رسد. ۴- و اگر چندانی مایه کرفه زیاده بود به بهشت روشن، جایگاه اشوان رسد.

۱- درصد درنثر (در ۷۴) درباره راستی کردن و راست گفتن آمده است:

... ۲۰- و دیگر کرفه راستی کردن بود با همه کس خاصه با

تن و روان خویش. ۲۱- چه هرکس که باتن و روان خویش راستی کند با همه کس راستی کرده باشد و راستی با تن خویش کردن که بر خویشتن تقصیر نکنند و آنچه تن را باید ازش باز نگیرد و خواسته که گرد کند، از نیکی و راستی کردن، جمع کند به صلاح کار خویش به کاربرد.

۲۲- و راستی روان آنست که گناه نکنند و هر چیزی که داند

که بدان رنج به روان خوارد رسیدن از آن حذر کنند.

و نیز صد درنثر (در ۶۱ و ۶۲):

۱- این که سخت بیاید پرهیختن از دروغ گفتن که سر همه

گناهها دروغ است. ۲- زرتشت از هورمزد پرسید که دروغزن مانده

کیست ۳- هورمزد به افزونی گفت دروغزن با اهرمن همکار است.

۴- در دین گوید که دروغ‌گویان را آخرت نباشد و در میان مردم حقیر

باشند. ۵- اگر مردی محتشم باشد او را به نزدیک مردمان حرمت

نباشد و حرمتی ندارند ۶- فرجام دروغزن بد باشد اگرچه بسیاری

مال دارد همه از دست وی بشود و عاقبت به مردم نیازش باشد و

نیز تخمگان‌شان کم باشد.

- در ۶۲

۱- این که راستی گفتن و راستی کردن بیش باید کردن و

خویشتن بدان داشتن که هیچ چیزی در مردم به از راستی نیست.

۲- و این جهان و آن جهان هورمزد از راستی بیافرید و از راستی

بر جایگاه مانده است، از بهر راستی را پاکیزه شود و اهرمن

گجسته هیچ چیزی به از آن نترسد که از راستی ۴- و رستخیز از

راستی بنیاید کردن و هر جایگاه که از راستی بنا گرفت خوره در آن

جایگاه راه یافت و هرخاندانی که بیش بماند از بهر راستی است و
آهرمن در آن جایگاه راه نیابد ۵- و گفته است در دین که یک مرد
راست بهتر از همه عالم دروغگوی...
دینکرد]

[WSS. p. 10, 22] راستی را این گونه معنی می‌کند:
راستی این است: که هرچه گوید، آن گوید که باید گفتن و
چنان بادقت گوید که همانا ایزدان و امشاسپندان آشکارا پیش او
باز ایستند.

— نیز:

این را نیز چنین پنداشتند که اگر زبان راستگو باشد، اگر
به‌کوهی گوید که: «فرازرو»، پس فراز رود.

۲- درمورد رادی در دینکرد WSS. p. 10, No. 23 آمده است:

این بهترین رادی است: کسی که بخشی به‌کسی کند که از
او امید هیچ پاداشی در گیتی نداشته باشد و این <امید> را نیز
نداشته باشد که بدو که کند، او را سپاس و تشکر بیشتری کند.

— نیز دینکرد: (WSS. P. 36)

رادی این است که تن را تنها به‌خاطر دوستی روان و دین به
ایزدان سپارد.

— نیز در صد درنثر (در ۷۹) آمده است:

۱- این که چون سخاوتی و رادی کنند باید که به جای ارزانیان
کنند و اندیشیدن که این کسی را که این چیز بدو می‌دهم ارزانی
است یا نه ۲- پس جهد باید کردن تا به نازرانیان ندهند ۳- چه
در دین به آن کس که سخاوت به نازرانیان کند هرزه‌کاری بی‌سود
دهش خوانند و روزبه‌روز آن کس را پادافراه و عقوبت افزایش ۴- و
هرچه به نازرانیان دهند آن چیز نیست کرده باشند.

۳- «انبود»: anbōh (متن: نراسد به سراسد تصحیح شد).

۴- نک: یادداشت شماره ۳ فصل ۸.

۵- حدیث: *hadīṣ* (متن: *سوس- و سوس-* که به نفع- تصحیح شد). در اصل ایزد مکان است، اما باتوجه به نقش او در این بخش و نیز وظایفی که در ویسپرد (کرده ۱ بند ۹ و کرده ۵ بند ۹) برای او برشمرده شده است، می‌توان او را با کشاورزی نیز درارتباط دانست:

... حدیث [مینوی خانه] دارای چراگاه [که انبار در او سازند] نیز برای علوفه بردن برای گوسفند نیک آفریده شده [آن مینو که برای گوسفندان به راه او انبار بازسازند]...

... نیز حدیث پرهیزکار [که در او کار و کرفه کنند] و دارای چراگاه [که در او انبار سازند]...

۶- دهمان آفرین: *dahmān āfrīn* (اوستا: *dahma.āfrīti-*) «دعای مرد پرهیزکار» است. ایزد دهمان در بیشتر یسناها و ویسپرد با صفت «چیر تکاور» توصیف شده است. در یسنای پهلوی (های ۷۱ بند ۱۹) آمده است:

دهمان بهان آفرین را می‌ستاییم. نیز دهمان، مرد اشو را می‌ستاییم. آن چیر تکاور، ایزد دهم برتر در اندیشه را می‌ستاییم.

درباره دعای مرد پرهیزکار در بندهش (ص ۱۷۵، س ۶) آمده است:

دعای مرد پرهیزکار درتاست: یکی با اندیشه و یکی با گفتار. دعایی که با کلام بیان می‌شود قویترین است. اما نفرین دراندیشه قوی است. دعای مرد پرهیزکار سه بار گرد جهان سفر می‌کند برای حمایت پرهیزکار و از ثروتهایی نگهبانی می‌کند که پرهیزکار به سبب پرهیز خود جمع کرده است.

۷- برای آگاهی بیشتر از مطالب این بخش نک: DKS. Vol. 13

۸- درصد درنثر (در ۷۹) نیز برای رسیدن روان رادان به بهشت سی و سه راه ذکر شده است:

... ۶- همچنین در دین به پیداست که سی و سه راه بهشت

است ۷- الا روان رادان. اگر روان هیچکس دیگر بدان راهها به بهشت نتواند رسیدن، مگر یک راه ۸- و روان رادان بهر سی وسه راه به بهشت تواند رسیدن ۹- و هیچ کسی را آسانتر از رادان نیست به بهشت رسیدن .

۹- مهر: mihr (اوستا: miθra-)، باصفت «دارای چراگاههای فراخ»: frāx gōyūd (اوستا: vouru.gaoyaotay-) توصیف می‌شود . مهر، ایزد مهر و دوستی و پیمان است. نام این ایزد بارها در مهریشت ، به‌عنوان ایزدپیمان آمده است. هرمزد با بخشیدن هزارگوش و ده هزار چشم، هزار قوه ادراک و ده هزار جاسوس، او را مأمور پاسداری از عهد و پیمان مردمان کرده است (بندهای ۹۱ و ۱۴۱) و جایگاه او را بر فراز البرز قرار داده تا عهد و پیمانها را بپاید. او نگاهدارندگان پیمان را پاداش و نقض‌کنندگان آنرا پادافراه می‌کند. او حتی پیمان بین برادر با برادر، پدر و پسر و... را می‌پاید (بند ۱۱۶) مهر طرفدار کشوری است که پیمان را بپاید و نابود کننده کشوری است که پیمان نگاه ندارد .

نیز نک: AHM. pp. 26-72

۱۰- گاهنبار/گاهانبار: gāhānbar نام جشنهای ششگانه فصلی است که هریک پنج روز ادامه دارد و مهمترین روز هرجشن، آخرین روز آن است. اولین گاهنبار، میدیوزرم (اوستا: maiδyōi.zaramaya- نام دارد و از پانزدهم اردیبهشت یعنی روز دی به مهر آغاز می‌شود و آفرینش آسمان بدین روز است. دومین گاهنبار، میدیوشم (اوستا: maiδyōi.šama- از پانزدهم تیرماه، یعنی روز دی به مهر آغاز می‌شود و آفرینش آب دراین روز است. پتیشه (اوستا: paitiṣ.hahya-) سومین گاهنبار، از روز مهر، ماه تیر تا روز ارد، ماه شهریور است و آفرینش زمین دراین روز است. چهارمین گاهنبار، ایاسرم (اوستا: ayāθrəma-) از روز هرمزد، ماه مهر تا روز اشتاد، ماه مهر است و آفرینش گیاه دراین روز است. گاهنبار میدیایرم (اوستا: maiδyāirya-) که پنجمین گاهنبار است، از روز هرمزد، ماه آبان تا روز دی به مهر، ماه دی است و آفرینش جانور بدین روز است .

حرکت <باشد> (=پیوسته برود) و پس از چهار گام ، هرچه برود، یک تنایل است و اگر بنشیند و <باز> فراز رود گناه همانند آن است که از آغاز <حرکت کرده باشد> و کسی بود که برای هر فرسنگی یک تنایل گفته است .
- نیز صدرنثر (در ۴۴):

۱- این که بهدینان تا توانند کردن پای بر زمین نباید نهادن چه گناه باشد، مرسفندارمذ امشاسفند را رنج می رسد ۲- و آن را گنام گشاده دوارشنی خوانند .
۳- دربارۀ میزان گناه بدون کستی و یک موزه رفتن درصد در بند عیش (در ۸۹) آمده است:

۱- چون پانزده ساله مردم بی کستی روند ، به اول گام که فراز نهند سه استیز گناه باشد که شصت درم سنگ بود ۲- و به دو گام سه استیز گناه باشد و به سیوم سه استیز و به چهارم گام تنافوری گناه و به جز ازین چهارپایان شیر بکاعد ۳- و به یک موزه رفتن عم چندین گناه باشد که در باب کستی گفتم .
۴- درباره چگونگی ادرار کردن در صدرنثر، در ۵۶ آمده است:

۱- این که چون کسی آب تاختن خواهد کردن، باید که از پای آب تاختن نکند ۲- چه در زند جد دیرداد آن را گناه گران گفته است ۳- چون آب تاختن بنشینند باید که از پاشنه تا سر انگشت پای آب تاختن بیش نکند چه اگر بیشتر بود هر قطره تنافوری گناه باشد ۴- چون آب تاختن خواهند نشستن یک ایتااهوویریو گفتن .
۵- در صدرنثر (در ۳۰) آمده است که در شب و از سوی شمال نباید آب ریخت:

۱- این که به شب آب نشاید ریختن به خاصه از جانب او اختر که بتر بود، پس اگر ضرورت ریختن باشد یک ایتااهوویریو بپاید خواندن و آب را آهسته ریختن .
۶- از بند ۱۱ به بعد، موضوع درباره این است که: اگر سردار زنی، زرا

به مردی دهد و این زن و مرد، هردو، بدین کار راضی باشند و موافقت کنند، آن‌گاه همان سردار، بدون اجازه مرد اول، زن را به مرد دومی بدهد و زن نیز با این کار موافق باشد، و این عمل یکسال بدون آگاهی مرد اول ادامه پیدا کند، سردار، زن و مرد دوم عرسه مرگ ارزان هستند.

در فصل ۴۱ همین کتاب، آن‌جا که گناهان مرگ ارزان را نام می‌برد، گناه «زن کسان ستاندن به یکسال» را از گناهان مرگ ارزان می‌داند.

۱۲

— درباره وفای به عهد درصد درنثر (در ۲۵) آمده است:

۱- این‌که با هر کسی که پیمانی و قولی کنند، کوشش باید کردن و به‌جا آوردن ۲- اگرچه بسیار چیز بدان سبب به زیان شود، آن پیمان به دروغ نباید کردن ۳- چه در دین ما آن را مهردروج خوانند و در دین ما فرماید که کسی که مهردروج کند راه بهشت برو بسته بود و آن‌کس خود دشوار ازین جهان بیرون شود تا بروی علامتی پیدا نشود ۴- و مهر دروج چنان بد است که کسی را طالعی نیک افتاده بود یا عمرش کم‌مایه مانده بود، بی‌خلاف مهردروج به فرزندان او رسد ۵- و هر خاندانی که ناپیدا شود یا تخمگانی که برافتد یا بلاهای عظیم که بر مردم رسد که از آن به دشواری رهایی یابد، همه از آن بود که مهردروج کرده باشند ...

— گونه‌های مختلف پیمان بستن و میزان سالتیابی که بیم رسیدن مهر-دروچی (= پیمان شکنی) به پیوندان مهردروج (= پیمان شکن) می‌رود، در وندیداد، روایت پهلوی روایات فارسی چنین آمده است.

نام مشابه	روایات داراب هرودوت، پار. ۱۳۰، ص ۴۲	روایت پهلوی ص ۲۶	فرگرد ۲	وندیگاد، فرگرد ۲
pad gōwīšn	۲۰۰ سال	۲۰۰ سال	۲۰۰ سال	۲۰۰ سال
pad mušt	۲۰۰ - مادیت/بستی	۴۰۰ -	۴۰۰ -	۴۰۰ -
pah masāy	۵۰۰ - گرفت	۷۰۰ -	۷۰۰ -	۷۰۰ -
etōr masāy	۸۰۰ -	۸۰۰ -	۸۰۰ -	۸۰۰ -
uīr masāy	- سرد	-	-	- ۹۰۰
deh masāy	۹۰۰ - ده	۱۰۰۰ -	۱۰۰۰ -	۱۰۰۰ -

۱۳

۱۰- واژه و عبارت مورد بحث در متن پهلوی به شکل زیر آمده است:

سے اسے سوا اسے واره ا وندا سے سوا سوا سوا
در شایست نشایست (فصل ۱۲، بند ۳۲) نیز نظیر این عبارت آمده است:
سے سوا سوا سوا سوا سوا سوا سوا سوا سوا سوا
از مقایسه دو متن روشن می شود که الف- دو واژه سوا سوا
šnōsag

فارسی نو: شنوسه = عطسه و اس سوا/اس سوا : wāsag/wāšag
فارسی نو: باسک = خمیازه، در هر دو متن مشترک است ب- واژه سومی که
از هر دو متن باقی می ماند "اس سوا واره" را "روایت و" اس سوا و "شایست
نشایست است.

از قرائن چنین برمی آید که واژه سوم نیز می باید چیزی نظیر دومورد پیش
باشد. با توجه به این موضوع، برای تصحیح و قرائت این واژه، می توان از دو
منبع کمک گرفت:

الف- دینکرد مدن (ص ۸۰۸) عبارتی مشابه روایت و شایست نشایست
دارد که در آن واژه مورد بحث به صورت اس سوا و تحریر شده است.
ب- گویشهای فارسی- در لجه سمنانی (کتاب الاغراض الطبییه ص ۱۹۲)
واژه «ویاس» به معنی دهن دره آمده است.

در گویش بیرجندی «گیاس» به معنی دهن دره است.

این واژه به شکل «بیاستو» (biyāstū) به معنی «خمیازه» در فرهنگ معین (ص ۶۱۶) ضبط شده است.

از سوی دیگر، در زبان ختنی (KSD. p. 285) biyās- در معنی «باز کردن» به کار رفته است.

cīyi bāyāsta hā hvandā vaska maraṇā

وقتی مرگ برای مرد <دهان> باز می‌کند.

بدین ترتیب می‌توان واژه مورد بحث را ترکیبی از wi- پیشوند به معنی «جدا، دور» و -yāh «بستن» گرفت و رویهم آنرا «بازکردن» معنی کرد. در این صورت ارتباط ویاس، گیاس و بیاستو نیز روشن می‌شود.

wi+√yāh <wiyās < giyās < biyās

۳- برای آگاهی بیشتر درباره «دعای اشم وهو»، نک: فصل ۵۷ همین کتاب و یادداشت‌های مربوط به آن.

۴- برای آگاهی بیشتر درباره «دعای ایثا اهوویریو»، نک: فصل ۶۰ همین کتاب و یادداشت‌های مربوط به آن.

۵- در صدرنثر (در ۷) درباره عطسه آمده است:

۱- این‌که چون از کسی عطسه فراز آید یک ایثا اهوویریو و یک اشم وهو بباید خواندن ۲- زیرا که در تن ما دروجی است و پتیاره است که پیوسته با مردم کوشد تا علتی و بیماری بر مردم مستولی کند. ۳- و درتن ما آتش است که او را چهره خوانند و به تازی طبیعت خوانند و عطسه غریزی خوانند ۴- با آن دروج پیوسته کارزار می‌کند و او را از تن مردم بازمی‌دارد ۵- پس چون آتش بر آن دروج چیره شود و او را هزیمت کند، عطسه از بهر آن آید که آن دروج بیرون آید.

۱- صدر بندش (در ۵۴) درباره خودداری گوسفند از آمدن به جهان چنین

می‌گوید:

۱- آنچه در آتش داشتن پرسیدند بدانند که چون دادار اورمزد این گیتی فرستاد، سه چیز گفتند ما بگیتی نشویم ۲- یکی مردم و آتش و یکی گوسفند ... ۲۱- پس گوشورون امشاسفند که موکلست بر چهارپایان برپای ایستاده گفت دادار اورمزد! من به گیتی نشوم چه سرهزاره زراتشت اسفندمان، مرا بسیار کشند و بسیار خورند ۲۲- و گاو ورزا و اسب کارزاری و بره و بزگاله جوان بسیار کشند ۲۳- و چون گوشت بخورند بران قوت گناه بیشتر کنند ۲۴- این مایه بگفت و خاموش شد ... ۲۸- و گوشورون امشاسفند که موکل بر حیوان و چهارپایان است دادار اورمزد اورا دلخوشی داد و گفت تورا به گیتی باید شدن ۳۹- و چون هرگاه که گوسفندی و چهارپای کشند ایشان را بدان گرفتار بکنم. ۴- آن گناه در گردن آنست که گوشت خورد و گناه کند ۴۱- پس گوشورون امشاسفند بدین خرسند شد و تن در گیتی داد.

۱۵

۱- گاهنبار: نام جشنهای ششگانه فصلی است. گاهنبارها از نظر کشاورزی و روند پیدایش گیتی دارای اهمیت هستند، چه هریک از شش آفرینش مهم مادی هرمزد در این شش دوره، هستی یافته‌اند و این جشنها به شکرانه آفرینش آنها برپا می‌شود.

- نک: یادداشت شماره ۱۰ فصل ۱۰

۲- ربیهون: rapihwin نیمروز است که گرمترین زمان است. از روز اول نوروز که زمستان سپری می‌شود و بهار فرا می‌رسد و خورشید گرمتر می‌شود، دعای ربیهون خوانده می‌شود. بدین ترتیب روز اول سال باید برای برگزاری این جشن در نظر گرفته شود، اما عملاً این مراسم در روز سوم یعنی روز اردیبهشت از ماه فروردین برگزار می‌شود چون اردیبهشت موکل بر آتش است، که نماد گرمی خورشید بر زمین است. در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۳۱۷-۳۱۶) آمده است:

... این که روز هورمزد، ماه فرواردین درآید به جهت یشتن
 رفیتن ... این که درینجانب به روز اردیبهشت، ماه فرواردین باید
 یشتن ...

۲- سدوش: sedōš اصطلاحی برای دوره سه روزه پس از مرگ است،
 یعنی موقعیت مرده از لحظه ای که جان از تنش بیرون می رود و روانش بالای
 سرش قرار می گیرد، تا صبح روز چهارم، که روان این دنیا را ترک می کند، و
 پس از آن که برپل چینود آمار شد، به جهان دیگر می رود. نیدرگ این واژه را
 مرکب از sat- ماده ماضی از ریشه san- به معنی برآمدن و -ōš- به معنی
 «مرگ» می گیرد، و رویهم آن را «مرگ فرارسیده» معنی می کند (MP.V.2, p. 174)
 ۴- درصد در بند عش (در ۶) درباره «گناه پل» آمده است:

۱- این که چند کرفه آنست که چون کنند مژدهای عظیم یابند
 و اگر نکنند برسر چینود پل پادافراه گران بستانند. ۲- یکی
 گنبار، دوم فروردیان یشتن است، سیوم روان پدران و مادران و
 دیگر خویشان است، چهارم هرروز سه بار خورشید نیایش کردن،
 پنجم هرماه سه بار ماه نیایش است، یکبار که نو شود و یکبار که
 نیمه شود و یکبار که باریک شود و ششم هر سال یکبار رفیتون
 یشتن است ۳- اگر نتوانند یشتن، ببايد فرمودن تا از بهر وی
 بیزند ۴- این شش چیز برعه کس فریضه است ۵- و هیچ یک نه
 آنست که اگر از وقت خویش درگذرد، در شاید یشتن یا اگر آن بود
 که یکبار درگذرد و در دیگر باره دوچندان بکنند، توجشن آن نه
 بسود یا گناه گزارش آن را سودی ندارد. ۶- چه آن هرشش گناه،
 گناه پل خوانند، یعنی هرکرا این گناه بسته بود بر سر چینود پل
 بازدارند تا پادافراه بهوی رسد و هیچ کرفه به جای آن نه نشیند که
 او را عقوبت و پادافراه برعاند ۷- پس جهد باید کردن تا هریکی را
 به وقت خویش کرده باشند تا پاداش یابند نه پادافراه گران .

۵- چکاد داییتی čagād i dāiti نام قله ای در ایرانویج است که پل
 چینود بر آن قرار دارد. اعمال خوب و بد مردمان توسط سه ایزد رشن، سروش و

هیر بر فراز این قله سنجیده می‌شود.

۶- شایست نشایست (فصل ۸، بندهای ۶، ۷) دربارهٔ موقعیت گناهکار پس از مرگ می‌نویسد:

... ۶- و اگر رد، بریدن سر او (= گناهکار) را فرماید، در جای رستگار شود و باید <برای او> سدوش یسن و <برای او> آمار سدوش نباشد. ۷- و اگر توبه نکرده باشد، تا تن پسین در دوزخ <باشد> و در تن پسین <اورا> از دوزخ بیاورند و برای هریک گناه مرگ ارزان یکبار سر او را ببرند و بار آخر، او را باز زنده کنند و پادافراه سه شبه <بدو> نمایند.

۷- درصد درنثر (در ۹۵) دربارهٔ لزوم نیایش خورشید و ماه و آتش آمده است:

۱- این‌که می‌باید که همهٔ بهدینان را واجبست که هرروز سه بار خورشید نیایش کردن ۲- اگر یکبار کند یک تناول کرفه‌باشد و اگر دوبار کند دوچندان باشد و اگر سه بار کند سه چندان باشد ۳- و اگر یکبار نکند سی استیر گناه باشد و اگر دوبار نکند دو چندان گناه باشد و اگر سه‌بار نکند سه چندان گناه باشد ۴- و ماه را و آتش را همین است ۵- پس واجبست در دین بهدین همه را نیایش به‌جای آوردن.

۸- درصد درنثر (در ۴۲) در توضیح گناه همیملان یا همالان آمده است:

۱- این‌که سخت پرعیز نباید کردن از گناه همیملان ۲- همیملان آن بود که کسی دروغ و بهتان برکسی نهد یا کسی با زن کسی خیانتی کند تا زنی از شوهر خویش بستر جدا کند ۳- این گناه است که هیچ توجش نیست الاکه از آن کسی که ترا گناه دروی جسته باشد آمرزش خواهی. ۴- پس چینه‌دیل آن روان را بازدارند تا آن‌گاه که خصم او در رسد و دادی ازوی بستانند آن‌گاه رهایی یابد ...

— نیز صددر بند هش (در ۶۷):

۱- و آن‌که با زن کس ناسامانی کند به هیچ‌گونه آن گناه

ازین بنشود الا بدین گیتی شوهر وی آگاه کند و تن بروی سپارد تا اگر آمرزش دهد ۲- اگر نه کینه خویش از وی بخواهد و اوی بدان جهان رستگار شود ۳- و اگر نه روان بهسر چینود پول باز دارند تا شوهر آن زن بز وی رسد و داد خویش از وی بخواهد و بهر یکبار که با آن زن گرد آمده باشد هزار دویست درم سنگ کرفته از روان اوی باز گیرند و در روان شوهر آن افزایند ۴- و به هریکبار که آن زن تن به دیگری مرد داده باشد بر هزار و دویست درم سنگ باده- فزاید به روان وی بکنند .

- نیز شایست نشایست (فصل ۸، بند ۱ و ۱۴):

گناه همانان را نزد همانان باید اعتراف کرد و آن (= گناه) روانی را نزد ردان باید اعتراف کرد و نیز اگر < هرچه > ردان دین فرمایند، بکنند، گناه بشود (= پاک شود) و کرفته‌ای که از آن پس کنند، به طور کامل < بدو > رسد .

زمانی که گناه همانان کرده شود، پس باید پیش همان به توبه شد و اگر < ممکن > نباشد، باید پیش ردان به توبه شد و < در آخر > به صورت وام باشد و وام مرد را دروند نکند، اما کارش (= اثرش) این باشد که در تن پسین همانان او را بهلند و این شرم‌گران باشد و رامش او را تباه سازند .

۹- شایست نشایست (فصل ۸، بند ۸) روش توبه کردن با گفتار و اندیشه را چنین بیان می‌کند:

مرد هرگونه از گناه توبه کرده باشد ، پس توبه او < به > کار < آید > و باید آشکارا و در اندیشه (= بانیت) توبه کند . و < روش > کار در آشکارا < توبه کردن > این‌که : باید گناهی راکه می‌داند که «ازمن سرزده است» با نام بردن بگوید . < روش > کار در اندیشه < توبه کردن > این باشد که با این اندیشه توبه کند که «از اکنون به بعد گناه نکنم» .

۱۰- برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: شایست نشایست، فصل ۸.
-RCCP. pp. 446-455
-xvāstvānīft, pp. 61-69

دو نسخه MR₁ و T پسر از ۱ انگلیس دو واژه ص ۳۳ سفید اضافه دارند و برای دو واژه بعدی ادلاو به داده‌اند. بدین ترتیب می‌توان عبارت را به شکل

زیرتصحیح کرد: ۵۵-۱۳۵۲ سه سر ۱۳۵۱ سلم ۱۳۵۰ ص ۵۵۳ ۱۳۵۲ ۱۳۵۱

u-š guft kū abr-āmōn wārān andar abāyēd,
wirēgīh kunēd.

گفت که: «ابر باران را که باران باید، گریز دهد».

۱۷

۱- آتش بهرام: در آیین زردشتی سه نوع آتش وجود دارد که به ترتیب اعمیت عبارتند از آتش بهرام، آتش آدران و آتش دادگاه. تشکیل و نشانیدن هر یک از این سه آتش، آیین خاصی دارد. برای نشانیدن آتش بهرام باید هزار و یک آتش چیده شود و این هزار و یک آتش از چندین بار چیدن شانزده آتش فراهم می‌آید. نام این شانزده آتش در متون پهلوی به شکلیای متفاوتی آمده است نک. ص ۱۱۷.

۲- استفرید: این اصطلاح در متنهای پهلوی به صورتهای *ustōfrīd*، *usōfrīd*، *ōšfrīd* در اوستا - *usa. fritī* «آنچه که خوشحال می‌کند»، آمده است. برای بیان این معنی در متنهای پهلوی اصطلاحات دیگری نیز به کار رفته است از آن جمله در نیرنگستان (ص ۱۴۲) *azišnī padīrišt* شایست نشایست (فصل ۱۲ بند ۱۰) *padīrišn* روایت پهلوی (فصل ۲۰) *xwandan* باتوجه به شواهدی که در زیر می‌آید، به نظر می‌رسد که معنی «نذرکردن برای ایزدان» برای آن مناسبتر باشد. دینکرد (سنجانا، جلد ۱۸، ص ۷۴) این مفهوم را به خوبی نشان می‌دهد:

dēn yazadān rawāg bawēd kē ustōfrīd ī yazadān
kunēd, ēd-iz rāy čē ustōfrīd ī yazadān kardan,
dēn burdārān nērōgōmandēnēd.

کسی که استفرید ایزدان کند، دین ایزدان را روا کرده باشد.
زیرا که استفرید ایزدان کردن، دین برداران را نیرومند کند.

— نیز شایست نشایست (فصل ۱۲، بندهای ۱۰-۸):

۸- یکی اینکه، چون برای داد و آیفتر ماه خدای و دیگر ایزدان،

تخم مرغ یا خوراکی دیگر نذرکنند (پهلوی *padīrēnd*) اگر نذرشان

شماره	روایت پهلوی، فرگرد ۸	روایت پهلوی، فرگرد ۸	روایت پهلوی ص ۶۴	روایت پهلوی ص ۱۱۷	دنیگرد سنانا، ج ۱۶	PR pp. 63-4 روایت کما دین شاپور	RCCP p. 222
1	nasu.pāka-	nasā-pāk ناسپز	ناسپز	ناسپز	ناسوز	مرد هسوز	ناسوز
2	uruzdi.pāka-	rang-pāk رنگ بز	هیکربز	رنگ آلوده	هیکربز	هدرابز	رنگ بز
3	saire.hya-	srāsb سرکین	کیزه	سرکین	سرکین	کوزدهگر	ناه یا فرمانده
4	zəmaini.pačika-	zamīg-pazān زمین بز	تباله	تباله		تباله	کوزدهگر
5	yāmō.pačika-	jamag-pazān جام بز	آجر بز	آجر بز		آجر بز	آجر بز
6	barəjya-	arziḡgarān سرب	چلنگران	چلنگران		مس گر	زاهد
7	zaranyō.saēpa-	zarrēn-pad-kārān زرگران	زرگران	زرگران		زرگر	زرگر (کیمیاگر)
8	orəzatō.saēpa-	asēm-pad-kārān سیم گران	سیم گران	سیم گران		نقره کار	سکدن
9	ayō.saēpa-	asēn-pad-kārān آهنگران				بپوار خزار (پاسان)	آهنگر
10	haosfnaēno.saēpa-	pulad-pad-kārān فولادگران				زهرگر (= نچار)	زهر ساز
11	tanūra-	tanūr تنور	تنور	تنور		تنور	نانوا
12	dišta-	dēg دیگ	دیگ	دیگ		هیرید	بت پرست
13	taxairya-	tagīgān تکان، نیوان	سواران تک	سواران		سواران تک	سواران و مسافران
14	staorō.paya-	stōrbānān ستوریانان	دیگرمردان	دیگرمردان	پیشه کاران	برق آسان	شبانان
15	skairya-	skarīh (šubānān) شبانان	خربندگان و دهقانان	خربندگان		خربنده	برق آسان
16	nazdišta-	nazdik be šabestān خبستان	مزدیستان خنیاگر	نزد خود		مزدیستان	زرد شنبان

چنین باشد که چند خوردنی برای بهمان ایزد خواهم بیشت و نه
 <آن> که درونی با چند خوردنی، <بهتر است> . ۹- وچم (= *padīrēd*) که درونی از چند
 <گونه> خوردنی <بسازد>، پس چون از آن <درون> چیز
 کم <باشد> حتی اگر به بسیار بار <درون را> بیزد، بازهم
 <نذر او> ترخته نشود و کسی که پذیرد که چند <گونه>
 خوردنی برای بهمان ایزد ببیزم، هنگامی که با بسیار <گونه
 خوردنی>، درون را بیزد، جایز است. ۱۰- در <فرگرد> بیست و دوم
 از سکا تو م <نسک> بر آنان که برای ایزدان استفرید نکنند چیز
 (= کپفر) گران نموده شده است.

- و صد در بندهش (در ۲۲):

۱- اندر دین گوید که اگر کسی چیزی از بهر ایزد یا از ماه
 ایزد یا از امشاسفندیها پذیرد اگرچه آن کار برنیاید کردن که صلاح
 ما در آن باشد که آن حاجت بخواهند ۲- چون چیزی امشاسفندیها
 پذیرد و چنان باید پذیرفتن که بیست خایه از نوماه خدا توان
 سامانها ببیزم یا گوسفندی به سوی تو مهر ایزد توان سامانها ببیزم
 عم براین نسق ۳- چه اگر توان سامانها بگویند و نوزده خایه ببزند
 پذیرفته نباشد الا بیست بریک درون باشد ۴- و اگر توان سامانها
 بگوید و یک یک بیزد، پذیرفته باشد.

۳- آفرینگان: دعاهایی است که طی سال در زمانها و جشنهای مختلف
 خوانده می شود. در اوستای گلندر (جلد ۲ ص ۲۷۷-۲۶۸) چهار آفرینگان: دهمان،
 گاهان، گاهنبار و ربیهون آمده است. غیر از این چهار آفرینگان، از آفرینگانهای
 دادار هرهزد، ایزدان، سی روزه، اردافروهر، سروش و نابر نیز در مثنیا یاد شده
 است.

در روایت، از آیینهایی نام برده می شود که باید برای آنها آفرینگان
 خوانده شود. بر مبنای روایت آفرینگانهای عبارتند از: گاهنبار، ربیهون، نونا بر،
 سالیگان، فروردیگان و استفرید. با مقایسه متن روایت با دیگر متون، نتیجه

می‌شود که آفرینگانِ فروردیگانِ روایت، همان آفرینگانِ گاهان است و آفرینگانِ سالیگان، همان اردافروهر است. باتوجه به یادداشت شماره ۲ فصل ۱۷ همین کتاب، استفرید نیز باید نام دیگری برای آفرینگان ایزدان باشد.

۴- گاهان: gāhān (از اوستا: gāθā-) قدیمیترین بخش اوستا و مجموع غده یسن از هفتادویسن اوستا است که سروده‌های زردشت است که از دخل و تصرف رونویسگران درامان مانده است. گاهان مجموعه‌ای شعری است که هر بند آن ۳ تا ۵ گاه (= بیت) دارد.

۵- گیتی خرید: gētīg-xrīd (اوستا: gaeθō.xrīta) به معنی «خریدن گیتی» یا «خریدن به وسیله ایزار گیتی» است. مراسمی که امروزه زیر این نام برپا می‌شود، شامل نه یزش است. شش یزش اول برای مینوی ناب و درشش روز انجام می‌گیرد. دو موبد که متناوباً این مراسم را انجام می‌دهند به عنوان زوت خویشکاری می‌کنند. در روزهای ششم و هفتم، یا روزهای هفتم و هشتم، هوبدان سه یزش دیگر برای سروش، سی‌روژه و ویسپرد انجام می‌دهند.

– درباره معنی و سود گیتی خرید کردن در صدر بندهش (در ۴۲) آمده است:

۴... معنی گیتی خرید آنست که در گیتی آن گیتی خریده باشد ... ۱۰- و گیتی خرید یشتن این نیز نفع و سود است که چون ازین جهان بیرون شوند و به سرچینود پول رسند، اگرچه بسیار گناهها کرده باشد، مینوگاهان مانند دیواری شود بزرگی چندان که گیتی و درمیان چینود پول بایستند. روان آن‌کس را به دوزخ و دست از آهرمن، دیوان نگذارد و ز پیش ایزد شفاعت کند و آیفیت خواهش خواهد تا همان جایگاه به سرچینود پول او را بدان گناهی که کرده باشد پادافرا بدهند و به دوزخ نبرند ...

– نیز صد درنثر (در ۵):

۳... و در دین پیداست که اگرچه بسیار کار کرفته کرده باشند به گروثمان نتوانند رسیدن مگر آن‌گاه که نوزود کرده یا گیتی خرید یشته باشند ۴- و هیچ حال اگر به دست خویش نتوانند

کردن، ببايد فرمودن پس ناچار می‌بايد که گیتی خرید بيزند هم‌چنان بود که به‌دست خود یشته باشند.

— و شایست نشایست (فصل ۱۲، بند ۳۰):

یکی این‌که مردی چون یشت کرده باشد ورنش نکرده باشد، بشیار واجب است برای زن یشت کردن یا گیتی خرید فرمودن، تا چنان‌که در گیتی، ایدون نیز درمینو، بیشتر به‌هم نزدیک باشد.

۶— درباره لزوم یزش هرمزد و سودی که از آن به یزش کنندگان می‌رسد در صد در بندهش (در ۵۰ آمده است):

... ۴— و این یزش کردن یک نیمه ستایش اورمزد امشاسفندست و یک نیمه آفرین برخویش و خان و مال خویش ۵— و آن همه به‌دینان و بسته کشتیان گیتی می‌کنند و آب و آتش و زمین و رستنها و گوسفند و همه چیزها آفرین می‌کنند تا کل عالم بر انسان روانتر بود ۳— و اگر شرح یزش و سود بنویسم قصه دراز شود ۷— پس بدین سبب می‌بايد که مردم یزش فرمایند تا بدین گیتی مینوان آب و آتش و زمین و دیگر چیزها و آن روان از دست آهرمن، دیوان نگاه دارند و شفاعت خواه آن باشند.

۷— در صد درنثر (در ۲۲) درزمینه شفاعت و کمک به موبدان آمده است:

۱— این‌که جادنگویی کردن مانند آنست که کسی یزش یزدان می‌کند ۲— پس واجب بود که پیوسته به جهت موبدان و دستوران و ارزانیان جادنگویی کنند ۳— چه در زنده‌داوخت گوید که کسی که جادنگویی کند و از بهر ایشان چیزی از مردم فراز گیرد و به‌ایشان رساند بی‌خیانت، چنان باشد که از مال خویشتن بدو داده باشد ۴— و مینوان از آن برحساب به وی گیرند هم‌چنان آن‌کس که داده بود اورا نیز هم‌چندان گرفته حساب کنند.

۱— درباره آتش بهرام، توصیف مشابهی در صد درنثر (در ۳۹) آمده است:

۱- این‌که آتش بهرام را که در شهری یا در دهی نهاده باشند نیکو باید داشتن ۲- و به شب یکبار برباید افروختن و به روز دوبار ۳- چه اندر دین پیداست که اگر آتش بهرام نبودی هیچ‌کس از شهری به شهری نتوانستندی شدن زیرا که از خوره آتش بهرام است که در راهها کس برکس زیادتی نتواند کردن...

۲- اهلیشونگ (اوستا: aši.vanguhi-) درپهلوی به صورتهای
 aršišwang , ahlišwang , ahrišwang
 آمده است. «اشی» یا «ارد»، ایزد ثروت و پاداش است در بند هش (ص ۳۱ س ۱۱) درباره ارتباط ارد با آتش آمده است:
 ... و ارد ودین را خانه در آتش است.

۳- «رسیدن بیکها» در ترجمه: bayaspānān rasišn (متن:
 و نند یکی از ثوابت و برابر «نسر واقع» در نجوم ایرانی و «سعد ذابح» در سغدی است. این ستاره بنابر متنهای پهلوی سپهبد مغرب است و از سیارات بهرام (= مریخ) در برابر او قرار دارد. در این باره نک: گاه شماری در ایران قدیم، صفحات ۳۳۰ تا ۳۳۵ و زیرنویس مربوط به آن.

شاید بیکها راه خود را به وسیله این ستاره درخشان پیدا می‌کردند چه در مینوی خرد (پرسش ۴۸ بند ۱۲ تا ۱۴) درباره ستاره و نند آمده است:
 ... و ستاره و نند درگذرها و درهای البرز گمارده شده است.

۱۳- جایی که دیوان و پریان و دروجان از آن دروگر می‌گذرند. ۱۴-
 تا راه و گذر خورشید و ماه و ستارگان را نتوانند ببرند و بشکنند.
 ۴- آدروگ: ādarōg/ādurōg به آتشیهای مرتبه پایین آتش آدروگ گفته می‌شود. این آتشیها در جاهای گوناگون و نیز در آتشکده‌ها نشانده می‌شوند. بویس (BSOAS. 31. pp. 52-68) معتقد است که آتش آدروگ ساسانی، همان آتش دادگام دوران بعداست و آتش دادگاه، کوتاه شده
 ādurōg ī pad dādgāh است.

۵- صد در بندهش (در ۱۷) درباره افروختن آتش و سودی که از این کار حاصل می‌شود اشاره مشروحتری دارد:

زراتشت اسفندتمان از دادار اورمزد پرسید که از آن بهتر چه

باشد که در خانه بکند به وهان دهند یا به آتشگاه و آتش در آن جای نهند ۲- اورمزد گفت که آن بهتر باشد که به آتشگاه دهند . ۳- چه آتش ورهرام اندردین گوید که هرجای که بهدینان بسته کشتیان نشینند باید که آتش ورهرام اندر آن شهر و جایگاه باشد ۴- چه آتش ورهرام همچون پاسبانی است که آن جایگاه از همه آفتها و بلاها نگاه می‌دارد ۵- حتی زراتشت اسفندتمان را گفت پیوسته که در آن کوش و جهد کن به آتش ورهرام را تا بنشانی و عمه وقت از پیش تو می‌سوزد ۶- چه اگر آتش به شب بی‌فروزی خاصه نیم شب نصد و نود و نه هزار دیو و درج بمیرند و از بدی در جهان باز ایستند ۷- و چون بوی بر آتش نهند و باد بوی آن می‌برد تا آنجا که آن بوی برسد هزار بار هزار دیو و درج نیست نباشند و کم شوند و چندان جادو، دیو و پری ۸- و آتش که در خانه باشد، به نیمه شب برافروزند، هزار دیو نیست شوند و دو چندان جادو و پری.

۶- اسپنجروش/اسپنجفر: spanjašr/spanjarōš دیوی است که در ایرها مسکن دارد و ایزدان را از بارانیدن باران بر زمین باز می‌دارد . در بندعش (ص ۱۵۹ س ۱-۲) آمده است:

پوش دیو و اسپنجروش دیو آنان اند که با <ایزدان> باران‌ساز در جنگ ایستند.

۷- نام پنج نوع آتش بنابر یسنا، یسنای پهلوی، بندعش، روایات فارسی (داراب هردیاری)، شایست نشایست و گزیده‌های زادسپرم به‌ترتیب زیر است:

روایت فارسی - ج ۱ ص ۲۲	تألیف شابک اصل ۱	گروه‌های زادسپرم اصل ۲	بندعش ص ۱۵۹	یسنا و پهلوی ص ۱۹۲	سایه‌های ۱۲	شماره
مزدیسنه	افروسی	افروسی	مزدیسنه	شندیسده	سوزی سده	۱
وهرمیسنا	به فرمیسار	به فرمیسار	وهرمیسنا	به فرمیسار	وهرمیسار	۲
افرواخشید	افرواخشید	افرواخشید	افرواخشید	افرواخشید	افرواخشید	۳
واخشید	واخشید	واخشید	واخشید	واخشید	واخشید	۴
اسپنج	اسپنج	اسپنج	اسپنج	اسپنج	اسپنج	۵

۱- آتشی که در جهان است .

- ۲- آتشی که در انسان و حیوان قرار دارد. (تلمیح به آتش در انسان و حیوان)
- ۳- آتشی که در آب و گیاه است. (تلمیح به آتش در آب و گیاه)
- ۴- آتشی که در ابر است و دیو اسپنجروش را می‌زند. (تلمیح به آتش در ابر)
- ۵- آتشی که به شکل مینوی در گرودمان نزد هرمزد است. (تلمیح به آتش در گرودمان)
- چنان‌که از ترتیب این پنج نوع آتش در جدول برمی‌آید، در متن زادسپرم و شایست نشایست جای آتش شماره یک و پنج عوض شده است. در بند هش و روایات فارسی جای این دو آتش حفظ شده اما تعریف آتش شماره یک و پنج با یکدیگر عوض شده است. در روایت (صفحات ۵۹-۵۸). از این پنج آتش بدون ذکر نام، سخن گفته شده است و ترتیب و توضیح آتشها با زادسپرم و شایست نشایست همخوانی دارد. در روایات فارسی از آتش ششمی به نام «آذر نیرو-سنگه» نام برده می‌شود که در نسل پادشاهان است. (تلمیح به آتش ششمی)
- ۸- «بیالایند» در ترجمه: ālāyēnd (متن: ۲۲ و ۲۳)، به سلسله پادشاهان (تلمیح به سلسله پادشاهان)
- تصحیح شد).

- ۹- «آزمایش ایزدی» در ترجمه: war passāxt برای آگاهی از گونه‌های ور و شیوه اجرای آنها نک: دینهای ایران باستان، صفحات ۶۵، ۳۳۲ و ۳۵۸
- ۱۰- صد دربند هشت (در ۵۴) شرح خودداری آتش از آمدن به جهان را چنین بیان می‌کند:

۱- آنچه در آتش داشتن پرسیدند بدانند که چون دادار اورمزد این گیتی فرستاد سه چیز گفتند ما به گیتی نشویم ۲- یکی مردم و آتش و یکی گوسفند ... اردیبهشت امشاسفند برپای ایستاد و گفت ای ایزد توان کردار من بدان گیتی نشوم ۱۲- چه سر هزار زراتشت اسفندمان مرا خوار دارند و کار بفرمایند و به جای بگذارند تا بمیرم و چیزهای پلید بر من نهند تا آن را بسوزم ۱۳- و زن دشمنان بر سر من نشینند و بر سر من موی به شانه کنند و موی در من افتد ۱۴- و مرا ناچار باید سوختن و خیر در من افکند و آب بر من یزند و عیزم تر بر من سوزند و باد بدین (= به دهن) در من دمند و چیزهایی باشد نسا و ریمنی در من نهند تا بسوزم و غذا و خورش

من آن باشد ۱۵- ای دادار اورمزد من به گیتی نشوم ۱۶- چرا مرا
آن سخت‌تر بود که گویند آتش جادست (=جمادست) و نیک و بد
نداند ۱۷- و هرچه خواهند می‌کنند. ندانند که فریشته برمن موکل
است ...

۱۱- «آذرفرنبغ»، «آذرگشنسب» و «آذربرزین‌مهر»، پاسبانی از جهان و جهانیان
را برعهده دارند و هریک متعلق به یک طبقه اجتماع هستند. آذرفرنبغ به
طبقه موبدان، آذرگشنسب به ارتشتاران و آذربرزین مهر به کشاورزان تعلق دارد.
در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۰، بند ۸۴) آمده است:

او (=هرمزد) در آغاز آفرینش، همه زمین را به پاسبانی به‌ورجاوند
آذرفرنبغ و تکاور آذرگشنسب و پرسود آذربرزین مهر <که> چون
آسرون و ارتشتار و واستریوش‌اند، سپرد.

درباره جایگاه این آتشها در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳، بند ۸۵) آمده
است:

آذر فرنبغ به فرمند کوه، برخوارزم گاه گرفت و آذرگشنسب
به اسفوندکوه، که بر آذربایجان است و آذربرزین مهر بر گریوه
ریوند، که بر پشته <گشتاسبان> است.

همین مضمون در روایت (فصل ۴۷، بندهای ۳۱ تا ۳۵) نیز آمده است.
روایات فارسی داراب هرمزیار (ج ۱، ص ۷۲) نیز جایگاه این سه آتش را
ذکر می‌کند:

... دیگر آن‌که آذرگشنسب سپهدار ایرانست در اسفوندکوه،
آن آتش که یاری کیخسرو کرد وقتی که دژ بهمن گرفت. و آذرخور-
داد بر خرداست و بر دستوران است و در ملک هندوستان بر کوه
کسانکوه و آذر برزین مهر بر کشاورزان است در کوه ریوند، دشت
وشتاسبان. و این هرسه بی‌هیزم می‌سوزند و از آب بیم نمی‌دارند.
چنان‌که مشاهده می‌شود، روایات فارسی به جای آذرفرنبغ، آذرخورداد
را آورده است و جای آن را در هندوستان ذکر می‌کند.

۱۲- چهار واژه خانه، ده، استان و کشور در ترجمه: mān (اوستا):

wis⁴(nmāna- (اوستا: -vis) zand (اوستا: -zantu) و deh (اوستا: dahyu-) آمده‌اند. ایرانیان باستان این چهار اصطلاح را برای نشان دادن تقسیمات کشوری به‌کار می‌بردند. برای آگاهی بیشتر نک: دینهای ایران باستان، صفحات ۵۴ تا ۵۸ و ۸۹.

۱۳- «برگزیده شده برای سوختن» در ترجمه: pad rōšnīh-nigerīd (اوستا: raočas.pairišta) این اصطلاح در یسنای پهلوی (های ۶۲، بند ۱۰) و ویسپرد (کرده ۱۸، بند ۲۷) آمده است.

۱۴- درباره آمدن آتش به گیتی و گله‌ای که از هرمزد درباره بدرفتاری مردم باخود می‌کند در صد در بندعش (در ۱۸) آمده است:

۱- و چون ایزد تعالی این همه عالم بیافرید آتش به جهان نمی‌آمد و گفت به جهان نروم و گفت به سبب آنکه چون هزار سال از روزگار زراتشت اسفنتمان، انوشه روان باد، بگذرد مردم، پاک از دین دست بازدارند و مرا خوار دارند و هرچه زراتشت اسفنتمان درحق من نگاه داشتی و فرموده باشد به جای بگذارند و زن دشمنان بر سرمن نشینند و دست نداشتی پلیدیها برمن کند و باد به دهن در من دمند و خیر درمن افکنند و ریمن و پلید به من سوزند و دیگ و نان به من پزند و بگذارند تا بمیرم و گویند او هیچ چیز نداند و جمادست و ندانند که فرشته برمن موکل کرده است و هرچه با من کرده باشند و هرخوااری که با من بتوانند کردن بکنند ۲- ای دادار اورمزد مرا به جهان مفرست، همین جایگاه بگذار که تا هم‌چون ماه و خورشید بر آسمان روشن می‌کنم و جهان روشن می‌دارم ۳- پس ایزد تعالی گفت که اگر ترا به جهان نفرستم آن جهان خلاق بی‌توانند بودن ولیکن پادشاهی در بهشت به تو دادم هرکه ترا نیکو ندارد و این خوااری که گفتی با تو کند تو او را در بهشت مگذار و اگر امشاسفندان از وی خشنود باشند و از بهر وی شفاعت کنند تا تو از وی خشنود نشوی من از وی خشنود نشوم ۴- چون آتش این سخن بشنید خرم شد و بدین جهان آمد و هرکه او را نیکو ندارد

ممکن نیست به بهشت بتواند رسیدن : *ādurōg ī ātaxš ī be čīnēdbē ō ādurōg ī ātaxš* (در ۷۹).
 ۱۵- متن: *kē ātaxš ī be čīnēdbē ō ādurōg ī ātaxš ī wrahrān barēd,.....*

که بدین شکل کامل شد :
kē ātaxš ī be čīnēd be ō ādurōg ud az ādurōg be ō ātaxš ī wrahrān barēd,.....

واژه‌ای که *ādurōg* آوانویسی شده است در متن *سم‌الم‌وا*
 املاء شده است. شاید بتوان آن را به *سم‌مراهر* (*ādišt* = آتشگاه) تصحیح کرد. در این صورت معنی عبارت چنین خواهد بود:
 ... کسی که آتش بجیند و به آتشگاه آتش بهرام برد...

۱۶- «به سهو» (پهلوی: *pad sūdagīh*) و «به عمد» (پهلوی: *pad nigeriš*) این دو اصطلاح معادل‌های دیگری نیز در نوشته‌های پهلوی دارد. در یسنای پهلوی (های ۱، بند ۲۱) مترادف *pad-adošišnīh* (اوستا- *azaoša*) و *pad došišn* (اوستا- *zaoša*) (در های ۱۹، بند ۵) *be sūdagīh* (اوستا- *aipišuta*) و *abe-sūdagīh* (اوستا: *anaipišuta*) آمده است. برای آگاهی بیشتر نک: KMV. pp. 126-131.

۱۷- در این باره در صد در بندهش (در ۱۹) آمده است:

۱- اندر دین گوید که هرکه آتش از خانه بجیند و به آتش‌گاه برزد شصت استیر گرفته باشد ۲- اگر بگذارند بمیرد هشتاد استیر گناه باشد ۳- و آتش وره‌رام که بگذارند تا بمیرد و اگر قصد و بی‌قصد اثر صد هزار گرفته کرده باشد آن‌کس را مرگ‌رزان و دوزخی بود.

۱۸- نک: یادداشت شماره ۱ فصل ۱۷ همین کتاب.
 ۱۹- نک مقاله «در باره عبارتی از داستان گرشاسب» فرهنگ، کتاب اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پاییز ۱۳۶۶.

۲۰- «نمد»: متن: *namad* (اوستا- *namata*).
 نک: نیپرگ (MP.V.2, p.135).

این عبارت در صد دربندهش (در ۲۰) که تمامی داستان گرشاسب را آورده، نیامده است.

۲۱- گندرو: *gandarw* (اوستا: *gandarwa-* نام دیوی است که با صفت زرین پاشنه (یشت ۵ بند ۳۸) و آبری (یشت ۱۵ بند ۲۸) آمده است. در مینوی خرد (پرسش ۲۶ بند ۴۹) آمده است:

از سام این سود بود که مار شاخدار و گرگ کبود که پشن نیز خوانند و دیو آبی گندرو... را بکشت.

برای آگاهی بیشتر نک: IPN.153

۲۲- آخروگ: *āxrurag* (اوستا: *-āxrura*) در آبان یشت (بند ۱۳۷) فروهر او ستوده می‌شود. نیز نک: IPN.76

۲۳- صد دربندهش (در ۲۰) راهدارانی را که به دست گرشاسب کشته شده‌اند، چنین وصف می‌کند:

... که من هفت راهدار بکشته‌ام هر یک به بالای چندان، که مردم در ایشان نگاه می‌کردند پنداشتند که آفتاب و ماهتاب زیر کش ایشان بمی‌گذرد و دریای محیط ایشان را تا زانو بود...

۲۴- «برهوا کرد» در ترجمه *pērāwanīhīd kard* متن: ۱۳۲/۱۱ برهوا و ام... نک: نیبرگ (MP.V.2, p.160)

- صد دربندهش (در ۲۰) مطلب را چنین بیان می‌کند:

... و چنان سخت بیامد که هرکوهی که در راه بود هامون بکرد و همه دار و درخت از بیخ بکند و درپیش گرفت و رفت...

۲۵- گوشورون: *gōšorōn* (اوستا: *gauš.urvan-*) به معنی «روان گاو» و همان گاو یکتا آفریده است که در یسن ۲۹ از بدکرداری و ستم دیو خشم زبان به شکوه می‌گشاید و از عزمزد درخواست شبانگری نیکو می‌کند. در اوستای جدید او نگهبان رمه و گله است و پرورش جهان را برعهده دارد.

۲۶- جاماسب: *jamāsp* (اوستا: *jamāspa-*) از خانواده «هوگو»، دومین ایمان آورنده به دین، برادر فروشستر، وزیر گشتاسب و دارای لقب بیدخش بوده است. در فروردین یشت (بند ۱۰۳) فروهرش ستوده می‌شود. گزیده‌های

زادسپرم (فصل ۲۵) اورا پس از زردشت، موبدان موبد می‌داند. نیز نک:

IPN. 196

۲۷- داستان گرشاسب با مختصر تغییری در صد در بندهش (در ۲۰) نیز آمده است. نیبرگ متن روایت را MP.V. 1, pp. 31-35 و آوانویسی کرده و آوانویسی و ترجمه‌ای از آن را در Acta Iranica 17 داده است. کوتاه شده این داستان در دینکرد (مدن صفحه ۸۰۳-۸۰۲) آمده است.

۲۸- سپندمینو *spanāg mēnōg* و *spantō.mainyu* (سپندمینو) به معنی مینوی مقدس است که برترین جلوه‌هرمزد است. نیبرگ (دینهای ایران باستان، ص ۱۰۳) معنی فراتر از «روح و روان» برای مینو قائل است و آن را با مینو در ریگ ودا می‌سنجد که از یک سو به معنی «حرکت اندیشه در یک جهت معین»، قصد و آهنگ» است و از سوی دیگر «خشم» نیز معنی می‌دهد. او سپندمینو را مینوی خوب و اثربخش که سرشار از نیروی خدایی مثبت است، می‌داند و معنی دیگر مینو، «خشم» را با *aka=* «ستم و ویرانی») مربوط می‌داند. برای آگاهی بیشتر نک: مأخذ بالا.

۲۹- صد در بندهش (در ۲۱) درباره ارزش مرد اشو و آتش بهرام می‌گوید:

۱- و در دین مازدیسنان پیداست که دادار اورمزد گفت دو چیز است که قیمت و ارج نشاید گفتن یکی مرد اشو و آتش وهرام ۲- چه اگر قیمت این دو چیز به عالم و هرچه اندر عالم برابر ارزانیان بار کنند، هم تمام نباشد.

۱۹

۱- در وندیداد (فرگرد ۸، بند ۱۰) آمده است:

باید <جسد> کدخدا و کدبانوی خانه را از سوراخ و دیگران را از در، بیرون برد. سوراخ را باید آن اندازه باز کرد تا برای بیرون بردن <جسد> مناسب باشد.

۲۰

۱- سخن گفتن در حال غذا خوردن (پهلوی *drāyān jōyišnīh*) از گناهان

بزرگ بشمار می‌رفته است. دادستان دینی (پرسش ۳۹، بندهای ۱۰ تا ۱۵) سبب نهی این عمل را بیان می‌کند:

هنگامی که خوراک در دهان است <اگر> سخنی گفته‌شود، آن‌گونه ستایش <که> پیش و پس از خوردن، گفتن <آن> رسم است، از اندام خویش برده باشد ۱۱- هر یک اندام را یک کار است، اما دوکار مهم به دهان مربوط است که گفتن و خوردن است که همراهی آن دو خلاف است. ۱۲- چه به هنگام گفتن آن‌چه به اندرون تعلق دارد با جان به بیرون می‌پیوندد (=ارتباط می‌یابد). به هنگام خوردن، آن خوراک بیرونی، برای زندگی بیشتر جان، به اندرون می‌رسد. ۱۳- <چونان> که پیشینیان گفتند که یک کار را به دو کارگر فرمودن عاقلانه‌تر است تا دو کار را <به یک کارگر>. ۱۴- پس هنگام خوردن از گفتن و هنگام گفتن از خوردن آسودگی باید داد. آن دوکار را از یکدیگر جدا داشتن آیین <درست> است.

۲- «آبله»، پهلوی: سَهلوا: ābilag

۲۱

۱- واژه‌ای که با نشان سؤال آمده است، در متن: ابله است.

۲- «تشتک بر» در ترجمه: taštagwar (متن: سَستگوار، MR₁) جزء دوم را به صورت سَست و س (داده‌اند. به سَست و سَست تصحیح شد).

۳- «گل آبی» در ترجمه: gilābīg (متن: سَلس سوا به سَلس سوا)

(تصحیح شد). در مورد گل آبی در بندهش (ص ۸۹ س ۵) آمده است:

gilābīg kē āb ud zamīg har dō zīwēd.

گل آبی که در آب و زمین، هردو زید.

۴- درصد درنثر (در ۴۳) درباره کرفه کشتن حشرات موزی آمده است:

۱- این که تخشش باید کردن بکشتن خرفستران و حشرات

زمین، چه در دین کرفه عظیم نهاده است. ۲- خاصه این پنج چیز

است یکی وزغی که در آب باشد ، دوم مار و کژدم ، سیوم مرجش (= مکس) که می‌پرد ، چهارم مورچه و پنجم موش ۳- پس هرگاه وزغ از آب برآورند و خشک کنند، بعد از آن بکشندش هزار و دویست درم سنگ کرفه باشد ۴- و هرگاه که ماری بکشند و اوستا که آن را هست بخوانند همچنان بود که آشموغ را بکشته باشد . ۵- و هرکس مرجشی بکشد چندان کرفه بود که کسی ده روز باز می‌خواند ۶- در دام اهرن هیچ چیز زیانکارتر ازین نیست چه اگر به هوا بریزد پشه شود و اگر در خاک میزد کرم شود و اگر در آب میزد زرد شود و اگر در گوشت گفتار میزد مار شود و اگر در سرگین میزد خزندگان شود ۷- هرکه مورچه دانه‌کش بکشد چندان کرفه بود که کسی هورزد یشتی بخواند ۸- و هرکه خراستربسیار کشد چندان کرفه بود که هیربدی یزش یزدان می‌کند، هردو کرفه یکسانند ۹- هرکه موش بکشد چندان کرفه بود که چهار شیر بکشته باشند. ۱۰- پس بر همه کس فریزوانست به خراسترکشتن جهد کردن.

۱- صد دربندهش (در ۲۳) درباره کرفه کشتن شیر و گرگ و پلنگ آورده است:

... ۶- اگر شیری یا گرگی یا پلنگی مانند این ددی بکشند چندان گناه که او خواست کردن و بعد از آن نکند و هم کرفه آن کسی را باشد که از آن ددان یکی بکشند ...

۵- درباره مارپردار در بندهش (ص ۱۲۱ س ۷) آمده است:

درباره مور پیداست که اگر سیصد سال آشیان او را خراب نکنند مارپردار شود .

۶- صد درنثر (در ۸۶) نیز کشتن سگ آبی را گناه بزرگ می‌شمارد:

۱- این که سگ آبی نشاید کشتن و اگر جایی ببینند بر باید گرفتن و به آب روان بردن ۲- چه در زند جدیوداد آن را گناه عظیم فرموده است و هرکسی که سگ آبی بکشد تخمدانش نماند.

۱- همین تمثیل با مختصر تغییری در عبارات ، در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۴) نیز آمده است :

من که هرزدم هنگامی که به زمین، گیاه، روشنی و باد باز
نگرم به دانش روشن بدانم، یکی را از دیگری بازشناسم . زیرا
به وسیله دانش کامل و روشن اندیشی یکی را از دیگری چنان
بگزینم که اگر شیر مادگان زمین آمیخته با یکدیگر در یک جوی
جاری شوند این‌که شیر کدام ماده من است، آن‌گونه شناسم که
مردی را سی اسب باشد و هریک را جامی که نشانی بر آن است
<تا بداند> که از کدام اسب است. هنگامی که شیر دوخته شد
<و> آن سی جام باهم ایستادند (=کنار هم گذاشته شدند)
آن‌گاه که بخواهد بداند ، هر جامی را که برگیرد نشان جام را
بشناسد <و بداند> که <شیر> کدام اسب من است .

۲- اطلاق «روغن بهاری» بر خوراک روان پرهیزکاران در بهشت، سببی
دارد که در دادستان دینی (پرسش ۳۰) بدان اشاره شده است:

... و برای نمایش به مردم گیتی ، نامش روغن بهاری است و
۱۳- سبب آن نام این است که گفته شده است که در جهان مادی
بهترین خوراک فرآورده گوسفندان است. در میان فرآورده گوسفندان،
برای خوردن شیر و از شیر، روغن و از روغن آن‌چه به نیکی ستوده
شده (= روغن بهاری) است که در ماه دوم سال که مهر در اختر
گاو است، بسازند . چون نام این ماه در دین «زرمه» خوانده شود.
این نام معرف و نشان دهنده این است که نمونه مادی آن <خوراک
بهشتی> ، بهترین خوراک در گیتی است.

۳- «از دود پوسیده است» در ترجمه padūd pūd ēstēd (متن) :

۱۱۴ ۳۱۴ ۳۲ ۱۱۴ به ۳۱۴ ۳۲ ۱۱۴ تصحیح شد.

۴- در متن پس از ۳۱۴ ۳۲ ۱۱۴ (duš-kunišn=بکردار) ۱۱۴ آمده

سگ و کلاغ و روباه و دیگر حیوان آن تن را بخورند او را چنان سخت دشوار باشد و درد کند و فریاد و بانگ بردارد ۳- گوید اگر هربدی که در عالم است من کرده بودمی بیش ازین رنج و عقوبت نبود و به من نرسیدی ۴- و روان بانگ به تن می‌کند گوید ای ناجوانمرد که توئی تا مرادان (= مردمان) کار و کرفه طلب می‌کردند تو مال و خواسته طلب می‌کردی تا آن مال و خواسته پسران و دختران و خویشاوندان بخورند و برگرفتند و هیچ کرفه از بهر من که روانم نکردی و هیچ چیز به نیندوختی کاین جا به فریاد من رسد ۵- اکنون خویشان هیچ کار و کرفه از بهر ما نمی‌کنند و مال و رنج تو بردی و بنهادی اکنون بر افسوس می‌خورند و درونی از بهر ما نمی‌یزند از بهر کردار تو در عذاب و بلایها خواهم ماند ۶- و درین جایگاه سگ و کلاغ و روباه می‌خورند و پاره پاره می‌کنند ۷- این خواسته که تو چندی سال رنج بردی هیچ به فریاد ما نمی‌رسد ۸- و این سخن بگوید و زاری کند و از آن جایگاه بشود:

۲۵

۱- فرشگرد: frašagird (اوستا: frašō.karātay) بارتلمه این اصطلاح را "تازه ونو و کامل کردن جهان" معنی کرده است. نیبرگ (دینهای ایران باستان ص ۲۸۲) frašō.kara را یکی از سه صفت ایزد بهرام دانسته و «درخشان کننده» معنی می‌کند بدین ترتیب شاید بتوان جزء اول ترکیب را با frašmī- اوستا که گرشویچ (AHM.p. 233) آن را «درخشان و نورانی» معنی می‌کند، مربوط دانست. دراین صورت فرشگرد «درخشان کردن جهان» معنی می‌دهد.

— صد دربندش (در ۲۵) درباره آسان گذشتن زمان برنیکان تا هنگام فرشگرد آورده است:

۱- نیکی کردن چنین قیمتی است و ارجمند که زراشت

اسفنتمان انوشروان باد از دادار اورمزد پرسید که تا قیامت و رستاخیز چند مانده است ۲- گفت سه هزار سال ۳- زراتشت ، انوشروان باد، بگریست گفت ای دادار وه افزونی هنوز دیگر مانده است و چندین گاه مارا پی تن می‌باید بودن ۴- دادار اورمزد گفت ای زراتشت اسفنتمان تو این سه هزار سال بر چشم تو عظیم است تو برو و دین به مازدیسنان رواکن و نیکی اندوز و روان خود اشوبکن و به بهشت ارزانی بکن چه روان اشوبکن که به بهشت رسد ۵- این سه هزار سال بر چشم ایشان چنان باشد و خوار و سبک چنان‌که دختر هشتده ساله پاک نیکو روی و پسر بیست ساله پاکیزه نیکو روی که هر دو یکدیگر را دوست دارند و یک چندی در آرزوی یکدیگر باشند و پس یک شبی بهم رسند جایگاهی بی‌ترس و بیم ۶- و آن مرد و زن را باید که شب دراز باشد و بر چشم ایشان آن شب کوتاه باشد ۷- روان اشوان اندر گروثمان همچنان بود ۸- هرگز او را نباید که رستاخیز باشد از خوشی و آسانی وی را آن‌جا باشد ۹- و چون رستاخیز باشد بر چشم اوی سبکتر بود و گویند این‌سه هزار سال زودتر بگذشت از خوشی و خواری و آسانی بهشت .

۲۶

۱- مطلب با شرح بیشتر در یسن ۱۱ آمده است. برگردان یسن یادشده بنابر متن زند چنین است :

۱- گاو نفرین کند که: «ایدون بی‌فرزند باشی و ایدون بدنامی با تو باشد که مرا به‌عنوان خواسته [به ارزانیان] نبخشی ، پس مرا برای زنان ، پسران (=فرزندان) و مرغان خویش بپروری [که کنار بگذاری]» .

۲- اسب بردار (=سوارکار) را نفرین کند که : «افسارکننده اسبان [کارزاری] نباشی [که تاختن نتوانی] و نه بر تکان (=

اسبان چابک) نشستن، نه تکان را راندن [که تو را توان بازداشتن
آنها مباد] که با زور من نخواهی [کار دادستان] که بسیاری برای
دیدار آمده‌اند و بسیار مرد آزموده برای ستیز و کارزار، که تو را
توان کشتن آنها مباد.»

۳- هوم خورنده را نفرین کند [که باید او را بخورد و نخورد]
که: «ایدون بی‌فرزند باشی و ایدون بدنامی باتو باشد که مرا از
فشرده شدن بازداري [که مرا در یزش مورد استفاده قرار ندهی]...»
۴- ... پدرن [همیشه] آن سور را برای من قسمت کرد،
هرمزد اشو، آرواره بازبان و چشم چپ.

۵- کسی که از سورمن زید، یا آن را بشکند یا بدزد، که
هرمزد اشو به من داد: آرواره بازبان و چشم چپ، ۶- پسر در خانه
اوزاده نشود، نه آسرون (= موبد) و نه ارتشتار (= سپاهی) و نه واستر-
یوش (= کشاورز). چه در آن خانه زاده شود کاهنده آفرینش [که
آفرینش هرمزد را بکاهد]، فاسد کننده [که امور را تباه کند]،
همه‌کاره [که امور بسیاری را آغاز کند و یکی را به فرجام نیاورد].
۷- ... مبادا که هوم تو را ببندد، آن گونه که تور افراسیاب
را به میان یک سوم این زمین بست ...

در این جا در برابر سه طبقه هرمزدی آسرون، ارتشتار و واستریوش، از سه
طبقه اهریمنی کاهنده آفرینش (اوستا-dahaka فاسد کننده (اوستا: mūraka)
و همه‌کاره (اوستا-pouru.sara نام برده می‌شود که با متن روایت
همانگی دارد.

- در شایست نشایست، فصل ۱۲، که از تقسیم گوشودا صحبت می‌شود،
زبان و آرواره و چشم چپ به ایزدهوم اختصاص دارد.
- نیز نک: صد دربند هش (در ۲۶).

کره زمین را به هفت اقلیم (=کشور) تقسیم می‌کند که بزرگترین آن خونیره نام دارد که خود به‌تنهایی برابر شش اقلیم دیگر است و به اقلیم میانی معروف است. گرشویچ AHM.p. 176 این واژه را مرکب از xva- و niraθa- می‌گیرد و احتمال می‌دهد که جزء دوم آن با nīrāmīšn فارسی میانه به معنی «لایه و طبقه» مربوط باشد و آن را رویهم «خود بنیان شده»، «بی‌ستون» معنی می‌کند.

۲- «پراهوم» parāhōm مخلوطی از شیرۀ هوم و یک گیاه دیگر (معمولاً انار) با آب است. در مراسم پیسنه دوبار پراهوم تهیه می‌شود و برای پراهوم دوم، حتماً باید از شیر نیز استفاده شود.

۳- «همستگان» hamistagān اغلب متون پهلوی (دینکرد مدن ص ۴۴۱، روایت پهلوی ص ۲۰۶، بندهش ص ۲۰۵) همستگان را جایی در ستاره پایه می‌دانند و آن را مکان مردمانی می‌انگارند که میزان گناه و ثوابشان برابر است. دادستان دینی در پرسش ۳۲ از همستگان گناهکاران نام می‌برد و آن را نخستین طبقه از سه طبقه دوزخ می‌شمارد:

۱- سی و دوم پرسش آن پرسید که دوزخ به‌کدام سو و کدام زمین و چگونه است؟

۲- پاسخ این‌که جای روان گناهکاران پس از فرومردن تن به سه مرز است. ۳- یکی که همستگان گناهکاران خوانده شود و به‌بدی بیشتر و زیاده‌تر از نیکی آمیخته است و جای سهمگین و تاریک و گنده و بمباریدی است.

و در پرسش ۱۹ (بندهش) به همستگان پرهیزکاران اشاره می‌کند. ... و روان پرهیزکاران به بلندی از پل بگذرد. اگر همستگانی <باشد> تا بدانجا <رود> که او را گاه است.

برای آگاهی از اشتقاق لغوی واژه همستگان نک: مقاله.

Avestisch hamamyāsaiite und pahlavi hmystk'n',

۴- دعای اشم وهو از دعا‌های باارزش و ارجمند دین زردشتی است. میزان ثوابی که از خواندن این نماز حاصل می‌شود، برحسب موقعیت تفاوت می‌کند. صد درنفر (در ۸۰) نیز به این اختلاف اشاره می‌کند.

۱- این‌که وقتیست که یک اشم وهو بخوانی کرفه او ده
چندان بود ۲- وقتیست که یک اشم وهو بخوانی کرفه او صد
چندان بود ۳- وقت بود که یک اشم وهو بخوانی کرفه او چند
هزار بود ۴- وقت بود که یک اشم وهو بخوانی کرفه او چند ده
هزار بود ۵- وقتیست که یک اشم وهو بخوانی کرفه او چندانست
که قیمت این جهان ۶- اما آن اشم وهو که ارزش چند ده است
آنست که چون نان خورند بگویند ۷- و آن‌که ارزش چند صد است
که بعد از آن خوردن بخوانند ۸- و آن‌که ارزش یک‌هزار است آنست
که از خفتن از پهلوی در پهلوی گردی و درست بخوانی ۹- آن‌که ارزش
ده هزار است آنست که چون از خواب برخیزی و بخوانی ۱۰- و
آن‌که ارزش قیمت این جهانست آنست که در وقت جان‌کندن بخوانند
چه اگر خویشتن نتواند خواندن دوستان و خویشاوندان در دهن او
دهند ۱۱- چه اگر دوزخی بود همستگانی شود و اگر همستگانی
بود بهشتی شود و اگر بهشتی بود گروثمانی شود.
- نیزنک: صد در بند عش (در ۲۷).

۲۸

۱- استویپاد/استویداد: astwīdād/astwīhād «جداکننده استخوان»،
دیو مرگ است و با «وایید» یکی گرفته شده است. او به کمک ویرزش دیو و
دیو خشم روان مردگان را تا پل چینود همراهی می‌کند و روان گناهکاران را از
آن‌جا به دوزخ می‌کشاند.
۲- در صد در بند عش (در ۳۸) درباره به تأخیر نیفکندن کار ثواب و به موقع
انجام دادن آن آمده است:

۱- که این سخن در دین پیداست که دادار اورمزد زراشت را
گفت که هرکار و کرفه که خراهی کردن باز فردا می‌فگن و اندر آن
کوش که اندر وقت بکنی و اندیشه مکن که بعد ازین بکنم ۲- چه

باشد که روزگار ترا بنگذارد که آن کرفه بکنی به مینوان پادافرا
باشد بگویند که کرفه در دل داشتی در ساعت چرا نکردی و به
جایگاه بگذاشتی ۳- پس ترا پشیمانی سود ندارد .

۳- از بررسی متون (روایت فصلهای ۲۸ و ۴۲، وندیداد فرگرد ۷ بند ۴۱ و
شایست نشایست فصل ۸ بند ۳) چنین نتیجه می‌شود که الف - میزان دارایی
افراد در جامعه مشخص بوده است و این میزان برحسب موقعیت اجتماعی آنان
میان حداقلی که سیصد استیر است (روایت فصل ۴۲) و حداکثری که سه هزار
استیر است (روایت فصل ۲۸) در نوسان است. ب- به جز موبدان
که می‌توانستند تا سه هزار استیر داشته باشند (وندیداد
۷/۴۱)، دیگران می‌بایست مازاد بر سیصد استیر را به خیرات بدهند و اگر
چنین نمی‌کردند، اجازه نداشتند که دارایی خود را سرمایه کشاورزی و دامداری
قرار دهند (روایت فصل ۴۸). ج- به جز موبدان، کسانی که میزان دارایی آنها به
سیصد استیر نمی‌رسید، مجاز بودند که حداقل زندگی را از راه شکار به دست
آورند (شایست نشایست ۸/۳).

۴- «خواستۀ او را به قصر شاهی بازگردانند (= جزء اموال خالصه کنند)،
در ترجمه: *xwāstag ō šahīgān kunēd* آمده است. این اصطلاح در
اٲوگمډنچا (بند ۵۴) نیز آمده: *xwāstag abāz ō šahīgān nihēnd*.
جاماسب‌آسا (A.p. 37) آن را «خواستۀ به خزانه باز نهند» و عقیفی (اٲوگمډنچا
ص ۱۳) آن را «خواستۀ به شایگان نهند» ترجمه کرده‌اند .

šahīgān به معنی «قصر و کاخ» است و باتوجه به عبارات پیش از آن ،
برگردان یاد شده مناسب‌تر به نظر می‌رسد .

در دینکرد (مدن ۵۱۵) نیز مطلبی شبیه روایت آمده است :

چه دریک روز < اینها > ممکن است بشود که مرد در روز
کارگر سالمی باشد و امیدوار به زنده بودن ، اکنون و دیرزمان .
قبل از شش ساعت بیمار و کاملاً ناامید شود و پیش‌از شب بمیرد
و باشد که روز سوم دیگر زنده نباشد، چون به زمین آمیزد ، خاک
شود .

نیز صد در بندهش (در ۲۸):

۴- ... اندر دین پیداست که دادار اورمزد زراتشت را گفت که به کار گرفته جهد کن و تخشاباش و بر جوانی تندرست اعتماد مباحش و بر مال و خواسته شاد و ستاخ مباحش که مردم تواند بودن که به یک شبانروز به خاک باشد و عمه مال و خواسته نیست شود. ۵- چه تواند بودن که بامداد بامال و خواسته و به نعمت و حشمت باشد چاشتگاه پادشاه بر وی خصم گیرد، اورا بنشانند و نماز پیشین مال و خواسته او غارت کند و نماز دیگر اورا بخواد کشتن و بینداختن تا سگ و کلاغ اورا بخورند و نیم شب همه خاک بوده باشد. ۶- پس بدان چیز که به یک روز و شبان بدین سال (= سان) می شود چه اعتماد برو شاید کردن ۷- باید که رنج بر چیزی نبرند که آن ناچیز شود و هیچ کس رنجی بر وی نتواند نمودن جز کردار بر خویشتن.

۵- مطلب روایت با آن چه در انوگم دنجا (بند ۸۴) آمده است، قابل مقایسه

است:

اسب خاک شود، گاو خاک شود، زر و سیم خاک شود، مرد دلیرکار زاری خاک شود. همه تن مردمان با خاک آمیزد. <تنیا> این یک با خاک نیامیزد: مردی که در گیتی پرهیزکاری را بستاید یا به پرهیزکاران، نیکان چیز دهد.

نیز نک: -AVN. p. 101

۱- واژه ای که «پدرزن» ترجمه شده است به صورتهای 𐬨𐬀𐬯𐬀 و 𐬨𐬀𐬯𐬀 (ص ۹۷ س ۹)، 𐬨𐬀𐬯𐬀 (ص ۹۹ س ۹)، 𐬨𐬀𐬯𐬀 (ص ۹۹ س ۱۰ و ۱۱) در متن آمده است. با نظر می رسد که املاهای مذکور همه برای 𐬨𐬀𐬯𐬀 (پهلوی: xwasur فارسی نو: خسر) باشد. در اوستا (میزبشت بند ۱۶) -xvasura به معنی «پدر

زن» در رابطه با پیمانی که میان پدرزن و داماد بسته می‌شود، به کار رفته است. احتمال دارد که صورتهای یادشده، معرف گونه‌های گویشی واژه مذکور باشد.

۲- متن:

(mōyān handarzbedih) تصحیح شد.

۳- در صد دربند هشی (در ۲۹) درباره حق پدر و مادر نسبت به فرزند، پدر زن به داماد و آموزگار به شاگرد آمده است:

۱- و اندر دین پیدا است که هرگز فرزند حق مادر و پدر به نتواند گذاردن و نه داماد حق پدرزن از جهت آن که فرزندی که ناچیز باشد به انبازی پدر و مادر او را در وجود آید ۲- پس پروردن چیزها آموختن از نیستی نگاه داشتن به بین که چند منت باشد پدر و مادر بروی ... ۶- پس کسی دختری که از جان خویش عزیز باشد با مال و خواسته که در خورد باشد از خویشتن بازگیرد و به مردی دهد به بین که چند حق بدان داماد باشد. ۷- و چون از آن دختر چند فرزند در وجود آید که پیوند آن تا رستاخیز به پیوندد و هر کرفه که کند ایشان هم بهره و هم نصیب باشد ... ۱۰- و همچنین هیربیدی که چیزی به کسی آموزد و او را از کار و کرفه کردن آگاه کند آن کس هرگز حق هیربید به نتواند گذاشتن به سبب آن که هم چنان که مادر و پدر فرزند پرورند و بزرگ بکنند و از نیک و بد نگاه دارند، آن هیربید کودک را از کار و کرفه آگاه کند و روان وی بهشتی کند ۱۱- حق هیربید بر آن کس او را چیزی آموخته باشد، بیشتر است که حق پدر و مادر بر فرزند. ۱۲- چه پدر و مادر تن پرورند و هیربید روان ۱۳- چنان که روان از تن بهتر است هم چنان هیربید که فرهنگ آموزد روان پرورد و از نیک و بد آگاه کند به بین تا آن که تن پرورد چند بهتر است.

۳۰

۱- در صد دربند هشی (در ۳۰) درباره منع فروش برده به جد دینان آمده

است:

۱- و اندر دین پیداست که بنده پرستار چون بخرند بعد از آن به جددینان بفروشند ۲- و اگر بفروشند بعد از آن هر گناه که می کند آن کس که فروخته باشد هم نصیب باشد.

۳۱

۱- سبب جدا شدن فره را از جم، دست زدن او به گناه می دانند. نیبرگ (دینهای ایران باستان ص ۸۵) بنابر تفسیری که از یسن ۳۲ بند ۸ می کند، گناه او را «آموزش خوردن گوشت گاو به مردم» می داند و او را بنیانگذار جشن کشتن گاو می شمرد (ص ۲۰۱). در یشت ۱۹ (بند ۳۱ تا ۳۸) آمده است که فره در سه مرحله از جم دور می شود به طوری که او نیروی فرمانروایی بر روی زمین را از دست می دهد و سبب آن را «به گناه دست زدن جم» می داند، ولی نوع گناه را بیان نمی کند. در روایت پهلوی، گناه جم ادعای خدایی کردن است و گفتگو از خوراندن گوشت نیست. او با دیوان نبرد می کند تا آنها را از تشویق کردن مردم به کشتن گوسفند باز دارد. دادستان دینی (پرسش ۳۷، بندهای ۱۹ و ۲۰) نیز گناه جم را «ادعای خدایی کردن او می داند».

هنگامی که جم از دروج فریب می خورد از بندگی هرهزد سر باز می زند و آرزوی برتر خدایی می کند و آفریدن مخلوقات را به خود نسبت می دهد و با این دروغگویی، شکوه و فره از او دور می شود و به دست دیو مردمان دریده می شود.

۲- صد در بندهش (در ۳۱) درباره ارزشمندی توبه کردن چنین می گوید:

۱- اندر دین پیداست که بخت کردن چنان قیمت و ارجمنداست که زراتشت اسفنتمان چو به هم پرسنه دادار اورمزد بود، گفت: روان آن کس می باید که بینم که در جهان در هیچ کس چون خویشتن نشناخت به ظلمت و حشمت ۳- پس ایزد تعالی از نیمه دوزخ روان جمشید را بخواست ۳- چون می آمد به زانوی می رفت مانند کسی که مبتلا باشد و پای ندارد و جامه دریده و کهنه و خلق پوشیده

داشت ۴- و چون امشاسفندان را بدید از شرم امشاسفندان به گوشه‌ای بنشست اندوه کن، درمانده ۵- پس زراتشت اسفندتمان پرسید کین روان کیست چنین شرمسار و اندوه کن و درمانده و بدرین و بیدزمی (= دژمی) و متحیری و بیچارگی ۶- دادار اورمزد گفت این روان جمشید و یونگهان است که من این دین که تو در جهان روا خواهی کردن بدو نمودم، نپذیرفتی و درخویشتن تکبر آوردی و به گفتار دیوان فریفته شد و گفت آسمان و زمین و ماه و ستاره و هرچه در گیتی هست من داده و آفریدگار همه منم ۷- نه آنکه اورا این قدرت توانست بودن که از وی پرسیدمی که ایزد تعالی این چیزها چگونه داد، هم ندانستی گفتن ۸- چون این سخن محال گفت و باندیشید ورج و خوره کیان از وی بشد به دست ضحاک کویف کشته شد ۹- روان بدین صفتست که تو می‌بینی ۱۰- و از همه چیزها که در عالم کرد هیچ بتر از آن نبود که دین بدو نمودم و گفتم در جهان روا بکن و نکرد .

۳- نیز نک: مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ۳۳) و تعلیقات مربوط .
 ۴- صد دربندهش (در ۳۱) نیز پادشاهی جمشید در همستگان را تایید می‌کند :

... ۱۱- چون جمشید این سخنها بشنید زراتشت اسفندتمان را گفت از گفتار دیوان پرهیز و خویشتن نگاه‌دار و دین بپذیر و در جهان روا بکن چه از همه کارها این بهتر است ۱۲- ایزد تعالی اول این دین به من نمود و فرستاد و من از فریفتگی و نادانی که بودم نشنیدم و دین نپذیرفتم و آنکه می‌بایست که دانایتر باشم به گفتار دیوان فریفته شدم و به راه دیوان ایستادم و گفتم عالم و خلاق و هرچه در عالم است من دادم تا خوره و پادشاهی از من بشد و تیره به هلاک و روان به دست دیوان افتاد و گرفتار شد ۱۳- و گفت زراتشت ترا اندرز می‌کنم که نه به تنگی و نه به فراخی و نه در آن وقت که بیم و ترس باشی و نه آن وقت که در مال و نعمت ، دین

از یاد باز مکن و سخت دار و از دست مگذار تا درین نمائی که من مانده‌ام ، که عالم برپای مانده است از بهر دین مانده است ۱۴- و اگر نه آدمی آدمی را بخوردی، راهها مقطع شدی و کشت و ورز و آبادانی برخاستی و آهرمن دیوان بر جهان مسلط شدند و عالم نیست و ظالم کردی و پادشاهی نبودی ۱۵- چه دین در شاه بسته است و پادشاه در دین ۱۶- چه هر پادشاهی که دین ندارد و به‌ظلم کردن مشغول شود پس پادشاهی پاینده نبودی و دین در قوت پادشاه ترواند شدن ۱۷- این دو قوت است که اگر یک ساعت عالم بی‌یکی نباشد عالم زیر وزبر شود ۱۸- چون جمشید این سخن بگفت و از آن گناه که او را بسته بود پتت کرد و تجریر و تشویر و پشیمانی خورد بران گناهها خرویشان مقرر آمد ، ایزد تعالی او را بیامرزید و از آن رنج و بلا برهانید و پادشاهی همیستانی بدو داد از سبب آن‌که گناه او را بسته بود، پتیت کرد.

۳۲

۱- در صد در بندهش (در ۳۲) درباره دوزخی کردن روان توسط اهریمن آمده است :

۱- اندر دین پیداست که آهرمن دیوان که جمله مال و خواسته زیان آورند گویند هیچ زیان بدو نکردیم ۲- و چون روان کسی دروند و دوزخی بکنند و به‌سوی خویش کشند گویند که اکنون به خلق اورمزد زبانی بکردیم .

۳۳

۱- در صد در بندهش (در ۳۳) درباره نشست و برخاست نکردن با بدان، آمده است :

۱- اندر دین گوید با مردم بدنام و بد کردار نباید نشستن و

دوستی نباید کردن و از خوردن و گفتن ازیشان دور باید بودن ۲-
 چه دل بیدینان مانده آینه باشد افروخته پاکیزه و به کمتر چیزی
 بدو رسد زنگ بر دارد و تباه شود ... ۴- و مردم بد که دوست
 باشند در آن کوشند که تن و روان دروند کنند همچنان خویشتن
 کنند که دشمنی باشد در آن کوشند که با تن مردمان زیانی بکنند
 ۵- پس از دوستی و دشمنی ایشان دور باید بودن ۶- تا توانند
 کردن ازیشان پرهیز کنید و حلیمی نمایید که ما دوست شماییم تا
 از نیک و بد ایشان ایمنتر باشیم و اکنون همه کاری به اندازه
 می باید کردن.

۳۴

- ۱- در صد دربندهش (در ۳۴) درباره سن ازدواج دختر آمده است:
 ۱- و اندردین پیدا است که دختر تا نه ساله نشود به شوهر
 نباید دادن و نامزد کسی نباید کردن ۲- و تا دوازده سال شود پس
 به شوهر باید دادن چه گناه باشد .
 ۲- سنت زردشتی از پنج دسته زن نام می برد که بنابر درجه اهمیت
 عبارتند از:
 الف- پادشاه زن ب- چکرزن ج- ایوک زن د- سترزن ه- خودسر زن
 پادشاه زن به دختری اطلاق می شود که بارضایت خود و پدر و مادرش ازدواج
 کند و مرد حق ندارد بدون رضایت او، زن دیگری بگیرد مگر در موارد خاصی .
 برای آگاهی بیشتر نک: فرهنگ بهدینان صفحه ۲۱۵ تا ۲۱۸ .
 ۳- صد دربندهش (در ۳۴) درباره گناه فرمان نبردن زن از شوهر و پسر از
 پدر، چنین می گوید :
 ۳- و هرزنی که چهار بار گوید به شوهر خویش من ترا
 نخواهم و زن تو نباشم یک شبانروز هم برین سخن باشد مرگزان
 دوزخی باشد . ۴- هرزنی که فرمان شوهر نبرد، آنچه شوهر فرماید

نکند، اورا بدان شوهر هیچ حقی و بهره نرسد که خواهد. اگر نان و نفقه ندهد گناesh نباشد ... ۷- و چون پسر سه بار جواب پدر بازدهد و فرمان پدر نبرد مرگززان باشد. کشتن واجب بود به دین. ۴- صد دربندهش (در ۳۴) شرایط طلاق را اینگونه بیان می‌کند:

... ۸- و به دین مازدیسنان نشاید که زن رها کنند. ۹- و طلاق نیفتند مگر به چهارچیز. ۱۰- یکی آنکه بستره شوهر خویش ببرد و بی‌رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید. ۱۱- و دوم آنکه دشتان پنهان کند و شوهر نداند. ۱۳- و سیوم آنکه جادوی کند و آموزد. ۱۳- و چهارم آنکه فرزند ازش نزاید.

۳۵

۱- خرسه‌پا که در میان دریای فراخکرد قرار دارد، دارای ویژگیهایی است، از آن جمله دارای سه‌پا، شش چشم، دو گوش و یک شاخ است. در بندهش (ص ۱۵۱ س ۸) آمده است که هرگاه این خر، گرد دریای فراخکرد بیاید و گوشش را تکان دهد، تمام آب دریای فراخکرد به لرزه می‌افتد. برای آگاهی بیشتر نک: مینوی خرد، صفحه ۱۴۱ تا ۱۴۳.

۲- برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: بندهش، صفحه ۱۱۵ و ۱۱۶.

۳۶

۱- ايسدواستران: isadwāstarān ايسدواستر بزرگترین پسر زردشت و نماینده طبقه موبدان است. فروهر او در یسنها (های ۲۳ بند ۲ و های ۲۶ بند ۵) ستوده شده است. او در انجمنی که در رستاخیز تشکیل می‌شود (= انجمن ايسدواستران)، پاداش و کیفر مردمان را می‌دهد.

۲- تور برادرش کرپ *tūr brādarōš ī karb* (متن: ۱۱۳۰۰۰).

دو دستنویس MR_1 و J به جای ۱۱۳ء **فلرم** داده اند، به **۱۱۳ء** **لسر** -
لسر **د فلرم** تصحیح شد.

نویسنده به مناسبت همسانی آوایی میان **ولر** **karb**: کرب (روحانی
 مخالف زردشت) با **فلرم** **karb**: پیکر، تن و همسانی معنایی **karb** پیکر،
 تن با **۱۱۳ء** **tan**: تن، واژه **۱۱۳ء** را به جای **فلرم** آورده است.

۳- درخواست بی‌مرگی زردشت از هرمزد در فصل سوم زند بهمن یسن نیز
 آمده است. در آنجا هرمزد خرد همه آگاه را به شکل آب، بر زردشت عرضه می‌کند
 و زردشت آن را می‌نوشد و خرد همه آگاه در او می‌آمیزد و هفت شبانروز با خرد
 هرمزدی به سر می‌برد و آنچه را که باید در زمین هفت کشور می‌بیند و ...
 نک: زند بهمن یسن، فصل ۳ و صد در بند هشت، در ۳۶.

۳۷

۱- ریختن آب بر آتش سبب خاموش شدن آتش می‌گردد و از این رو گناهی
 نابخشودنی است. این معنی در صد درنثر (در ۴۸) نیز تصریح شده است:

۱- این که چون دیگ پزند، آب دوبهره سه یکی تهی باید کردن.
 باید که سه یک دیگ تهی بود تا اگر وقتی که دیگ بجوشد به سر
 بر نشود و آب در آتش نشود. ۲- چه اگر نه چنین کنند و آب در
 آتش شود هزار ودویست درم سنگ گناه بود. پس نگاه بایید
 داشتن تا این گناه نجهد.

۲- «رها کردن به حال خود» در ترجمه: **adwdād** (متن: **سمر** **۱۱۳ء**)
 این واژه دراوستا- **adwa. dātay** است. بارتلمه جزء اول ترکیب را از **adwan**
adwan به معنی «راه» می‌داند و ترکیب را «در راه قرار دادن» معنی می‌کند.
 در واژه‌نامه وندیداد (ص ۲۸۲)، اصطلاحی فنی و به معنی «غذای نامناسب به
 حیوانات دادن» معنی شده است. معنی بارتلمه با توجه به اشتقاق لغوی واژه
 درست است. به نظر می‌رسد که این گناه با توجه به موارد کاربرد خود، معانی
 مختلف دارد. در این فصل از روایت معنی بالا و در فصل ۴۲ معنی «نیاز و
 مضیقه» مناسبتر به نظر می‌رسد.

۳- دشت: dišt (اوستا: -dištī) واحد اندازه‌گیری، برابر یک وجب کوچک است.

۴- «مستراح» در ترجمه پهلوی: pēš-rīdān.

۳۸

۱- «جبران گناه» در ترجمه: ham-tōzīgīh (متن: ۱۱۴۵۳ لوقا، به ۱۱۴۵۳ لوقا تصحیح شد).

۲- درباره همدین در صد در بندهش (در ۶۶) آمده است:

۱- اندر دین گوید که اگر کسی همدین بفرماید یشتن بدان سبب تا آن گناه از وی بشود ممکن نیست الا که بدین گیتی دل خصم را خوش کند و از وی آمرزش خواهد و از آن درگذرد ۲- و اگر نه به چنینود پول این عقوبت که نوشتم بروی رسد.

۳۹

۱- در مورد ثواب خواهر یا دختر به شوهر دادن در صد در بندهش (در ۶۴) آمده است:

۱- و آنچه پرسیده بودند که کرفه آن که دختر یا خواهر جهاد بکنند به شوهر دهند چون باشد بدانند که به دین در گوید که هر چه که کس باشوی داده یا به کس دهند کرفه مزدی سخت بزرگ گویند خاصه که به وهان و ارزانیان دهند وصلت کردن و دختر و خواهر به شوهر دادن الا به ارزانیان و وهان و اگر نه خود به کسی دهد.

۲- درباره چگونگی رفتار زن نسبت به شوهر در صد در نثر (در ۵۹) آمده است:

۱- این که در دین به اویزه مازدیسنان زنان را نیایش کردن فرمودند ۲- که نیایش ایشان آنست که هر روز سه بار بامداد نماز پیشین و نماز شام در پیش شوهر خویش باز ایستند و دست به کش کنند و

گویند که ترا چه اندیشه است تا من آن اندیشم و ترا چه می باید تا من آن گویم و ترا چه می باید تا من آن کنم که فرمایی. ۳- هر چه شوهر فرماید آن روز بر آن ببايد رفتن ۴- والبتہ بی رضای شوهر هیچ کاری نکردن تا خدا از آن زن خشنود باشد ۵- چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته است چه هرگاه که فرمان شوهر کارکنند در دین او را اشو خوانند و اگر نه او را چه خوانند.

- نیز نک: صدر بندهش، در ۶۹

۳- زوتی (= یک زوت) و هاوانانی (= یک هاوانان) در ترجمه:
 zōtē ud hāwanānē (متن: ۳۱۳ اس ۳۱۳ اس به ۳۱۳ اس ۳۱۳ اس د
 تصحیح شد). زوت و هاوانان دوتن از هفت تن موبد مأمور تهیه شیرۀ هوم
 هستند.

۴۰

۱- درباره ثواب نیایش ماه در صد در بندهش (در ۵۶) آمده است:

۱- آن چه از جهت ماه نیایش پرسیدند بدانند که دادار اورمزد
 هر نیکی به مردمان گیتی دهد به ماه ورجاوند بسپارد و ماه آن
 نیکوینها به مردمان بخشد ۲- پس می باید که هر کسی چون ماه نو
 شود ماه نیایش بکنند تا آن نیکوینها زودتر و پیشتر بر وی رسد و
 در آن ماه روزیش فراختر بود ۳- و بر مردمان واجبست هر نو ماه
 نیایش کردن و ایفیت خواستن ۴- چه هیچ امشاسفندی بیاری
 زودتر نرسد که ماه ورجاوند و هرجاجتی و ایفیتی از وی خواهند
 زودتر برسند.

- نیز نک: صد در بندهش، در ۵۵

۴۱

۱- سگ دید: sag-dīd مراسمی است که برای کسی که در گذشته است،

اجراء می‌شود و آن نشان دادن جسد به سگ چهار چشم - سگی با دو نقطه شبیه چشم در بالای چشمها - (اوستا-*čaθru.čašma*) است. برای این کار دلایل گوناگونی ذکر می‌شود از جمله این که دسته خاصی از سگها دارای این خصوصیت هستند که می‌توانند وجود یا عدم حیات را در مرده مشخص سازند. اگر شخص مرده باشد، سگ مستقیماً بدو نگاه می‌کند و در غیر آن، به هیچ صورت نظر نمی‌افکند. برای آگاهی بیشتر، نک: RCCP. pp. 58-62

۲- «منکر و نافرمانبردار» در ترجمه: *nakkirāgar ud asrūdār* (متن: اولس نقل السعیدم سب به اولس سول ا سولم سلاتصحیح شد). اصطلاح نافرمانبردار در شایست نشایست (فصل ۱۲ بند ۲) به صورت *asrūšdār* آمده است:

«کسی از مردان نافرمانبردار که دستور ندارد، به بهشت نرسد»
به‌طور کلی نافرمانبردار کسی است که برای راهنمایی در موردینی، دستوری برنگزیده است.

- در مورد گناهان مرگ ارزان در صد دربند هشت، (در ۳۷) آمده است:
۱- و آنچه پرسیدند که مرگزانیها کدام بترست ۲- مردکشتن، جادوی آموختن یا زهر خوردن و نسا در آب و آتش افکندن و نسا خوردن و ستر شکستن و زن از کسان بستدن و آتش ورهرا م بکشتن و نسا در زیر زمین نهادن و غلام بارگی کردن و راه زدن. این مرگزانیها است که چون این گناهها بسته باشد دوزخی باشند و تا رستاخیز روان او از دوزخ بیرون نیاید.

۴۲

۱- «دامداری» در ترجمه: *pasuš.hōrūnīh* (اوستا-*pasuš.haurva*)
در اصل *pasuš-hōrūn* سگ نگهبان گله بوده است. در این جا به معنی «کسی است که از رمه و گله نگاهداری می‌کند» یسن ۱۰ بند ۲۰ و ۲۹ بند ۲ این معنارا تأیید می‌کنند.

حافظ گله [نگهبان گله = pasuš-hōrūn] آنکه برای ما

خوراک افزایش دهد.

و نگهبان گله از آنجا آشکار شود: «کسی که گوسفند را

افزایش دهد».

۲- نک: یادداشت شماره ۳ فصل ۲۸

۳- نک: یادداشت شماره ۲ فصل ۳۷

۴- «آشکارا» در ترجمه: nišag (ن:تن: احسوا) از مصدر nišīdan

به معنی «دیدن».

۵- در مورد شرایط بازرگانی کردن در صد دربند هشت (در ۲۸) آمده است:

۱- بازرگانی کردن در دین چنان گوید آن بهتر باشد که در

شهری چیزی بخرند و به شهری برند و باز به سرمایه برگیرند،

باقی ده یکی به کار و کرفه کنند. ۲- چون به شهری خویش چیزی

بخرند و به سود باز فروشند، گناه باشد ... ۶- و زر به سود دادن

اندر دین گیرد که چون کسی را سرمایه باشد و به دینی به رنج

رسد، بدو دهد و سودی بر سر آن گیرد همچنان باشد که به هدیه

داده باشد و نباید که از آن سود دیگر باره به سود دهد چه گناه

باشد.

۴۳

۱- «ارتباط نامشروع داشتن» در ترجمه: rawiṣn kardan (اوستا:

upaētay-) واژه اوستایی مرکب از پیشوند- upa- و ریشه -ay به معنی

رفتن است. این واژه در بند ۱۵ از فرگرد ۱۶ وندیداد آمده است و برگردان پهلوی

آن "pad abar rawiṣnīh" است.

۴۵

۱- ایرانیج: ērān-wēz (اوستا: -airyana-vaejah) سرزمین

اصلی و اولیه ایرانیان پشت رودخانه جیحون، یعنی در خوارزم، شمال‌سغد-
 یانه و مرگیانه قرار داشته است (دینهای ایران باستان، صفحه ۳۲۶ و ۳۲۷).
 در اوستا (وندیداد، فرگرد ۱ بندهای ۱ و ۲) ایرانویچ در کنار رود داییتی، باده
 ماه زمستان و دوماه تابستان، است. همین ویژگیها در مینوی خرد (پرسش ۴۳
 بند ۱۸ تا ۲۰) برای ایرانویچ آمده است.

۴۶

۱- هرمزد آفریدگان را از روشنی خویش می‌آفریند. مینوی خرد (پرسش
 ۸ بند ۷) به دعای زروان بی‌کران در امر آفرینش اشاره می‌کند.
 آفریدگار هرمزد این آفریدگان و امشاسپندان و مینوی خرد را
 از روشنی خویش و به‌آفرین (= دعای) زروان بی‌کران آفرید.

۲- اغلب متون (فروردین یشت بند ۲، دینکرد مدن ص ۴۴۱، بندهش ص
 ۱۶ س ۱۵ و مینوی خرد پرسش ۸ بند ۷) گوهر آسمان را از آهن که همان الماس
 درخشان است می‌دانند، تنها روایت گوهر آسمان را آبگینه سفید ذکر می‌کند که
 ظاهراً همان الماس درخشان است.

۳- متون پهلوی، اغلب آسمان را بی‌ستون و قائم به‌خود می‌دانند.
 - بندهش (ص ۱۹۰ س ۹):

آسمان بی‌ستون، در جهان مینوی قرار گرفته، دورکرانه،
 روشن، از گوهر خماهن.

- زادسپرم (فصل ۳۴، بند ۲۰)

... نخست که آسمان را قرار دادم، بدون ستون، بدون نگهدار

که از هیچ سوی آن را نگاهداری مادی نیست.

۴- فره: (پهلوی: xwarrah- اوستا: xvarənah) درخشش نیروی هرمزد
 آفریده است که در خدایان، فرمانروایان خوب و پهلوانان شکوفا می‌شود.
 نیبرگ (MP. V. 2. p. 221) به فره‌دیگری که آن را «عنصرکیهانی»
 می‌دانند و گوهر زمین از آن است، اشاره می‌کند.

۵- مینوی خرد (پرسش ۴۳ بند ۱۰) نیز زمین را درون آسمان به زرده میان تخم مرغ تشبیه می‌کند:

و شباهت زمین درمیان آسمان مانند زرده است میان تخم .

۶- «پای عقب و جلو» در ترجمه: paidištān ud frabd (متن: **نهم**)
را برمی‌تابد که به ترتیب از اوستایی: -fra.pad و paiti.štana است.

۷- برای بازگشت زمین به ستاره پایه در زمان فرشگرد نک: فصل ۴۸ بند ۹۸ تا ۱۰۰ همین کتاب.

۸- دریای فراخکرد یا ورکش (اوستا: -vouru.kaša) در کناره البرز واقع است و یک سوم زمین را دربرمی‌گیرد . نیز نک: پژوهشی در اساطیر ایران ، صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۴ .

۹- بندهش (ص ۱۷ س ۱۲) منشأ آب را از گوهر آسمان می‌داند:

دوم آب را از گوهر آسمان آفرید ، به اندازه مردی که دو دست
بر زمین هلد (=قرار دهد)، بادست و پای رود و آب تا شکمش
بایستد .

۱۰- متن بندهش (ص ۷۵ س ۴) با روایت یکسان است:

این نیز گوید: آب که آلودگی آن کم و زوهرش بیش است
<به> سه سال به سرچشمه (=فراخکرد) رود ، آنکه آلودگی و
زوهرش راست است به شش سال باز رسد . آنکه آلودگی بیش
و زوهرش کم است ، به نه سال باز رسد .

۱۱- بندهش (ص ۱۸ س ۱۲) درباره آفرینش گیاه می‌آورد:

چهارم گیاه را آفرید. نخست به میان زمین بررست چندنای
بالا، بدون شاخه، بی‌پوست و بی‌خار، تر و شیرین و زور همه سرده
گیاهان را در سرشت داشت .

۱۲- در بندهش (ص ۱۲۴ س ۸) نیز جای هوم سپید در دریای فراخکرد
ذکر شده است :

به‌دین گوید: که هوم سپید را که درخت گوگرد خوانند ، به
دریای فراخکرد به آن ور (=دریاچه) ژرف رسته است ، درفرشگرد

– نیبرگ عبارت را به همین شکل می‌خواند (MP.V.2, p.150) و قسمت آخر را ... زمستان تا سراسر تابستان» معنی می‌کند.

– ویلیامز (ماخذ بالا) عبارت را به شکل زیر خوانده و معنی کرده است :
 u-šān xwaših ud āsānīh az āb ud wāstar ud
 pāyišn ī nek zamestān ud hāmīn tā pāk (bawēd).
 خوشی و راحتی ایشان از آب و علف و نگاهداری خوب در زمستان و تابستان است تا پاک باشند.

– ویلیامز دنباله متن را با توجه به جابه‌جاییها، به شکل زیر خوانده و معنی کرده است: u-šān āb ud wāstar nē dahēnd u-šān pāyišn
 <nē kunēnd> <tā> ālūdāg ī dušmen kunēnd, u-šān
 duz ud gurg aziš abāz nē dārēnd.

... ایشان را آب و علف ندهند و نگاهداری نکنند تا آنها را به وسیله دشمنان آلوده کنند و دزد و گرگ را از آنها بازدارند.

نیبرگ (MP.V.1, p.94) بدون توجه به جابه‌جایی، متن را ادامه داده است .

۱۶- زادسپرم (فصل ۳، بندهای ۵۱-۵۲) سرده جانوران را دویست و هشتاد و دو می‌داند:

نخست یک جفت گاو و ماده، سپس دیگر سرده‌ها را نیز آفرید تا به میزان دویست و هشتاد و دو سرده بر زمین به اندازه دو فرسنگ بزرگ، پیدا شدند. چهارپایان بر زمین فراز رفتند و ماهیان در آب شنا کردند و مرغان در هوا پرواز کردند.

۱۷- در شایست نشایست (فصل ۲ بند ۵) آمده است:
 مرغهایی که ناپاکی را می‌زنند (= دور می‌کنند) سه <تا>
 هستند: سارگر، کلاغ سیاه و کرکس.

از مقایسه این بند از شایست نشایست و مورد روایت، چنین برمی‌آید که این هرسه، هرچند ناپاکی را از مردم دور می‌کنند، اما خود به سبب خوردن این ناپاکی، آلوده می‌شوند و بنابراین خوردن آنها روا نیست.

۱۸- بندهش (ص ۱۶ س ۱۰ و ۱۱)، آتش را اندیشه هرمزد و فروغ آن را پیوسته به روشنی بی‌کران می‌داند.

... و آتش اندیشه هر مزد است.

... پس آتش را آفرید <چون> خورگ (= گل آتش)، فروغ
از روشنی بی‌کران بدان پیوست. ای‌دون خوب پیکر، آن‌گونه که
آرزوی آتش است.

۱۹- درباره سه آتش نک: فصل ۱۸ همین کتاب و یادداشت‌های مربوط.

۲۰- بندهش (ص ۱۹ س ۵) کیومرث را دارای ... و نشان می‌داند و
نشاندار بودن او در این است که مردم از تخمه او و همانند او آفریده شدند.
۲۱- روشن rōšn نام یکی از مفسران پهلوی است. نام او در وندیداد و
نیرنگستان نیز آمده است.

۲۲- برگردان کامل این فصل با اختلافهایی در پژوهشی در اساطیر ایران،
صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۶ آمده است.

۱- بر مبنای مطالب دینکرد (مدن ص ۶۹۱) و گزیده‌های زادسپرم (فصل
۲۳)، زردشت پس از آن‌که به انجمن هفت امشاسپند راه می‌یابد و به کمک خرم
همه آگامِ هرمزدی از گذشته و آینده آگاه می‌شود، هفت دی: ار جداگانه با هفت
امشاسپند و مینوی آفریده‌های مادی وابسته به هریک از آنها، دارد. زردشت
در هریک از این هفت دیدار، به پذیرش دین اعتراف می‌کند و به اندرزهای آن
امشاسپند در زمینه حمایت و نگهداری از پدیده‌های مادی وابسته بدو گوش
فرا می‌دهد. نخستین دیدار با هرمزد در کنار رود داییتی در ایرانویج است.
دومین دیدار با امشاسپند بهمن و گوسفندان، که تجلی مادی او هستند، در
اوسندکوه سومین، با اردیبهشت و مینوی آتشیها در آب تجن، چهارمین، با
شهریور و مینوی فلزات در سرای روستا پنجمین، با اسفندارمذ و مینوی کشورها،
استانها و روستاها در سدویس، ششمین، با خرداد و مینوی دریاها در اسنوند
کوه و سرانجام هفتمین دیدار با امرداد و مینوی گیاهان در درجین زبار در ساحل
داییتی است. به تصریح دینکرد، این هفت دیدار در ده سال انجام می‌پذیرد.

— نیز نک: زردشت نامه بهرام پژدو، صفحه ۳۱ تا ۴۷.

۲— روایات فارسی زردشتی، مطالب یادشده دراین بند را تأیید می‌کنند. از آن جمله در زردشت نامه بهرام پژدو (ص ۵۸) چنین آمده است:

چو گفتار زردشت دریافتند	به تدبیر کشتنش بشتافتند
ز هرگونه کردند اندیشه‌ها	وزین کار گفتند کم بیشها
دو کس زان حکیمان هشیارتر	دو از فیلسوفان بیدارتر
چو گشتند یک با دگر حیل‌ساز	به آخر یکی حیل جستند باز
که پنهان برآرند در خان او	ز چیزی که گیرد خطر جان او
مر او را بدان چیز رسوا کنند	پس آن‌گه به یکباره غوغا کنند
وزان قوم ناپاک بیدادگر	زراتشت پاکیزه دل بی‌خبر
هر آن گاه کز خانه بیرون شدی	که نزدیک گشتاسب شاه آمدی
نهادی کلید در خان شاه	همان جا به نزدیک دربان شاه
حکیمان از آن کار آگه شدند	به نزدیک دربان شاه آمدند
بدادند چیزی به مرد پلید	که تا داد پنهان بدیشان کلید
نجستند آن فیلسوفان نهان	ز چیزی که ناپاکتر در جهان
ز خون و پلیدی و موی و نسا	همیدون سر گربه و سگ جدا
ببردند یکسر سوی خان او	بدین گونه دیدند درمان او
نهادند در بالش و کیسه‌ها	بکردند زینگونه تلبیس‌ها
دگرباره بستند در باز جای	کلیدش به دربان ناپارسای
سپردند و دادند با او قرار	که هرگز نگرداند این آشکار

همان کیسه دفتر و جامدان	ببردند نزدیک شاه جهان
مر آن را بکردند زیر و زیر	پدید آمد از گربه و سگ دوسر
همان ناخن و موی و هم‌استخوان	که افتاده بود از تن مردگان

۳— «پرفره» در ترجمه purr-xwarrah (متن: ۱۱ لهلم) ، به
 ۱۱ ۱۱ تصحیح شد). این ترکیب برابر اوستایی-xvarənahvant
 است وجم بالین صفت در آفرین پیامبر زردشت (بند ۳) و ویشتاسب پشت

(بند ۱) آمده است.

- «بسیار جستجوگر»: پهلوی: *purrr-wizostār* صفتی است که برای ضحاک می‌آید. این ترکیب برگردان *hazangra.yaoxštay-* است که خود از ریشه *yaoz-* «در جستجو بودن» است. ضحاک با این صفت در یسن ۹ (بند ۸) و آفرین پیامبر زردشت (بند ۳) توصیف شده است.

- «بسیار پیروزگر»: پهلوی: *purrr-pērōzgan* صفت فریدون است. این صفت برگردان اوستایی- *varəθravastama* است و خود صفت عالی از *varəθravant* به معنی «پیروزمند» است. فریدون در زامیاد یشت (بند ۶) و آفرین پیامبر زردشت (بند ۲) با این صفت وصف شده است. نیز نک: یادداشت شماره ۷ همین فصل.

- «بسیار دلیر»: پهلوی: *purrr-tagīg* صفت افراسیاب است. این صفت برگردان اوستایی *aš.varəčah-* است از افراسیاب با این صفت در زامیاد یشت (بندهای ۵۷ و ۵۸) نام برده شده است.

- «بسیار زبان‌آور»: پهلوی *purrr-guftār* صفت گرسیوز است. در زامیاد یشت (بند ۱۹) از او با صفت *nura-* «مکار، حيله‌گر، عاقل» نام برده شده است. بسیار زیان‌آور ظاهراً برگردان همین صفت است. نیز نک: یادداشت شماره ۸ همین فصل.

۴- «بسیار شمشیرزن» در ترجمه: *purrr-wēxtār* (متن: *purrr-wēxtār*) و *vaēg-* اوستایی به معنی زدن، ضربت زدن و برخورد دو سلاح است. این صفت برای سپیتور آمده است. نیز نک: یادداشت شماره ۹ همین فصل.

۵- «بسیار سخنگو» در ترجمه *purrr-hanzamanīg* برگردان اوستایی *vyāxana-* است. این صفت اروخش/اروخشید است و در آفرین پیامبر زردشت (بند ۳) با این صفت وصف شده است. نیز نک: یادداشت شماره ۱۱ همین فصل.

- «پزگرفتار»: پهلوی: *purrr-griftār* صفتی برای اوشنراست. از او در اوستا (فروردین یشت بند ۱۳۱ و آفرین پیامبر زردشت بند ۲) با صفت

۱۰۰) اورا بند کننده ضحاکِ گران گناه ، زننده دیوان مازندر و پدید آورنده افسون و نیرنگ می‌داند. مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ۳۸ تا ۴۰) از فریدون با همین صفات یاد می‌کند.

– نیز نک: یادداشت شماره ۳ همین فصل و یشتها ، جلد اول ، صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۵ .

برای اشتقاق لغوی واژه فریدون نک: IPN. 312 .

۸- گرسیوز: (پهلوی: garsēwaz) (اوستا- karasavazdah) بنابر زامیاد یشت (بند ۷۷) کیخسرو افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد و انتقام خون پدرش، سیاوش را از آنها می‌گیرد .

– نیز نک: یادداشت شماره ۳ همین فصل .

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN. 214 .

۹ و ۱۰- سپیتور: (پهلوی: spitur اوستا: spityura) در زامیاد یشت (بند ۴۶) از او به عنوان پیک اهریمن یاد شده است که به همراهی ضحاک جم را اره می‌کند.

– نیز نک: یادداشت شماره ۴ همین فصل و یشتها ، جلد اول ، صفحه ۱۸۷ و ۱۸۸

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN. 293 .

۱۱- اروخش (پهلوی: urwaxš- اوستا -urvāxšaya) پسر ثریته و برادر گرشاسب است. در یسن ۹ (بند ۱۰) و آفرین پیامبر زردشت (بند ۳) به عنوان قانونگذار نام برده شده است. گرشاسب در یشت ۱۵ (بند ۲۸) ایزد رام را می‌ستاید تا بدو نیرویی دهد که بتواند هیتاسب کشنده اروخش را نابود کند. – نیز نک: یادداشت شماره ۵ همین فصل و یشتها ، جلد اول، صفحه ۱۹۹ تا ۲۰۲ .

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN. 321 .

۱۲- اوشنر: (پهلوی: ošnar اوستا- aošnara) در فروردین یشت (بند ۱۳۱)، از او با صفت بسیار زیرک نام برده شده و فروهرش ستوده شده است. در آفرین پیامبر زردشت (بند ۲)، نیز با همین صفت ستوده شده است.

نیز نک: یادداشت شماره ۵ همین فصل و یشتها، جلد دوم، صفحه ۱۰۳.

برای اشتقاق لغوی واژه، نک: IPN. 17.

۱۳- کاووس: (پهلوی: kaus اوستا: kava.usan) از پادشاهان کیانی، پدر سیاوش و نیای کیخسرو است. در مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ۵۴ تا ۵۶) درباره او آمده است:

و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد و بسیار اعمال دیگر از او سر زد.

— نیز نک: یادداشت شماره ۵ همین فصل و یشتها، جلد اول، صفحه ۲۱۴

تا ۲۱۶

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN. 323.

۱۴- سام: (پهلوی: sām اوستا: sāmā) نام خانوادگی گرشاسب است. گرشاسب پسر ثریته و برادر اروخش است. در یسن ۹ (بند ۱۱) با صفت «نرمنش» (اوستا: naire.manah) و یسن ۹ (بند ۱۰) با صفت «ابركار» (uparō.kairya- اوستا: gaēsū) و گرزور (اوستا: gaḍavara) توصیف شده است. در یشت ۱۳ (بند ۱۳۶) فروهر و در یشت ۱۹ (بند ۳۶ و ۴۴) دلیری و رشادت گرشاسب ستوده شده است. مینوی خرد (پرسش ۲۶ بند ۴۹ تا ۵۳) درباره او آورده است:

از سام این سود بود که مار شاخدار و گرگ کبود که پشن نیز خوانند و دیو آبی گندرو و مرغ کمک و دیو بیابانی را بگشت.

— نیز نک: یادداشت شماره ۵ همین فصل و فصل ۱۸ همین کتاب و یشتها، جلد اول، صفحه ۱۹۵ تا ۲۰۷.

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN. 216.

۱۵- استر. astar (متن: ۱۰۲۳۰۱).

۱۶- اکومن: (پهلوی: akōman اوستا: akō.manah) یعنی اندیشه بد، در رأس شش آفریده اهریمن قرار دارد و دشمن بهمن و پیام آور اهریمن است. بنابر یسن ۴۷ بند ۵، مسکن اکومن در تن کسی است که گناه کند.

۱۷- در بندهش (ص ۱۹۸ س ۱)، به دشت پیشانسه عنوان «آشکارترین

بلندی» داده شده است:

دشت پیشانسه در کابلستان است. چنانکه <در دین> گوید
که آشکارترین بلندی (=قله) در کابلستان است. آنجا دشت
پیشانسه است.

نیز دینکرد (مدن صفحه ۸۰۵):

و اشوزد پسر پروردخشت که بر آشکارترین بلندی، دشت
پیشانسه شهریار است.

— درمینوی خرد (پرسش ۶۱، بند ۲۰ تا ۲۲) نیز آمده است که:
تن سام (=گرشاسب) در دشت پیشانسه نزدیک کوه دماوند است و
در آن دشت به جزغله و چیزهای خوردنی که می‌کارند و می‌دروند و بدان
زندگی می‌کنند، هیچ‌گونه گیاه و درخت و روییدنی دیگر نیست.

۱۸— مینوی خرد (پرسش ۵۶، بند ۲۱) تحقیر شدن هرمزد توسط جم،
فریدون و کاووس را به سبب بهره‌کم ایشان از خرد می‌داند:

و جم و فریدون و کاووس و سروران دیگری که از ایزدان نیرو
و قدرت یافتند — همان‌گونه که گشتاسب و سروران دیگر از دین
بهرموری داشتند — و نیامدشان به بهشت و نیز این‌که نسبت به
خدای خویش ناسپاس شدند، به سبب این بود که خرد به آنان کم
رسیده بود.

در متن روایت، به جای کاووس از گرشاسب نام برده شده است. در فصل
۲۱ همین کتاب نیز به کم خرد بودن جم اشاره شده است.

۱۹— «دوام شکوه» در ترجمه: ray astišnīh (متن: سنسکریت ۳۵۳۵)

(rayag astišnīh) ترکیب برای ایزد اهلشونگ در دینکرد (سنجانا، جلد ۱، ص ۳۰) به صورت **لرس سنسکریت ۳۵۳۵** و پنج بار در یسن پهلوی (۱/۱۴)،
۳/۱۶، ۴/۱۹ و ۵۲/۱۳ به صورت **لرس سنسکریت ۳۵۳۵** (اوستا:
rasastāt آمده است. دابار (واژه‌نامه یسنا — ویسپرد ص ۱۰۸) این ترکیب را
"ras-astišnīh" می‌خواند و جزء اول آن را از arθē اوستایی به معنی
«نیرو و روشنی» می‌گیرد و ترکیب را رویهم «دوام نیرو، دوام روشنی» معنی

می‌کند و ضبط دینکرد و روایت (ray = شکوه) را رد می‌کند.

۲۰- پشوتن: (پهلوی: pēšōtan اوستا: pešō.tanū) یا چیرومیان، فرزند گشتاسب، یکی از بی‌هرگان است. اودرکنگدز جای دارد و در فرشتگرد از همان کنگدز ظهور می‌کند، (بند هش، ص ۱۶۸). او به همراه یکصد و پنجاه تن مرد پرهیزکار در نشانیدن آتش بهرام و سامان دادن امور دین، اندکی پیش از هوشیدر ظهور می‌کند (بند هش ص ۱۸۷).

نیزنک: نجات‌بخشی درادیان، گفتار نخست، بخش چهارم (زیرچاپ). برای نظرهای گوناگونی که درباره اشتقاق لغوی این نام داده شده است، نک:

IPN. 258 و AHM, pp. 245-248

۲۱- نریوسنگ (پهلوی: nairyōsang اوستا: -nairyō.sangha) نر فارسی به صورت نرسی و نرسه آمده و ایزد پیام‌آور هرمزد است. در یسن ۱۷ (بند ۱۱) از او در کنار دیگر آتشها نام برده شده و در ویسپرد کرده ۷ (بند ۱) و کرده، ۱۱ (بند ۶) همراه ایزد سروش و اشی ستوده شده است.

۲۲- هوتوس: (پهلوی: hutōs اوستا: hu.taosā) از خاندان نوذر، زن و خواهر گشتاسب است. در یشت پانزدهم (بند ۳۵)، از ایزد رام می‌خواهد تا بدو این کامیابی را ببخشد که در خانه گشتاسب عزیز و محبوب باشد.

برای اشتقاق لغوی این نام نک: IPN. 179

۲۳- میهمانها (پهلوی: magawand) هرتسفلد در مقاله‌ای زیر عنوان "maga" (ZAHW.Vol. 1, pp.265-273) ضمن بحث درباره کاربرد این واژه در یسنها، آن را از ریشه mang- به معنی «جشن گرفتن» و «جشن عروسی برپا کردن، به طور اخص می‌گیرد و-magavan را صفتی از-maga می‌داند. در این صورت magawand پهلوی می‌تواند از این ریشه و به معنی «شرکت کنندگان در جشن، میهمان» باشد.

۲۴- توربرادرش (پهلوی: tūrībrādarōš) برادر میانی از پنج برادری است که به مخالفت با زردشت، که او نیز برادر میانی از پنج برادر است، برمی‌خیزد و سرانجام نیز او را می‌کشد. برای آگاهی بیشتر نک: گزیده‌های

زادسپرم فصل ۹.

۲۵- درباره تاریخ درگذشت زردشت در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۲۵ بند ۵) آمده است:

در چهل و هفت سالگی <دین> زردشت درگذرد درحالی‌که او را هفتاد و هفت سال و چهل روز باشد. درماه اردیبهشت، روزخور <که باحساب> هشت ماه و هیزه، به ماه دی روز خور برده شده است که مراسم یزش همچنان در اردیبهشت ماه است.

- دینکرد (سنجانا، جلد ۷ فصل ۴)، نیز مرگ زردشت را در هفتاد و هفت سالگی می‌داند.

۴۸

۱- هزاره دینی (پهلوی: hazangrozim: اوستا: -hazangrō. zyam)

در اصل به معنی «هزار زمستان» است و معمولاً بریک دوره هزار ساله اطلاق می‌شود. هزاره‌ها ظاهراً در دین زردشتی همیشه هزارسال کامل نیستند. به‌طوری‌که مشاهده می‌شود، دراین‌جا گفته شده است «از هزاره دینی، یک هزار و پانصد سال گذشته باشد». و از سوی دیگر هزاره سوشیانس پنجاه و هفت سال بیشتر نیست.

۲- هوشیدر (اوستا: -uxšyat. arata) از پرهیزکارانی است که فروهرش، در اوستا ستایش شده است. این نام در فارسی میانه به hōšīdar ya waxšēnīdār ahlāyīh ترجمه شده است. هوشیدر، در مثنوی فارسی میانه نخستین پسر از سه پسر آینده زردشت است که از مادری «نامی-پد» نام متولد می‌شود. ظهور او در آغاز هزاره پنجم است. او جهان را از بدی پاک می‌کند. برای ظهور او علائمی یاد شده و وقایع زمان او در مثنوی مختلف توضیح داده شده است.

برای آگاهی نک: دینکرد مدن ص ۶۶۸ و نجات بخشی در ادیان، گفتار اول، بخش پنجم (زیر چاپ).

۳- «هاتمانسری» منسوب به «هاتمانسر». بر مبنای تقسیم بندی سنتسی زردشتی و برپایه مطالب دینکرد هشتم، بیست و یک نسک اوستای عهد ساسانی در سه گروه طبقه بندی شده است.

الف: بخش گاهانی که بیشتر در بردارنده اعمال مربوط به جهان مینوست. ب- بخش دادی که در برگزیده اعمال و نهادهای این جهانی است ج- بخش هاتمانسری در بردارنده اعمال و مقررات بین این دوست. هوشیدر وظیفه دارد کارهای جهان را بر مبنای قوانین یاد شده در بخش هاتمانسر نظم و نسق دهد.

۴- واژه ای که «مگس» ترجمه شده است در بند ۲۹ همین فصل نیز به کار رفته است. املاء واژه در بند ۹۶ و در بند ۲۹، ۱۹۶ است.

نیبرگ (MP: v. 2, p. 122) میورد اول را mačāi و مورد دوم را mačāh می خواند و هردو را با نشانه پرسش «مگس» معنی می کند. تفضلی (مینوی خرد، صفحات ۸۸-۸۹) آن را ابر (miznē) معنی کرده است.

۵- ملکوسان منسوب به ملکوس (اوستا: mahrkuš) نام دیوی از نژاد تور برادرش، قاتل زردشت است که چهار سال پیاپی، جهان را دچار سرما و باران شدید می سازد و بیشتر مردم و چهارپایان در اثر این سرما از میان می روند. این دیو، بنابر روایت، سرانجام به نفرین مزدیسنان می میرد و در این هنگام، مردمانی که برای این روز در ورمکرد نگهداری شده اند، از آنجا بیرون می آیند.

۶- «همه جا» در ترجمه wisēnwisēn gyāg (اوستا: wis) منسوب به (اوستا:

wispa-) به معنی همه. ضبط متن: او سو دستنویسهای و MR₁ در این جا ضبط دستنویسها اساس قرارداد شده است.

۷- «ورمکرد» دژی است که جمشید آن را ساخته و بهترین انواع آفریده ها را در آنجا نهاده است. جای این ور در ایرانویج و زیرزمین است. هدف از ساختن ور، این بوده است تا پس از باران ملکوسان، که همه آفریدگان هرمزدی نابود می شوند، باردیگر رواج نسل آدمی از آنجا آغاز شود (مینوی خرد، پرسش ۲۶ بند ۲۷ تا ۳۱ و بندهش صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸).

۸- «جای پای گوسپند» در ترجمه: pāy ī gōspandān. نیبرگ (MP. v. 2, p. 148): pāh ī gōspandān: «رمة گوسپندان».

۹- «مار فروبلعنده» در ترجمه: *az ī ōgarā* (متن: *سج س دلید*).
 نیبرگ (MP.V.2, p.198) آن را *āz udarāi* خوانده و واژه دوم را
 با اوستایی *udarōθrasa-* در ارتباط دانسته و نوعی «مار» معنی کرده است.
 این ترکیب در دینکرد (مدن ص ۶۷۰) *سک ۱ س دلید* آمده است. ضبط دینکرد
 (*gaz*) نشان می‌دهد که واژه نخست *āz* به معنی «آز» نیست بلکه *az* «مار»
 است و جزء دوم نیز باید صفتی برای آن باشد، در این صورت می‌توان آن را
ōgarā خواند و مرکب از پیشوند *ava-* و ریشه *gar-* به معنی «بلعیدن»
 دانست.

۱۰- هوشیدرماه (اوستا: *uxšyat.namah*) در اوستا نام یکی از نیکو-
 کاران است که فروهرش ستوده شده است. در متنهای فارسی میانه *waxšēnīdār*
hōšīdarmāh یا *nyāyišn* دومین نجات بخش از سه نجات بخشی است که
 در رأس هزاره ششم از مادری «وه پد» نام زاده می‌شود. برای آگاهی بیشتر
 نک: دینکرد مدن ص ۶۷۴ و نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست، بخش ششم.
 (زیرچاپ).

۱۱- سوشیانس (اوستا: *stvatərəta*) آخرین نجات بخش دین زردشتی
 و سومین پسر آینده زردشت است که در رأس آخرین هزاره ظاهر می‌شود و جهان
 را به طور کلی از بدی و آلودگی پاک می‌سازد. هزاره او پنجاه و هفت سال طول
 می‌کشد و به رستاخیز و تن‌پسین پیوند می‌خورد. او از مادری «گواگ پد» نام
 متولد می‌شود و تولدش سی سال پیش از پایان هزاره هوشیدرماه است. نیز
 نک: مأخذ یادشده در یادداشت شماره ۱۰.

۱۲- خسرو (اوستا: *haosravangna* فارسی میانه *husraw* فارسی
 نو خسرو) غالباً با کلمه «کی» به صورت «کیخسرو» به کار رفته است. بنا بر
 متنهای باستانی و میانه، پسر سیاوش، نوه کاووس و یکی از بی‌مرگان است.
 او به عنوان استوار سازنده کشور، دلیر مرد ممالک آریایی ایزد ناهید را در کنار
 دریاچه ژرف چیچست نیاز می‌آورد و از او می‌خواهد تا او را شهریار همه
 سرزمینها سازد و بر جادوان، پریان و جباران پیروز گرداند (یشت ۵ بند ۴۰ تا
 ۵۲) و نیز ایزدگوش را در کنار همان دریاچه نیاز می‌آورد و از او می‌خواهد تا

اورا بر افراسیاب تورانی پیروز گرداند و ایزد گوش این توانایی را به او می‌دهد (درواسپ یشت بند ۲۰ تا ۲۳). در متنهای فارسی میانه، او کشنده افراسیاب تورانی، خراب کننده بتکده‌ای در ساحل دریاچه چیچست است (مینوی خرد، پرسش ۲۶، بند ۵۹ تا ۶۴). او کسی است که آتشکده آذرگشنسب را در آذربایجان نشانده و انتقام خون پدرش سیاوش را از گرسیوز، برادر افراسیاب گرفته است.

۱۳- وای دیرنده خدای- در اوستا- *vayu* «فضا، باد»- از ایزدان نیرومند دین زردشتی است و پانزدهمین یشت به نام اوست. در اوستا از دو وای نام برده شده است یکی وای وه/به (= خوب) و دیگری وای بد. وای به در متنهای میانه وای دیرنده خدای نیز نامیده شده و گاه با ایزد رام یکی شده است. او ایزد بادهای باران‌زاست.

۱۴- «حرکت می‌کنی» در ترجمه: *wazē* دوم شخص مضارع از *wazīdan*: حرکت کردن». متن: *۱۶ ۱۶* به *۱۶ ۱۶* تصحیح شد.

۱۵- چیچست (اوستا- *čaēčasta* فارسی میانه: *čēčast*) دریاچه‌ای افسانه‌ای است که با دریاچه ارومیه تطبیق داده شده است. کیخسرو در ساحل همین دریاچه ایزد ناهید و درواسپ را نیاز می‌آورد و از آنها حاجت می‌خواهد. این دریاچه ژرف، نمکدار، بدون جنبش و زندگی است و آتشکده آذرگشنسب در ساحل آن قرار گرفته است (گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲ بند ۱۲ و بندهش ص ۹۲ س ۲).

۱۶- «گرز خوب گردنده» در ترجمه: *huwaxm warz* (متن: *۱۶ ۱۶*). در اوستا برای گرز صفت *hu.nivixta* «نیک آهخته» (یشت ۹ بند ۵ و یشت ۱۰ بند ۱۳۲) آمده است. این صفت ترکیبی از پیشوند *hu-* و صفت مفعولی *vixta-* از ریشه *vaēg-* به معنی «تاب دادن» «آختن» است.

۱۷- توس (اوستا: *tusa-*) در اوستا از او به عنوان کسی که ایزد ناهید را نیاز آورده است تا او را بر پسران ویسه پیروزی بخشد، سخن گفته می‌شود (یشت ۵ بند ۵۳ تا ۵۸). در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۷) او همراه گیو و گرشاسب در زیر برف است و کیخسرو او را بیدار خواهد کرد. در بندهش

(ص ۱۶۸) از او با عنوان «توس نوذران»، در کنار «گیو گودرزان» نام برده می‌شود. توسی که در روایات باستانی ایران از او نام برده می‌شود، ظاهراً همان کسی است که برای ایزد ناهید نیاز می‌برد تا برپسران ویسه پیروزی یابد. این توس از خاندان نوذر نیست. برای آگاهی بیشتر نک: مقاله «بی‌مرگان و فرشگرد کرداران، فروهر، شماره ۵ و ۶، امرداد و شهریور ۶۴، صفحه ۲۰ تا ۲۶.

۱۸- عبارت، مشابه متنهای دیگر پهلوی، از جمله گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۴ بند ۷ و ۸) است:

زیرا مرا (یعنی مرا که هرمزدم) پنج انباردار است پذیرنده تن درگذشتگان. یکی زمین که نگهدارنده گوشت و استخوان و پی مردمان است. یکی آب که نگهدار خرن است. یکی گیاه که نگهدار موی تن و سر است. یکی روشنی که پذیرنده آتش است. یکی این باد که جان آفریدگان را در هنگام فرشگرد بازدمد. زمین را برخوانم و از او استخوان و گوشت و پی کیومرث و دیگران را خواهم...

۱۹- «جفت» (متن: ۱۱۳ ۱۲۶) نیبرگ (MP.V.2, p.135) واژه را به ۱۱۳ ۱۲۶ = mutfan تصحیح کرده و به معنی جفت و زوج گرفته است و mutfan kardan را «جفت شدن، زوج شدن» معنی کرده و آن را برابر miθwana- اوستایی گرفته است.

«کارلب‌کنند و ازدواج‌کنند» (متن: ۱۱۳ ۱۲۶ و ۱۱۳ ۱۲۷) واژه ۱۱۳ ۱۲۶ در دستنویس BK و ضبط شده است. نیبرگ (MP.V.2, p.121) آن را اساس قرار داده و lab خوانده است. عبارت براساس قرائت او چنین است:

kār ī lab kunēnd ud ēk ō did dahēnd.

«کارلب‌کنند و ازدواج‌کنند».

۲۰- رشن‌چین، لقب یکی از برادران جم است که در بندهش «نرسه» نامیده شده است. برادر دیگر او، سپیتور، به همراهی ضحاک، جم را با اره به دونیم می‌کند. نیبرگ (MP.V.2, p.168).

۲۱- درباره شفاعت‌خواهی سپندارمذ ازهرمزد، برای متوقف کردن پادافراه گناهکاران در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۴۷ و ۴۸) مطلب با شرح و تفصیل بیشتری آمده است :

روز هرمزد، بامداد، مینوی زمین <که> خود سپندارمذ درست اندیش، مادر همه زایشمندان است، بر زمین که <با او> هم‌چهر (= سرشت) است <بیاید>. از آغاز که دروج به آفرینش اندر تاخت تا واپسین روزها، به‌نیک مهری همه آفریدگان را - که همه او را فرزندانند - ببخشاید. بر پرهیزگاران، دشواری که بر تنش است و بردروندان، پادافراهی که بر روانشان است. هرگز خواسته‌ای از هرمزد نخواست. چه به‌سبب درست اندیشی، تا فرجام کارها، بردبار و بی‌مست (= گله) است. بدان‌گاه پیش هرمزد بایستند، گوید: «پادافراه ایشان بس کامل است.»

۲۲- تعیین کیفر گناهکاران و پاداش پرهیزکاران در اوستا نیز به شهریور نسبت داده شده است (یسن ۴۰ بند ۷):

چون آنها که هستند، آنها که بوده‌اند و آنها که خواهند بود نجاتش را (= نجات از سوی هرمزد را) خواهند جست، آن‌که متوجه است که روان پرهیزکار در بی‌مرگی توانا باشد، که رنجه‌ها جاودانه گناهکاران را باشد. اینهارا نیز هرمزد به سبب شریاریش (= شهریوریش) آفرید.

۲۳- «شیر گرم» که در این بند بدان اشاره شده است، همان فلز گداخته است که بر بدن نیکوکاران همانند شیر گرم جریان می‌یابد.

۲۴- «پرزهر» در ترجمه: wiššinj (متن: افس ۶۳). نیبرگ (MP) جزء اول را wiš به معنی زهر و جزء دوم را از ریشه -haēk به معنی «ریختن» و «افشاندن» می‌گیرد و «زهر افشان» معنی می‌کند.

۲۵- گوزهر یا گوچهر (اوستا: gao.ciθra پهلوی: gōzihr به معنی دارنده «سرشت یا تخمه گاو» است. در میان بعضی اقوام، جوزهر به جسد اردهای آسمانی، یعنی به دونیم منطقه‌ای که بواسطه تقاطع دایره سیر قمر با منطقه البروج پیدا می‌شود، اطلاق می‌شود. برای آگاهی بیشتر نک: گاه شماری

در ایران قدیم ص ۳۲۸، زیرنویس ۴۵۹.

۲۶- خونین درفش (اوستا-*xrvi. draw*: پهلوی: *xrudruš*) صفت دیو خشم است. درباره او در بندهش (ص ۱۸۱) چنین آمده است:

چنین گوید که «خشم خونین درفش»، زیرا همه <داغ و> درفش را او کند.

۲۷- «نهان روش»: پهلوی: *nihān rawišn* صفتی برای *sej* «خطر» است. در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۲ بند ۲) با همین صفت از او نام برده شده است.

۲۸- «زمان» (اوستا-*zaurvan*) اصلاً به معنی پیری است. در بندهش (ص ۱۸۱) آمده است:

زمان دیو، آن است که آدمی را بددم کند. <آن را> پیری خوانند.

۲۹- «گنده‌بو»: در ترجمه: *sipastēn* (متن: *سپاستن* به *سپاستن*) تصحیح شد. نیبرگ (MP.V.2, p.62) آن را *dēpastēn* می‌خواند و «پر خشم» معنی می‌کند.

۳۰- ايسدواستران، نک: یادداشت شماره ۱ فصل ۳۶.

۳۱- برخی از مطالب مذکور در این فصل، در متنهای دیگر پهلوی نیز آمده است. نک:

- دینکرد مدن صفحه ۶۶۱ تا ۶۷۶.

- بندهش، صفحه ۲۱۸ تا ۲۲۰.

- دادستان دینی، پرسش ۳۰ و ۳۱.

- ترجمه این فصل از روایت پهلوی با اختلافاتی در پژوهشی در اساطیر

ایران (صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۶) آمده است.

۱- «فره کیان»: بنابر متن بندهش (ص ۱۳۶) یکی از چهار فره هرمزد آفریده

است که مردانی چون هوشنگ، جم، کاووس و... از آن برخوردار بوده‌اند:

هرمزد آفرینش خود را نگیبانی کند به آمرزیداری، شکوه و

فره‌مندی. آمرزیداری او پرورش آفریدگان و شکوه <او> رادی بر آفریدگان و فره‌مندی <او> این‌که فره‌ هر‌مزد آفریده است. چنین گوید که فره روشن هر‌مزد آفریده، فره کیانی هر‌مزد آفریده و فره آزادگان (= ایرانیان) هر‌مزد آفریده و نیز آن فره ناگرفتنی هر‌مزد آفریده. فره کیانی آن است که با هوشنگ و جم و کاووس و دیگر شاهان آفریده شده است و پیوند کیان نیز از اوست...

۳۰۲- دژی است که به دست سیاوش پسر کاووس در سیاوشگرد در مرز ایرانویج و یا به روایت مینوی خرد (پرسش ۶۱ بند ۱۳ و ۱۴) در سوی شرق، نزدیک دریاچه سدویس در مرز ایرانویج ساخته شده است. درباره این دژ علاوه بر این مورد، در بندهش (ص ۱۸۰) نیز سخن رفته است. نیز نک: مقاله کنگدژ و سیاوشگرد، شاهنامه شناسی ۱، صفحه ۲۶۱ تا ۲۶۷.

۴- ارم: arm (متن: سلم)، به معنی بازو است و اصطلاحاً به بندهایی اطلاق می‌شده است که چادر و خیمه را به میخهای اطراف پیوند می‌دهد. نک: مأخذ بالا.

۵- درباره برپایی کنگدژ توسط کیخسرو در مینوی خرد (پرسش ۲۶ بند ۶۲) آمده است:

و از کیخسرو این سودها بود... و پابرجا ساختن کنگدژ

۶- براساس بندهش (ص ۲۱۰ س ۸) دیوار نخست زرین، دومی سیمین، سومی پولادین، چهارمی برنجین، پنجمی آهنین، ششمی شیشه‌ای و هفتمین لاجوردی است.

۷- بندهش و زند بهمن یسن، تعداد شاگردان پشتوتن را یکصد و پنجاه نفر ذکر می‌کنند:

- بندهش ص ۱۸۷:

در همان زمان (= زمان هوشیدر) پشتوتن گشتاسبان از سوی کنگدژ آید با یکصد و پنجاه مرد پرهیزکار. آن بتکده را که رازگاه ایشان (= دیوان) بود خراب کند و به جای آن آتش بهرام نشاند.

- زند بهمن یسن (فصل ۷ بند ۲۲):

پشوتن باشکوه با یکصد و پنجاه مرد پرهیزکار، که پیرو

پشوتن هستند، و جامهٔ سمور سیاه، چون سپری نیک دارند...

— دینکرد (مدن ص ۸۰۵) تعداد شاگردان را یک هزار نفر ذکر می‌کند.

۸- برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: مقالهٔ کنگدژ و سیاوشگرد،

شاهنامه‌شناسی ۱، ص ۲۶۱ تا ۲۶۷.

۵۰

۱- دربارهٔ ارزور نک: نخستین انسان و نخستین شهریار، صفحه ۶۸ تا ۷۰.

۵۱

۱- به این مطلب در بندهش (ص ۸۸-۸۷) نیز اشاره شده است:

از ایشان (=مشی و مشیانه) به نه ماه جفتی زن و مرد زاد .

از شیرینی فرزند ، یکی را مادر جوید ، یکی را پدر . پس هرمزد

شیرینی فرزندان را از اندیشهٔ آنها بیرون کرد و به همان اندازه

پرورش فرزندان را بدیشان بخشید .

۵۲

۱- به این نکته در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۴ بند ۲۰) نیز اشاره شده

است:

برای من به‌هم ساختن <و> باز آفریدن آسانتر از دوازده

آفرینشی است که در آغاز آفریدم . نخست ، که آسمان را قرار

دادم ، بدون ستون ، بدون نگهدار ، که از هیچ سوی آن را نگاهداری

مادی نیست . و دوم ، که زمین را میان آسمان قرار دادم ، که به‌هیچ

نیمه نزدیکتر نبود ، مانند زردهٔ تخم مرغ در میان تخم مرغ . و سوم ،

که خورشید را آفریدم . چهارم ، که ماه را آفریدم . پنجم ، که در

گیاهان انواع رنگ و زیور بیا فریدم . ششم، که در گیاه آتش را به ناسوزایی آفریدم. هفتم که خوشه را در زمین بردم و در هنگام روییدن برومند (= دارای محصول) باشند و به خوردن مردمان و گوسپندان رسند ... ۷- نهم که در رحم مادگان بچه را قرار دادم برای نهفتن درگذشتگان (= برای پرکردن خلاء مردگان ، کودک را در رحم مادگان آفریدم) و جدا جدا در آن رویش پدید آوردم ، استخوان، خون، موی و بلغم و پی و ناخن. دهم که مرغان تندار پردار را در فضا به پرواز درآوردم. یازدهم که آب را پای رفتن مانند روند <گان> آفریدم. دوازدهم که ابر را آفریدم که بالا برنده باران است .

۵۳

۱- به «فاترانی» در ترجمه: *abādixšāyīhā* متن *سپهر بناسپهر* به *سپهر بناسپهر* (تصحیح شد).

۵۴

- ۱- «ون جدبیش» یا «ون هروسپ تخمه»، بنابر دینکرد (مدن ص ۸۰۵) ، گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲) ، بندهش (ص ۱۶۸) ، زند بهمن یسن (فصل ۲) ، دادستان دینی (پرسش ۹۰) و همین فصل از روایت پهلوی ، از بی‌مرگان شمرده شده است. او از تخمه ایرج است و در ایرانویج جای دارد .
- ۲- «گوبد شاه»، بنابر دینکرد (مدن ۸۰۵) ، گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲) ، دادستان دینی (پرسش ۹۰) ، زند بهمن یسن (فصل ۲) و بندهش (ص ۱۶۸) و همین فصل از روایت ، از بی‌مرگان است. مینوی خرد (پرسش ۶ بند - های ۸ و ۳۱ تا ۳۷) پیکری اسطوره‌ای برای او ترسیم کرده است. از پای تا نیمه تن به شکل گاو، از نیمه تا بالا به پیکر انسان است. او در ساحل دریا

می‌نشینند و ایزدان را ستایش می‌کند و زوهر به دریا می‌ریزد و بدین سبب حیوانات مودی در دریا می‌میرند.

۳- «یوشت فریان»، بنابر گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲)، زندبهن یسن (فصل ۲)، دادستان دینی (پرسش ۹۰) و همین فصل از روایت، یکی از بی‌مرگان است. پدر او فریان از تورانیان دوست زردشت بوده است. یوشت یکی از پاکان دین زردشتی است و در یشت ۵ بند ۵۱ و یشت ۱۳ بند ۱۲۰، از او سخن رفته و به مناظره او با اخت جادو اشاره شده است. متن فارسی میانه «یوشت فریان»، اختصاص به مناظره این مرد پرهیزکار با اخت جادوگر دارد.

۴- «توس، گیو و گرشاسب» بنابر گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲)، بندهش (ص ۱۶۸) و همین فصل از روایت در شمار بی‌مرگانند. از این سه درکنار کیخسرو در دادستان دینی (پرسش ۳۵ بند ۳) به عنوان یاوران فرشگرد سازی نام برده می‌شود.

برای آگاهی بیشتر درباره بی‌مرگان نک: کتاب‌کیانیان و مقاله «بی‌مرگان و فرشگردکرداران، فروهر، شماره ۵ و ۶، امرداد و شهریور ۶۴، صفحه ۲۰ تا ۲۶.

۵۵

۱- نافرمانی در ترجمه: *asrūšt* (اوستا: *asruštay*) متن: *asruštay* به *asruštay* تصحیح شد.

۲- برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: ونیداد، فرگرد ۳.

۵۶

۱- فرسست: *frasast* (اوستا: *frasast*) نان بی‌نشان است (بدون ۹ نشانی است که در سه ردیف با سه بار خواندن اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک روی نان ایجاد می‌کنند). علت این نام‌گذاری این است که زوت یا راسپی طی خواندن یسن ۸ در مراسم باج، با رسیدن به واژه فرسست، نان

بی‌نشان را بلند می‌کند .

- ۲- متن پهلوی و ترجمه انگلیسی بند ۱ تا ۸ این فصل زیر نام
 abar čim drōn در یادنامه دستور هوشنگ (صفحه ۳۹۹ تا ۴۰۳) آمده است.
 ۳- نظیر این مطلب در شایست نشایست (فصل ۱۸) نیز آمده است:

۱- در دین گفته شده است که خشم به پیش اهریمن دوید و
 گفت که من به گیتی نروم چه هرمزد خدای در گیتی سه چیز آفریده
 است که من <در برابر آنها> هیچ کاری نمی‌توانم کرد. ۲- اهریمن
 گفت که: «بگو آن سه چیز چیست؟» خشم گفت: گاهنبار، میزد و
 خویدوده» ۳- اهریمن گفت که: «به گاهنبار برس، اگر یکی از
 ایشان چیزی بدزد، گاهنبار شکسته باشد و کار به کام تو <باشد> .
 به میزد برس، اگر یکی از ایشان سخن گوید، میزد شکسته باشد و کار به کام تو
 <باشد> . خویدوده را رها کن، چه من چاره آن را ندانم. چه کسی
 که چهار بار به نزدیک زن رفته <باشد> از خویشی هرمزد و
 امشاسپندان جدا نشود .

۵۷

- ۱- متن اوستایی زند «یثا آئت یزمیده» در یسن ۵ بند ۱، اوستای گلدفنر
 (جلد یک ص ۲۷-۲۶)، به شرح زیر است:

iθā āt yazamaide: ahur māmazdam yā gāmčā
 ašəmčā dāt apasčā dāt urvarāščā vanguhiš
 raočāščā dāt būmīmčā vispāčā vohū.

- «اشم و هو» یکی از دونماز مشهور دین زردشتی است. یثا اهو و ئیریو، دعای
 دیگر دین زردشتی و اشم و هو معمولاً در آغاز و پایان سرودهای اوستایی
 خوانده می‌شوند. متن دعای اشم و هو در بند ۱۴ یسن ۲۷ آمده است:

ašəm vohū vahištəm astī
 uštā astī
 uštā ahmāi hyat ašāi vahištāi ašəm

راستی بهترین نیکی است ،

و سعادت است،

سعادت برای کسی که خواستار بهترین راستی است. درباره زند اشم و هو در روایات داراب هره‌زدیار (جلد دوم، ص ۲۷۱) چنین است:

ز کردار نیکو تو بشنو سخن	اگر باز گویم نیاید به بن
ز نیکی تو پرهیز دان بهترین	ز پرهیزکاران بود مهترین
شریفست پرهیز هم بهتر است	ذخیره ز پرهیز نیکوتر است
بسی بهترین طاعتی آن بود	که پذیرفته در پیش یزدان بود
ز معنی پرهیز جزوی دیگر	بگویم تو نیکو دروکن نظر
نکوکار باش و نکوی گوی باش	کم آزار و هم راد و خوشخوی باش
هرآنچه نیاید پسندیده بس	نباید پسندیده کردن به کس
همیشه بدین سان ترا آرزوی	نیت خوب و گفتار و کردن نکوی

۵۸

۱- پیشگ سری (پهلوی: *pēšagsarīg*) منسوب به «پیشگ سر» ، پیروان پیشگ سر: «پیشگ سر» نام یکی از مفسران است که نامش در نیرنگستان (همین مورد) و مادیاگان هزار دادستان آمده است.

۲- «دانه گندم» در ترجمه: *gandum. jaw* (متن: ۱۲۶۲)، که خود برگردان اوستایی *gantumō.yavanām* است - *yav* در اوستا به معنی غله و دانه است و این برگردان باتوجه به برابر اوستایی آن آورده شد.

۳- «گندم سرور غلات است»: متن اوستایی چنین است:

gantumō.yavanam ratuš این عبارت در نیرنگستان

(TD ص ۴۰): *gantumō.yavanam ratufrīš* آمده و به *ā čē gandum jōrdāyān rad* یعنی گندم رد غلات است، تفسیر شده است.

۴- افراگ: *afraḡ* متن: *afraḡ*، دستنویس *MR₁*، *afraḡ*،

- ۱۱- «خشنودی امشاسپندان»: متن: *xšnaoθra aməša spānta*
- ۱۲- «دوبار گفته شده» در ترجمه: *bīšamrūd* (متن: *بی‌ش‌ام‌رو*)
برگردان اوستایی-*bīš.āmrūta* مرکب از *bīš* حالت فاعلی مفرد از *-bi* «دو» و *-mrūta* صفت مفعولی از *-mru/mrav* به معنی گفتن.
- ۱۳- «سه بار گفته شده» در ترجمه: *srišamrūd* (متن: *سری‌ش‌ام‌رو*)
برگردان اوستایی-*θriš.āmrūta* جزء اول این ترکیب از *-θri* به معنی «سه» است.
- ۱۴- «آیدون» در ترجمه اوستایی: *iθā* در این مورد کوتاه شده *iθā āat yazamaide* «پس آیدون می‌ستاییم»، است که واژه‌های آغازین یسن هستند.
- ۱۵- «خوراک و میزد» در ترجمه اوستایی: *xvarθəm myazdəm*
- ۱۶- «خرداد و امرداد»: *haurvata amərətāta*
- ۱۷- «گوشودا»: *gaoš.huḱā* این واژه در متن نیامده است. به قیاسی با برابر پهلوی آن، اضافه شد.
- ۱۸- «آب»: *āpi*
- ۱۹- «هیزم و بوی»: *aesmi baoiḱi*
- ۲۰- «این اندیشه نیک»: *ima humatāča ...*
- ۲۱- «پس این‌جا می‌ستاییم»: *iθā āt yaz (amaide)*
- ۲۲- «یثا اهو وئیریو»: *yaθā ahū vairyō*
- ۲۳- «آفرین خوانی اهورامزدا»: *frasasti ahurahē mazdā*
- ۲۴- سفره در ترجمه: *āsišn* متن: سفره ۱۳ (اوستا: *nazdišta*)
این واژه در یسن ۴ بند ۱۵، ۷ بند ۱۲، ۴۷ بند ۸ و ۴۸ بند ۴ و نیز در نیرنگستان (ص ۸۵ و ۸۹) به کار رفته است و در اصل به معنی «سفره» یا اصطلاحاً «آلات-گاه»، «آلات خوان» یا «آلاتی است که بر سر سفره می‌گذارند». *sāzišn* (سازیشن)
- با این واژه مترادف است. برای توضیح بیشتر نک: KMV. pp. 141-146
- ۲۵- «وچست»، پهلوی: *vačast* اوستایی: *vačas-[taštay-]*
اصطلاحاً بریک بیت از گاهان اطلاق می‌شود.
- ۲۶- «راسپی»، پهلوی: *rāspīg* متن: *راسپی* در بندهای ۳۸، ۳۹

۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۸ و ۵۵ به همین شکل آمده است.

۲۷- «ایدون به راستی» در ترجمه: *be ō ahlāyīh* (اوستا: *ašaya-*)

متن زبانی نسویسده برای زبانی نسویسده.

۲۸- «باصدای آهسته» در ترجمه: *māwā* (g) متن: *کبب سد*.

برای آگاهی بیشتر نک: مقاله: *Zoroastrian Bāj and Drōn I*, BSOAS. No. 34, pp. 71-73

۲۹- «ایدون به ردی» در ترجمه: *aθā ratuš* (متن: *نصیب لموس*)

مفهوم چند بند اخیر این است: پس از آن که راسپی ها خاموش می شوند، زوت با عبارت *aθā ratuš* باج را از آنها می گیرد و پیش از آن که بانگ راسپی ها بنشینند، زوت نباید *aθā ratuš* بگوید. آنگاه یسن ۷ را باهم می خوانند. سپس راسپی ها می ایستند و *tāsčā yazamaide* بار می خوانند. و سپس آن سه راسپی باج را در آغاز یسن ۸ به زوت می دهند و هر چهار بند ۲ یسن ۸ (= باشد که پرهیزکاران را برسد) را تا پایان می خوانند.

۳۰- «تو ای آتش» در ترجمه: *tava āθrō*.

۳۱- «و آنان رامی ستاییم» ... و آفریدگان ... گفته شده» در ترجمه:

tāsčā yazamaide ī fradom ka ašəm vohu sē

guftan, waxšag? (م: *dāmanam aoxtō*)

۳۲- «از روی بهترین راستی ... آن چنان که او را کام است» در ترجمه:

ašāt hača yaṭ vahištāt vispāi yavē yaθāahū vairyō

۳۳- «باشد که پرهیزکاران را برسد» در ترجمه:

ašaya.nō paiti ǰamyāt (نک: یسن ۸ بند ۱).

۳۴- «او را همان پادافراه است که جادوگری راست» در ترجمه:

aētām ā.yātumanahe ǰasaiti

(نک: یسن ۸ بند ۴).

۳۵- «آسیب نرساند» در ترجمه: *nē wizāyēd* متن: *فکس*

gazāyēd که احتمالاً گونه تحول یافته *wizāyēd* باشد با تبدیل *wi-* به

.ga-

۳۶- «نماز او را مژدارا» در ترجمه: *.nāmō ahurāi mazdāi*

۳۷- «ایدون راستی را» *ioā ašəm*

۳۸- «راستی را ایدون»: *ašam iθā*.

۳۹- «بشود به کام تو ای امشاسپند»: *vasasčatū aməša spānta*.

۴۰- در بخش اخیر بند ، گفتگو از وضعیتی است که اگر برسم در آن وضع قرار گیرد، خوب نیست. یکی از این موارد «پای برزبر برسم نهادن» است. واژه‌ای که در این جمله به «زبر» ترجمه شده است در متن *𐬨𐬀𐬎𐬵𐬀* املاء شده است که به‌قیاس با نیرنگستان (ص ۴۹) به *azabar* زبر، تصحیح شد.

۴۱- «باشد که آن را به زیرکش برند»: *hiš barōit upa. kašam*.

۴۲- «اهورامزدا را»: *ahurahē mazdā*.

۴۳- «نیز شیر با زهر»: *paēnaēdyācit zaoθraya*.

۴۴- «برترین در میان چهارپایان»: *hvōištaēšva pasušva*.

۴۵- «کم جانی»: *kam-gyānīh* (متن: *𐬕𐬀𐬎𐬵𐬀*).

۴۶- نشانه پرسش برای واژه‌ای آمده است که در متن به صورت *𐬨𐬀𐬎𐬵𐬀*

املاء شده است. این واژه تراثت و معنی روشنی ندارد. در این بند از جانوران بزرگی گفتگو می‌شود که برای تهیه گوشت مناسب هستند. این جانوران بزرگ

خود به سه درجه پایین‌ترین (اوستا- *nitama*) میانه (اوستا: *maδama*)

وبزرگ (اوستا: *aθrya*) تقسیم می‌شوند. شاید بتوان واژه متن را به *𐬨𐬀𐬎𐬵𐬀*

(*nidom*) اصلاح کرد و در این صورت ، واژه مذکور می‌تواند معرف گونه

پایین‌ترین و یا کوچکترین این دسته باشد. بدین ترتیب ترجمه عبارت چنین

خواهد بود :

و میان <جانوران> بزرگ آن‌که <نوعش> پایین‌تر/خردتر

است از شتر و خوک و گوسفند ماده ... برتر است.

۴۷- بز، بچه بز، خوک و بچه خوک برگردان واژه‌های اوستایی : *azō*

(بز) *sačainīš* (بچه بز) ، *huš* (خوک) و *θwəṛəṣō* (بچه خوک). نک:

مقاله هوفمن در: *AZI. Vol. II. pp. 486-493*

۴۸- برای آگاهی در زمینه پاره‌ای از بندهای این فصل نک:

Haoma, Priest of the Sacrifice, H.M.V.

pp. 62-80

Zoroastrian Bāj and Drōn, BSOAS. No. 34, I, pp. 298-313, II, pp. 56-73

۵۹

- ۱- «خونی» در ترجمه: *hunī*، احتمالاً از اوستایی -*vohunī*.
- ۲- هوم (اوستا: *haoma*) از ایزدان دین زردشتی است که در اوستای جدید و متنهای فارسی میانه فراوان از او سخن رفته است. بیستمین یشت و یسنهای ۹، ۱۰ و ۱۱ اوستا اختصاص بدو دارد. هوم با صفات درهم شکننده خشم خشمگینان، دورسازنده آزار راهزنان و ارزانی بخش تندرستی و کامیابی به ستاینندگان خود، توصیف شده است.
- هوم نام گیاهی نیز هست که از افشردن آن آشامیدنی مقدس تهیه و در مراسم مذهبی نوشیده می‌شود. این گیاه در اوستا با صفات دوردارنده مرگ، زرگون، درخشان توصیف شده است.
- ۳- اردویسور (اوستا: *arədvī.surā*) اردوی نام رودی افسانه‌ای است و *surā* صفت آن به معنی نیرومند است. اردوی باصفت اناهید (پهلوی: *anāhīd* اوستا: *anāhītā*) منی پاک و پاکیزه نیز می‌آید. اردویسور اناهید ایزد آبهاست. یشت پنجم بدو تعلق دارد و در همین یشت از نیاز آوردن دلیرانی چون جم، هوشنگ، فریدون، گرشاسب... برای او سخن رفته است و او نیز آنان را به پاداش این نیاز، بر حاجتی که داشته‌اند، کامروا گردانیده است.
- ۴- «رثوبرزد/ردوبرزد» ترکیبی از اوستایی -*ratav/raθw* «زمان، هنگام» و -*barəzant* «بلند» است. این ترکیب در ویسپرد پهلوی (کرده ۱ بند ۸) به *rad ī buland* برگردانیده شده است. این ترکیب نشان دهنده مدت زمانی است که در آن آفرینش انجام پذیرفته است. در متنهای اوستایی به عنوان ایزدی خاص شناخته نیست، اما در بندهش (ص ۱۴) از او به عنوان ایزد نام برده شده است.
- ۵- هفتورنگ (اوستا: *haptō.iringa*) «دارای هفت نشان» ظاهراً بنات‌النعش است و سپاهید شمال به شمار می‌آمده و از سیارات، هرمزد دشمن او بوده است. به قول زمخسری در مقدمه الادب، این ستاره را در فارسی «هفت برادر» گویند. وظیفه هفتورنگ بسیار سنگین است، چه او حمایت از شمال یعنی

سوی اهریمن را برعهده دارد و دوزخ نیز در آن سمت واقع است. در فروردین یشت آمده است که او به‌مراه ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان، در و گذر دوزخ را می‌پاید.

۶- مانسرسپند (پهلوی: mānsraspand اوستا: mǝθrō.spānta) «کلام مقدس»، در متنها آن را «ماراسپند» نیز نوشته‌اند. در اوستای نو از او به عنوان روانِ سپید و درخشان و تابندهٔ هرمزد نام برده می‌شود (یشت ۱۳ بند ۸۱). او نیروی پاسداری دارد (یشت ۴ بند ۲۴) و در برابر دیوان مقاوم است (یشت ۱۱ بند ۳) و بالاخره او پیام‌آور هرمزد است (یشت ۱۳ بند ۱۴۶) و هرمزد او را برای مقابله با ۹۹۹۹۹ بیماری اهریمن آفریده به‌کار داشته است (وندیداد، فرگرد ۲۲، بندهای ۲۰۷).

۷- «ایزدیاد» همان «وای به» است که از ایزدان نیرومند دین زردشتی است. او جامهٔ ارغوانی ارتشتاری برتن دارد و در گردونه‌ای زرین می‌نشیند و با سلاح زرینی که در دست دارد یاری خواهان را فریادری است. «وای به» یا ایزد «باد» را «وای درنگ خدای» و ایزد «رام» نیز نامیده‌اند. نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۱۳ فصل ۴۸.

۸- برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: شایست نشایست، فصل

۱۸

۶۰

۱- از دعای «اهونوئیریو» تفسیر دیگری در زندخرد اوستا آمده است. این در تفسیر از همهٔ جهات با یکدیگر هماهنگ نیست. برای روشن شدن مطلب و مقایسه بهتر، این تفسیر را در سه بخش بررسی می‌کنیم.

بخش اول از: زندیثا اهوئیریو... از هرگونه پرهیزکاری [هرگونه کار ثواب] کردن.

این بخش در هردو تفسیر همانند است.

بخش دوم، براساس روایت از: هرمزد پاداش بهمن او را... ایشان را یاری و شفاعت کند. بنا بر زند خرد اوستا:

آنچه که پاداش بهمن است [مزد و پاداشی را که بهمن می‌دهد، بدو نیز داده می‌شود]، [باشد که گویند: آنچه که پاداش برای بهمن است]، که کارهایش در زندگی برای هرمزد است [یعنی آنرا که کام هرمزد است، کند] [باشد که گویند: آنچه که پاداش از طریق بهمن است] [یعنی مزد و پاداشی که از طریق بهمن داده می‌شود، بدو نیز دهند] [آذرباد زردشت گفت: به سبب پاداش بهمن است که ایشان نیکوکاران را تمیز می‌دهند].
 در این بخش درباره پاداشی که به نیکوکاران داده می‌شود، به سه گونه گفتگو شده است:

الف: پاداشی که بهمن می‌دهد به پاداشی که به بهمن داده می‌شود ج- پاداشی که از طریق بهمن داده می‌شود.

در خصوص نوع الف، در تفسیر یسن ۳۱ بند ۲۱ آمده است:

آن مزدی که بهمن دهد، پس بدو نیز دهد.

و در مورد ب، در تفسیر یسن ۱۹ بند ۱۳ آمده است:

آن مزد و پاداشی که به بهمن دهند، بدو نیز همانا بدهند.

بخش سوم این دعا در خرده اوستا چنین است:

پادشاهی به هرمزد داده شده باشد [یعنی پادشاهی باید برای سود هرمزد همچنان نگاهداشته شود] به وسیله کسی که به درویشان خوراک دهد [یعنی کسی که شفاعت ایشان کند].

مفهوم این بخش در تفسیر یسن ۱۳ بند ۱۴ چنین است:

خدایی به هرمزد آموخته شده باشد [یعنی هرمزد را بر تن خویش خدای کرده باشد، کسی که آن کند که از اوستا پیداست].

و در تفسیر یسن ۳۴ بند ۵ آمده است:

[پادشاهی از توسست، که به تو خدای گوید] آن که به درویشان درست زی خوراک دهد [یعنی بدیشان نیکی کند].

— واژه ای که در متن «بخشش» ترجمه شده و در متن پهلوی 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮

املاء شده، در دستنویس MR_1 و 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮 آمده است. این واژه در

تفسیر یسن ۵۳ بند ۹: wāsān و در خرده اوستا: wāstarag (اوستا- vāstar- «علوفه» خوراک چهارپایان) آمده است. مترادف خود واژه در روایت parwarišn است. بنابراین باید صورت صحیح واژه اسس-سپ : waxšišn «رویش، بالش» باشد.

برای آگاهی بیشتر درباره این واژه نک: KMV. pp. 122-126.

۶۱

- ۱- واژه ای که بانثانه «؟» آمده است، در متن موم و املاء شده است. نک: یادداشت شماره ۴۶ فصل ۵۸.
- ۲- متن: موم سگ (؟)
- ۳- متن: سگ موم (؟)
- ۴- متن: سگ اندر سگ : آینه (؟) avaina.
- ۵- متن: موم صد vohunā حقیر، پست، پایین (؟)
- ۶- متن: موم ریخ vizv (جدا؟)
- ۷- متن: لیس rāz راز (؟)
- ۸- متن: موم سگ (؟)
- ۹- متن: موم ارز arz ارزش (؟)
- ۱۰- متن: موم سگ (؟)
- ۱۱- متن: سگ azg شاخه / azd آگاه (؟)
- ۱۲- درباره دوری کردن از گناه، بویژه هنگامی که گوشت خورده باشند، در صد درنثر (در ۲۳) آمده است:

- ۱- این که پیوسته گناه بیاید پرهیختن و خویشتن نگاهدشتن و به خاصه آن وقت که گوشت خورده باشند. ۲- اگر گوشت خورده باشند، و گناه کنند، هر گناه که حیوان کند، آن کس را بود که گوشت خورده باشد. ۳- مثلاً اگر اسبی لگد بر کسی زند، گناه آن کسی را بود که گوشت خورده باشد.

۶۲

- ۱- «فضیلت» در ترجمه: hunarāwandīh (متن: ۲۱۳ س ۲۰) ، دستنویس MR ۱۳۱ س ۱۰۱ به ۱۳۱ س ۱۰۱ تصحیح شد . این واژه در بند ۱۰ به صورت ۱۳۱ س ۲۰ آمده است .
- ۲- «خستویی» در ترجمه: dādestānīh (متن: ۱۵ بند ۱۰) ،
- ۳- «سلاح نپادن» در ترجمه: nihād-snāhīh (متن: ۲۱۳ س ۲۰) ، براساس بند ۱۷ به ۲۱۳ س ۲۰ تصحیح شد .
- ۴- «سنگینی، وقار» در ترجمه: nihānīh (متن: ۲۱۳ س ۲۰) نیز بند ۲۱ . برای توضیح درباره این واژه نک: WSS. p. 269
- ۵- «بازرگانی» در ترجمه: wāzargānīh (متن: ۳۰ س ۳۰) تصحیح شد .
- ۶- برای آگاهی بیشتر درباره واژه «بردبار» (= gilag-ōbār) نک:

مقاله Some legal and administrative terms of Sasanian period

۶۳

- ۱- افسون تب در متن کتاب چنین است: *surahī vīśra amnaō karōšī vašā ahr̥as ahr̥as* (متن: ۲۸۰ و ۲۸۱) آمده است :

نیرنگ تب بستن کسی را که تب سرد و گرم ویا تب یک روز و دو روز ویا سه روز ویا چهار روز باشد، آن را هم رشته هفت تار را و هفت گره به هریک شیوئی تمام دادن، آنکس را دهند تا تب دفع شود. به نام یزدان هورمزد خدای اوزونی کرجه خره او- زایاد. اردی بهشت امشاسفند برساد از هما گناه، اره فرشتچه...

ایثا اهوویریو یک خواندن وبه شیویتی تنام ریسمان را گره دادن،
همچنین هفت بار خواندن و هفت گره زدن، پس واج بگفتن.
- درباره تب و افسون تب نیز نک: قطعه شعری به زبان فارسی میانه
ترفان، زیرنام:

Two Manichaean Magical Texts, by
Henning, Acta Iranica 15, pp. 273-281.

۲- افسون باز ایستادن خون در متن کتاب چنین است:

و کی وسد کی اس ۲- و ند کی

کسی که karō, karō گوید (۴): kokarō wāča karō:

نیز نک: ZAHW. Vol. 1, p. 287

- اهمیت اردیبهشت، علاوه بر نقش او به عنوان دومین امشاسپند دین
زردشتی، در رابطه با نماز اشم و هو - که نماز «آشه وهشت» (= اردیبهشت)
نیز خوانده می شود - و اثری است که خواندن این نماز در دفع آفات و بلاها و
بدیهای اهریمنی دارد. پشت سوم که اختصاص به اردیبهشت دارد، به نقش او
در درمان بخشی نیز اشاره دارد. از جمله:

بند ۶:

کسی (از پزشکان) به واسطه آشه درمان کند، کسی به واسطه
قانون شفا بخشد، کسی با کارد درمان کند، کسی با گیاه درمان
دهد، کسی با کلام مقدس شفادهد، در میان درمان بخشان درمان بخش ترین
است...

بند ۱۴:

اهریمن تبه کار گفت: «وای بر من از بهترین آشه (= اردیبهشت)،
آنچه در میان ناخوشیها ناخوشتر است برخواند انداخت، به آنچه
در میان ناخوشیها ناخوشتر است ستیزه خواهند نمود... در میان
تبها آنچه بیشتر تب است برخواند انداخت، در میان تبها با آنچه
بیشتر تب است، ستیزه خواهند نمود...»

۳- ارتباط فریدون با افسون ونیرنگ، از متنهاى مختلف استنباط می شود،

از جمله ائوگمدنچا (بند ۱۰۰ تا ۱۰۲) او را پدید آورنده افسون و ونیرنگ در جهان

معرفی می‌کند. درمثنهای پهلوی (ص: ۱۷۰)، از فریدون در رابطه با کشتن جانوران زیانکار سخن رفته است که این کار در نتیجه نیروی افسونگری او حاصل می‌شود. در قطعه شعری به زبان فارسی میانه ترفانی (مأخذ یادشده در یادداشت ۲ همین فصل)، فریدون به پیکری اسطوره‌ای ظاهر می‌شود که شکمش از آتش است و تبری تیز و برا، شمشیر تیز، نیزه‌ای از الماس پاک با هفت نیزه پولادین همراه دارد. در پشت پنجم نیز جلوه‌هایی از افسونگری فریدون یاد شده است. احتمالاً با توجه به این موارد است که حمزه اصفهانی در کتاب «سنی ملوک الارض» فریدون را پدید آورنده جادویی دانسته و در شاهنامه نیز گاه صفت افسونگر بدو داده شده است نیز نک: حماسه‌سرایی در ایران، صفحه ۴۶۶ و ۴۶۷.

— در پایان این فصل واژه **anyāi** آمده است.

۶۴

۱- «زبرجد (۹)» در ترجمه: **zbarzad** (متن: **لوکد به کرلوکد**) تصحیح شد.

۲- «نیش (۹)» در ترجمه: **nēš** (متن: **اوس به اوس**) تصحیح شد.

۳- «سایند» **sāyēnd** (متن: **وسن ۱۲** و دستنویس **BK ۱۲۱۰**) این واژه در بند ۲۹ به صورت **sāwēnd** آمده است.

۴- برای توضیح بیشتر در مورد همانندی مطالب یاد شده در این فصل، با واژدها و اعتقادات عامه مردم درباره مهرها، مذکور درمثنهای کهن فارسی، نک: مقاله باورهای کهن، چیهستا، سال دوم، شماره ۵، دیماه ۶۱، صفحات ۵۷۴ تا ۵۸۰.

۶۵

۱- در این فصل (نیز مینوی خرد، پرسش ۱ بند ۱۴۶) آسمان به چهار طبقه تقسیم شده است. در برخی کتب پهلوی مانند بندهش (ص ۲۸ س ۸) آسمان هفت طبقه دارد:

نخست ابرپایه، دودِیگر سپهر اختران، سدیگر ستارگان
نیامیزنده چهارم بهشت، ماه بدان پایه ایستد. پنجم گرودمان
که انغر روشن خوانده شود، خورشید بدان پایه ایستد. ششم گاه
امشاسپندان، هفتم روشنی بی کران، گاه هرمزد.

نیز نک: مینوی خرد، صفحه ۹۹ و ۱۰۰.

۲- «درعی پول» در ترجمه *drahm-ē pōl* (متن: ۲۲-۱۱۱۱).

۳- مهر، سروش و رشن سه تن از ایزدان بزرگ دین زردشتی هستند که
معمولاً با یکدیگر همراه اند. در سوی راست مهر، سروش نیکو و در سوی چپ او
رشن بلند و ستبر و گرداگرد او، در عرسو، آب و گیاه و فروشیهایی مردان
پرهیزکار در پرواز اند (مهریشت، بند ۱۰۰) نیز (بند ۴۱). هنگام جنگ این سه
با هم هستند و (بند ۵۲) با ایزد پیام آور هرمزد یعنی نریوسنگ با هم می آیند.
این سه، آمارگز روز پسین نیز هستند و در روز شمار کارهای نیک و بد آدمی را
می سنجند (دادستان دینی، پرسش ۳۰ بند ۱۰، مینوی خرد، پرسش ۱ بند ۱۱۸
تا ۱۲۳). برای آگاهی بیشتر از ارتباط این سه ایزد با یکدیگر نک: دینهای
ایران باستان، صفحه ۵۸ تا ۷۳.

۴- بهرام (اوستا: *varaθraθna* «شکننده ایستادگی»)، به سبب داشتن
نیرو، بویژه نیروی حمله مشهور است. او یکی دیگر از همراهان مهر است (مهر
یشت بند ۷۰ تا ۷۲) که به پیکر گرازنر، مهاجم، با دندانهای تیز و پا و دم و
نکای آهین در پیشامیش او حرکت می کند و بایک ضربه دشمنان را می کشد
و هنگامی که خشمگین است، نمی توان بدو نزدیک شد. برای آگاهی بیشتر در
این باره، نک: AHM. pp. 158-162.

و دینهای ایران باستان، صفحه ۶۹ تا ۷۲.

۵- برز (پهلوی *borz yazad* اوستا: *apam napāt* «نوه آبها») ایزد
آبهاست. او به همراه باد و فره، آبها را تقسیم می کند (تیریششت بند ۳۴). او
دارای اسبی تندرو است. مانند هرمزد و مهر دارای لقب اهوره است و مانند
امشاسپندان درخشان است. در متون پهلوی صفت این ایزد (*borz* = بلندبالا)،
نام خاص او شده است.

فهرست‌ها

۱- واژه‌ها و عبارتها

الف - اوستایی

aδwa.dātay-	146	bāzu.jata-	91
aipišuta-	126	bərazant-	180
airyana.vaejah-	150	bi-	177
aka-	128	biš-	177
akō.manah-	160	biš.āmrūta-	177
aδrya-	179	čaečasta-	166
anaipišuta-	126	čaθru.časma-	149
anāhītā-	180	činvat.pəratav-	98
aošnara-	159	dahaka-	135
apam napāt-	187	dahma.āfrīti-	104
arəduš-	91	dahyu-	125
arədvi.surā-	180	dištī-	147
asruštay-	173	draonah-	98
ašaya-	178	frasastī-	173
aši.vanguhī-	121	frašō.kara-	133
aš.varəčah-	157	frašō.kərətay-	133
ay-	150	fravaši-	87
ayāθrəma-	105	frāšmī-	133
azaoša-	126	fšav-	132
azō	179	gaδavara-	160
āgərəpta-	91	gaēsu-	160
āpi	177	gaēθō.xrīta-	119
āxrura-	127	gandarəwa-	127
arəθē	161	gao.čiθra-	168

gaoš.huδā	177	mang-	162
gar-	94, 165	maθrō.spānta-	181
garō.dāmāna-	94	miθra-	105
gaya-marətan-	115	miθwana-	167
gāθā	119	mru/mrav-	177
gāuš.huδah-	99	mrūta-	177
gəuš.urvan-	127	mūraka-	135
haēk-	168	myazda-	115
hamā-	100	naire.manah-	160
hamaspaθmaēdaya-	106	nairyō.sangha-	162
haoma-	180	nava.bara-	93
haosravangha-	165	nazdišta-	177
haošyangha-	158	nəmata-	126
haptō.iringa-	180	niraθa-	136
hazangra.yaoxštay-	157	nitəma-	179
hazangrō.zyam-	163	nmāna-	125
hu-	166	nura-	157
hu.nivixta-	166	paitiš.hahya-	105
hu.taosā-	162	pasav-	132
iθā	177	pasuš.haurva-	149
jamāspa-	127	pəratō.tanū-	91
kava.usan-	160	pəšō.tanū-	91, 162
kərəsavazdah-	159	pouru.jira-	158
maδəma-	179	pouru.sarəša-	135
maga-	162	raočas.pairišta-	125
mahrkuš-	164	rasastāt-	161
maišyāirya-	105	ratav/raθw-	180
maišyōi.šəma-	105	sačainiš	179
maišyōizarəmaya	105	san-	112

sat-	112	varət-	132
sāma-	160	varəta-	132
savišta-	158	varəta.fšav-	132
sī-	99	vayu-	166
spəntō.mainyu-	128	vāstar-	183
spityura-	159	varəθrašna-	187
sraošāvarəza-	91	varəθravant-	157
sraošō.čaranā-	90	varəθravastəma-	157
stvatəṛəta-	165	vīspe.ratavō	100
surā-	180	vixta-	166
štana-	152	vīzarəša-	132
tanūm.piryeiti	91	vohunī-	180
tanu.pəṛəθa-	91	vouru.kaša-	152
tusa-	166	vouru.gaoyaotay-	105
θraētaona-	158	vyāxana-	92
θri-	177	vyāxana-	157
θrišāmrūta-	177	wispa-	164
θwəṛəsō	179	xrvi.draw-	169
udarāθrasa-	165	xšnaoθra-	176, 99
upaētay-	150	xvaniraθa-	135
uparō.kairya-	160	xwara-	91
urvāxšaya-	159	xvarənah-	151
us.fritī-	116	xvarənahvant-	156
uxšyat.əṛəta-	163	xvasura-	139
uxšyat.nəmah-	165	yaoz-	157
vačas.taštay-	177	yav-	175
vaēd-	158	yāh-	110
vaēg-	166	yāta-	91
vak-	176	zantu-	125

zaoθra-	99	
zaoša-	126	
zaurvan-	93, 169	
aesmi baoiđi		177
aētəm ā.yātumanahe ʃasaiti		178
ahurahe mazdā		179
ašaya.nō paiti ʃamyāt		178
ašāt hača yat vahištāt vispāi yavē		
yaθā ahū vairyo		178
ašəm iθā		179
ašəm vohu		178
aθā ratuš		178
dāmanam aoxtō		178
frasasti ahurahē mazdā		177
gantumō.yavanam		175
gantumō.yavanam.ratufriš		175
gantumō.yavanam.ratuš		175
haurvata amərətātā		177
hiš barōit upa kašəm		179
hvōištaēšva pasušva		179
ima humatāča		177
iθā āat yazamaide		177
iθā.āt yazamaide		177
nomō ahurāi mazdāi		178
paēnaēšyācit zaoθraya		179
tava āθrō		178
tāšča yazamaide		178
vasasčātū amōša spānta		179

xšnaoθra aməša spənta	177
xvarəθəm myazdəm	177
yaθā ahū vairyō	177

ب - پهلوی

abādixšāyihā	172	āzabar	179
abe-sūdagiḥ	126	azd	183
adwan/aδwan	146	azg	183
adwdād	146	ābilag	129
afarag	176	ādarōg/ādurōg	121
afarōg	176	ādišt	126
afrag	175, 176	ādurōg	121, 126
ahlišwang	121	āgrift	91
ahrišwang	121	ālāyēnd	123
a-kēnīhā	92	āsišn	177
akōman	160	āxrurag	127
anāhīd	180	āz	165
anbōh	103	bar-	94
aparīg	176	bar	115
appar	93	baškūč/č	99
arduš	91	bayaspānān	121
arm	170	bāzāy	91
aršišwang	121	be sūdagiḥ	126
asrūsdār	149	bīšamrūd	177
asrūšt	173	borz	187
astar	160	borz yazad	187
astwīdād/astwīhād	137	burdan	94
az	132	čagād ī dāitī	112

čēčast	166	gandarw	127
činwad puhl	97	gandum	175
dabrih	92	gandum.čaw	175
dahmān āfrīn	104	garōdmān	94
dādestānīh	184	garsēwaz	159
dādgāh	121	gayōmart	115
deh	125	gaz	165
dēpastēn	169	gazāyēd	178
drahm	187	gāhān	119
drāyān čōyišnīh	128	gāhānbār	105
drōn	98	gētīg-xrīd	119
društīh	92	gilag-ōbār	184
dūd	131	gōspandān	164
duš-dēn	132	gōšōdā	99
duš-kunišn	131	gōšorōn	127
duxt ēwar	95	gōzihr	168
duž	132	hadiš	104
duž-daft	93	hamāg-dēn	101
ērān-wēz	150	hamā-yašt	100
fradom	178	hamčašmānīh	176
frahixt	92	hamistagān	136
framān	90	ham-tōzīgīh	147
framān spōxtan	90	ham-xwāst	115
frasast	173	hanzamanīg	92
frašagird	133	hazangrozim	163
frawahr	87	hāduxt	100
fraward	87	hāwanān	148
frāx gōyūd	105	hōmāst	100
frēdōn	158	hōšīdar	163

hōšīdarmāh	165	mijag tak i sar	101
hu-axwīh	97	mis	115
hunarāwandīh	184	miznē	164
hunī	180	mōšān handarzbed-	140
husraw	165	mōy-ē tāk ī dōk th	101
huš	179	mutfan	167
hutōs	162	nairyōsang	162
huwaxm	166	nakkīrāgar	149
isadwāstarān	145	namad	126
jādugīh	95	nābar	93
jāmāsp	127	nāmḡānīh	96
jīw	99	nāmḡēnīh	96
jordāyān	175	nāmḡunīh	96
kam-gyānīh	179	nāyadēnīh	95
karānīhā	176	nēš	186
karb	146	nēw-dil	97
kāus	160	nidom	179
kōz	93	nihād-snāhīh	184
lab	167	nihānīh	184
mačāh	164	nihān rawišn	169
mačāi	164	nirāmišn	136
magawan-	162	nīšag	150
magawand	162	nīšīdan	150
margarzān	91	nōg	94
mān	124	ōgarā	165
mānsraspand	180	ōš	112
māwāg	178	ōšfrīd	116
mēzd	115	ošnār	159
mihr	105	pad abdomīh	93

pad abar rawišnīh	150	purrr-pērōzgar	157
pad adošišnīh	126	purrr-tagīg	157
pad došišn	126	purrr-wastār	158
pad har čiš	193	purrr-wēxtār	157
padīrišn	116	purrr-wizostār	157
padišwar	176	purrr-xwarrah	156
padišxwar	176	pūd	131
pad nigerišn	126	rad	175
pad rōšnīh-nigerīd	125	rad ī buland	180
pad sūdagīh	126	rahiwin	110
pah	198	ras astišnīh	161
paidištan ud frabd	152	rawišn kardan	150
parāhōm	136	ray	162
parwarišn	183	rayag astišnīh	161
pasišn	199	rāspīg	177
pasuš-hōrūn	149	rōšn xwardīg	90
pasuš-hōrūnīh	149	rōn xwardīg	90
pāh	164	rōšn	155
pāk	153	sag-dīd	148
pāy	164	sargun	153
pērāwanīhīd	127	sām	160
pēšōtan	162	sāyēnd	186
pēš-rīdān	147	sāzišn	177
pōl	187	sedōš	112
purrr-dahišnān	158	sej	169
purrr-griftār	157	sipastēn	169
purrr-guftār	157	spanjaŕr/spanjaŕ	122
purrr-hanzamanīg	157	spānāg mēnōg ^{rōš}	128
purrr-ōz	158	spitur	159

srōšočaranām	90	wāzārgānīh	184
srišamrūd	177	winastag	92
stag/stagīg	176	wis	125
stōr	98	wisēn	164
šahīgān	138	wisparad	100
šnāyēnīdārīh	99	wiš	168
šnōsag	109	wiššinj	168
tan	146	wizarš	132
tanāpuhl	91	wizāyēd	178
taštagwar	129	xrudruš	169
tūr brādarōš ī karb	145	xšnūman	99
udarāi	165	xwandan	116
urwaxš	159	xwanirah	135
usōfrīd	116	xwar	91
ustōfrīd	116	xwardīg	89, 90
vačast	177	xwardīg kardag	89
wardfēš	132	xwarrah	151
war passāxt	123	xwast	95
warz	166	xwasur	139
waxšag	176	xwāstag	138
waxšag	178	yašt	100
waxšēnīdār ahlāyīh	163	yašt ī keh	99
waxšēnīdār nyāyišn	165	yazišn ī padīrift	116
waxšišn	183	yāt	91
wazē	166	zand	125
wazīdan	166	zan-tazāg	96
wāsag/wāšag	109	zbarzad	186
wāsān	183	zōhr	99
wāstarag	183	zōt	148

د - سنسکریت	ج - ختنی	
94	110	bāyāsta
94	110	cīyi
94	110	hā
هـ - فارسی باستان	110	hvāndā
87	110	marāñā
	110	vaska
		fravartī

و - واژه‌های مشکوک و خوانده‌نشده (پهلوی و پازند)

۱۷۶	۱۸۳	نعم‌الله	نعم‌الله
۱۸۴	۱۸۳	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۳	۱۲۳	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۴	۱۸۳	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۳	۱۷۸	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۵	۱۸۳	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۵	۱۷۸	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۴	۱۲۹	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۳	۱۲۶	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۵	۱۸۶	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۴	۱۸۶	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۳	۱۷۶	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۴	۱۸۳	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۴	۱۸۳	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۴	۱۸۳	سکه دینار	سکه دینار
۱۸۴	۱۸۳	سکه دینار	سکه دینار

۲- «نامها و اصطلاحات»

آذربادمارسپندان ۷۸	آ
آذربایجان ۵۵، ۵۶، ۱۶۶	آبان (روز) ۸۸،
آذربرزین مهر ۲۸، ۵۵، ۵۷، ۱۲۴	آبان (ماه) ۱۰۱، ۱۰۵،
آذرفرنبغ ۲۸، ۵۵، ۱۲۴	آبتین ۱۵۸
آذرگشنسب ۲۸، ۵۵، ۱۲۴، ۱۶۶	آبزهر ۱۰۰
آذرنیروسنگه ۱۲۳	آبگینه سفید ۵۳، ۵۴، ۱۵۱
آز (دیو) ۶۳، ۷۹،	آبله ۳۳، ۱۲۹
آسرون ۱۳۵	آتش آذران ۱۱۶
آسمان (روز) ۸۸،	آتش بهرام ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۸،
آشموغی (دیو) ۵۳، ۶۲	۱۶۲
آفرینگان ← دعای آفرینگان ۲۳، ۵۱،	آتش خانگی ۵۵
۱۱۸	آتش دادگاه ۱۱۶، ۱۲۱
آفرینگان اردافروهر ۱۱۹،	آتش زهر ۱۰۰
آفرینگان ایزدان ۱۱۹	آتشگاه ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸
آفرینگان سالیگان ۱۱۸	آخوَرگ ۳۰، ۱۲۷
آفرینگان فروردیگان ۱۱۹	آدرگ (مفسر) ۷۸
آفرینگان گاهان ۱۱۹	آدروگ ۲۶، ۲۸، ۴۸، ۴۹، ۱۲۱
آگرفت ۹۱	آذر (روز) ۸۸
۱	آذر (ماه) ۱
ایرکار ۱۶۰،	آذر (ایزد) ۱۰۱
	آذربادادافرخان ۷۰

اخذ جادو ۱۷۳،
 ارتشتار ← سپاهی ۱۳۵، ۳۹، ۲۵
 ارتشتاران ۱۲۴
 ارد (روز) ۱۰۵، ۸۸
 ارد (ایزد) ← اشی ۱۲۱
 اردافروهر (آفرینگان) ۱۱۸
 اردوی ۱۸۰
 اردویسور ۷۶، ۱۸۰
 اردوش ۹۱
 اردیبهشت (روز) ۸۸، ۱۱۱
 اردیبهشت (امشاسپند) ← اشه‌هشت ۴،
 ۵۷، ۵۹، ۷۶، ۸۱، ۸۴، ۱۰۱
 ۱۱۱، ۱۵۵، ۱۸۵
 ارزور ۶۵، ۱۷۱
 اره‌نی (زبان) ۱۱۵
 اروخش ← اروخشید ۵۷، ۱۵۷، ۱۵۹،
 ۱۶۰
 اروخشید ← اروخش ۱۵۷
 ارومیه ۱۶۶
 اسپنچروش ← اسپنچفر ۲۷، ۴۶، ۱۲۲،
 ۱۲۳
 اسپنچفر ← اسپنچروش ۱۲۲
 استر ۵۷، ۱۶۰
 استفرید ۲۳، ۳۳، ۷۶، ۱۱۶، ۱۱۸،
 ۱۱۹
 استویداد ← استویها ۴۰، ۵۷
 استریها ← استویداد ۴۰، ۱۳۷
 اسفند (ماه) ۱۰۶
 اسفندارمذ (امشاسپند) ۱۵۵
 اسنرندکوه ۱۵۵

اشتاد (روز) ۸۸، ۱۰۵
 اشتاد (ایزد) ۱۰۱
 اشموهو ۱۸، ۳۹، ۶۹، ۷۴، ۱۰۰،
 ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵
 اشه‌هشت ← اردیبهشت (امشاسپند)
 ۱۸۵
 اشهین (گاه) ۱۰۱
 اشی ← ارد (ایزد) ۵۷، ۱۲۱، ۱۶۲
 اعراف ۸۳
 افراسیاب ۵۷، ۶۰، ۱۵۹، ۱۶۶
 افرگ ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۱۷۵، ۱۷۶
 اکومن ۵۷، ۱۶۰
 البرز ۱۶، ۵۴، ۶۷، ۱۵۲
 امرداد (روز) ۸۸
 امرداد (امشاسپند) ۴، ۸۴، ۱۰۱،
 ۱۵۵
 امشاسپندان ۴، ۱۲، ۲۴، ۲۷،
 ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۶، ۶۰،
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۷،
 ۹۴، ۹۵، ۱۰۰
 اناهید ۱۸۰
 اندیشه نیک ← هومت ۳۵، ۶۷، ۱۷۳
 انیران (روز) ۸۸، ۱۰۶
 اوسندکوه ۱۵۵
 اوشنر ۵۷، ۱۵۷، ۱۵۹
 اهریمن ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳،
 ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۴،
 ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶،
 ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۶۸،
 ۷۹، ۸۴، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۵۹،
 ۱۶۰، ۱۸۱

اخذ جادو ۱۷۳،
 ارتشتار ← سپاهی ۱۳۵، ۳۹، ۲۵
 ارتشتاران ۱۲۴
 ارد (روز) ۱۰۵، ۸۸
 ارد (ایزد) ← اشی ۱۲۱
 اردافروهر (آفرینگان) ۱۱۸
 اردوی ۱۸۰
 اردویسور ۷۶، ۱۸۰
 اردوش ۹۱
 اردیبهشت (روز) ۸۸، ۱۱۱
 اردیبهشت (امشاسپند) ← اشه‌هشت ۴،
 ۵۷، ۵۹، ۷۶، ۸۱، ۸۴، ۱۰۱
 ۱۱۱، ۱۵۵، ۱۸۵
 ارزور ۶۵، ۱۷۱
 اره‌نی (زبان) ۱۱۵
 اروخش ← اروخشید ۵۷، ۱۵۷، ۱۵۹،
 ۱۶۰
 اروخشید ← اروخش ۱۵۷
 ارومیه ۱۶۶
 اسپنچروش ← اسپنچفر ۲۷، ۴۶، ۱۲۲،
 ۱۲۳
 اسپنچفر ← اسپنچروش ۱۲۲
 استر ۵۷، ۱۶۰
 استفرید ۲۳، ۳۳، ۷۶، ۱۱۶، ۱۱۸،
 ۱۱۹
 استویداد ← استویها ۴۰، ۵۷
 استریها ← استویداد ۴۰، ۱۳۷
 اسفند (ماه) ۱۰۶
 اسفندارمذ (امشاسپند) ۱۵۵
 اسنرندکوه ۱۵۵

بویوزد ۷۶، ۷۰، ۶۹
 بهرام (آتش) ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲،
 ۴۰، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۶۳، ۸۴

بهرام (ایزد) ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۸۷
 بهرام (روز) ۸۸، ۱
 بهرام (ستاره) ← مریخ ۱۲۱

بهشت ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۹،
 ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱،
 ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۴۷، ۸۳، ۱۰۶

بهشت‌برین ← گروتمان ۴، ۱۱، ۳۶
 بهمن (روز) ۸۸
 بهمن (امشاسپند) ۴، ۵۷، ۷۷، ۸۴،
 ۱۰۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۲

بینخش ۱۲۷

پ

پادشازن ۴۵، ۵۰، ۱۴۴
 پتیشه ۱۰۵

پراوم ۳۹

پساختگاه ۶۲

پشوتن / پشوتن گشتاسپان ۶۵، ۵۷،
 ۶۶، ۱۶۲، ۱۷۰

پنجه ترفته ۸۷

پنجه که ۸۷

پنجه مه ۸۷

پوریوتکیشان ۲۰

پیشانسه ۵۷، ۱۶

پیشکسر ۶۹، ۱۷۵

پیشکسری ۶۹، ۱۷۵

اطشونگ ۲۶، ۱۲۱، ۱۶۱

اهورامزدا ۷۵، ۱۰۰

اهونور ۹۴

اهونوئیریو ۱۸۱

ایاسرم ۱۰۵

ایران ۱۶۷

ایرانرویج ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۸۴، ۹۸،

۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵،

۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۲

ایرج ۱۷۲

ایرشت / ایریشت ۲۰

ایزدان (آفرینگان) ۱۱۸

ایسداوستر ۱۴۵

ایسداوستران (انجمن) ۴۷، ۶۳،

۱۴۵، ۱۶۹

ایرانشهر ۲۵، ۶۰، ۶۵

ایوک زن ۱۴۴

ایویسروسریم‌گاه ۱۰۱

ب

باج ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۹۸،

۱۷۳، ۱۷۸

باج سروش ۹۸

باد (روز) ۸۸

باد (ایزد) ۷۷، ۱۰۱، ۱۸۱، ۱۸۷

بخت‌آفرید ۷۰

برز (ایزد) ۸۴، ۱۸۷

درسم ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۱۷۹

بشکوچ ۱۱

بنات‌النعش ۱۸۰

ج

چکاداییتی ۱۹، ۵۳، ۶۷، ۹۸، ۱۱۲
چکرزن ۱۴۴
چهرومیان ۱۶۲
چیچست ۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶
چینود (پل) ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۴۱
چینور ۹۸، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۷
چینور ← چینود ۹۸

خ

خانۀپاداش ← گرودمان، خانۀستایش
۹۴
خانۀستایش ← گرودمان، خانۀپاداش
۹۴
ختنی (زبان) ۱۱۰
خراسان ۶۴
خرداد (روز) ۸۸
خرداد (ماه) ۵۹
خرداد (امشاسپند) ۴، ۸۴، ۱۰۱،
۱۵۵
خرسپا ۴۶، ۱۴۵
خشم (دیو) ۶۳، ۶۸، ۷۹، ۱۳۷، ۱۶۹
خشنومن ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۹
خمسه مستزقه ۸۷
خوارزم ۵۵، ۱۵۱
خوب بزرگ ← یشت بزرگ، یشت
ویراسته ۹۹
خوب پنچ تا ← یشت که، خوب کوچک ۹۹
خوب کوچک ← یشت که، خوب
پنچ تا ۹۹
خود سرزن ۱۴۴

ت

تب چهارم ۸۱
تجن ۵۵
تشت (ایزد) ۱۰۱
تنایل (گناه) ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶،
۱۷، ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۸۳، ۹۱
تنافور ۹۱
تورافراسیاب ۳۹
تور برادرش ۴۷، ۵۸، ۱۴۵، ۱۶۲،
۱۶۴
توران ۶۴
تورانیان ۶۴، ۱۷۳
توس ۶۱، ۶۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳
توس نوذران ۱۶۷
تیر (روز) ۵۸، ۸۸
تیر (ماه) ۸۸، ۱۰۵

ث

ثریته ۱۵۹، ۱۶۰

ج

جاماسب ۳۱، ۱۲۷
جم ۷، ۱۵، ۴۲، ۴۳، ۵۷، ۶۱، ۹۶،
۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱،
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۰
جمشید ۵۷، ۱۴۲، ۱۶۴
جمک ۷، ۹۶
جوزهر ← گوزهر، گوچهر ۱۶۸
جه ۲۷، ۵۸، ۶۰
جیحون ۱۵۱

ده‌ه‌ماست ۱۱، ۱۲، ۱۰۰، ۱۰۱

دی به آخر (روز) ۸۸

دی به‌دین (روز) ۸۸

دی به‌مهر (روز) ۵۹، ۵۸، ۱۰۵، ۱۰۶

دی (ماه) ۱، ۵۸، ۵۹، ۱۰۵، ۱۰۶

دین (روز) ۸۸

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

دین (ایزد) ۱۰۱، ۱۲۱

خور (گناه) ۹۱

خور (روز) ۵۸

خورشید (روز) ۸۸

خورشید (ایزد) ۱۰۱

خورشید پایه ۶، ۵۳، ۵۴، ۸۳، ۹۴

خورشید (نیایش) ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۱۰۱

خونیره ۳۹، ۵۳، ۸۴، ۱۳۵، ۱۳۶

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

خویدوده ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۶۸

سرای روستا ۱۵۵
سروش (روز) ۸۸
سروش (ایزد) ۵۷، ۶۳، ۶۷، ۸۴
۹۸، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۶۲
۱۸۷

سروش (آفرینگان) ۱۱۸
سروش (درون) ۳۹، ۱۰۱
سروش (یشت) ۱۰۱
سروش (یسن) ۱۰۱
سروشاورز ۹۱
سروشچرنام ۸۳، ۹۰
سعدذابج ۱۲۱
سغدی (زبان) ۱۲۱
سغدیانه ۱۵۱
سکاتومنسک ۱۱۸

سگدیز ۵۱، ۱۴۸
سنسکریت ۹۴
سوشیانس ۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳
۱۶۳، ۱۶۵
سوشیانس (مفسر) ۷۵
سیاوش ۶۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵
۱۶۶، ۱۷۰

سیاوش کاووسان ۶۴
سیاوشگرد ۶۴، ۱۷۰
سی‌روزه (آفرینگان) ۱۱۸، ۱۱۹
ش

شهریور (روز) ۸۸
شهریور (ماه) ۱۰۵
شهریور (امشاسپند) ۴، ۶۲، ۷۷
۸۴، ۱۰۱، ۱۵۵، ۱۶۸

۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲
۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۵۶، ۵۷
۵۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۴۶
۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
۱۷۳

زرمات ۶۳، ۹۳، ۱۶۹
زروان بی‌کران ۱۵۱
زن پادشا (پادشازن) ۶۱
زوت ۵۰، ۷۴، ۱۱۹، ۱۴۸، ۱۷۳
۱۷۸
زوه ۵، ۸، ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۲۸، ۲۹
۵۴، ۷۵، ۹۹، ۱۷۳

س

ساسانی ۱۶۴
سالیگان (آفرینگان) ۲۳، ۱۱۸
سام ۱۵۸، ۱۶۰
سامان ۵۷، ۶۰
سپاهی ← ارتشتار ۲۵، ۳۹
سپندارمذ (روز) ۸۸
سپندارمذ (امشاسپند) ۴، ۵، ۵۵
۶۱، ۷۶، ۸۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۶۸
سپندمنو ۳۲، ۶۲، ۶۳، ۱۲۸
سپتمان ۷۷
سپیتور ۵۷، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷
ستاره‌پایه ۵۴، ۶۳، ۸۳، ۹۴، ۱۳۶
۱۵۲

سترزن ۱۴۴
سدوش ۱۹، ۲۰، ۱۱۲
سدویس (مکان) ۱۵۵
سدویس (دریاچه) ۱۷۰

۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶

ک

کاووس ۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵،

۱۶۹، ۱۷۰

کرب ۱۴۶

کردارنیک ← هورشت ۳۶، ۶۷، ۱۳۷

کشاورز ← واستریوش ۳۹، ۱۳۴،

کشور ۱۲۴

کنگ ۶۵

کنگذر ۶۴، ۱۶۲، ۱۷۰

کی ۶۰، ۱۶۵

کیانی ۱۶۰،

کیانیان ۱۷۳

کی آدوربوزید ۷۱

کیخسرو ۶۰، ۶۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵،

۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳

کیومرث ۲۲، ۵۵، ۵۶، ۱۱۵

گ

گاو یکتا آفریده ۶۴، ۱۲۷، ۱۵۳

گاه (= بیت) ۱۱۹

گاهان ۲۳، ۶۹، ۹۵، ۱۱۹، ۱۷۷

گاهان (آفرینگان) ۱۱۸

گاهانی ۶۱، ۱۶۴

گاهنبار/گاهانبار ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۲،

۲۳، ۲۹، ۶۸، ۷۵، ۸۷، ۱۰۰،

۱۰۵، ۱۱۱

گاهنبار (آفرینگان) ۱۱۸

گرسبوز ۵۷، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۶

ض

ضحاک ۷، ۳۱، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۱۵۷،

۱۵۹، ۱۶۷

ف

فراخکرد ۵۴، ۱۴۵، ۱۵۲

فرسست ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۱۷۳

فرشگرد ۳۸، ۶۵، ۶۶، ۱۳۳، ۱۵۲،

۱۶۲

فرشگردسازان ۶۱

فرشگردسازی ۶۰

فرشگرد کرداران ۶۶

فرشوشتر ۱۲۷

فرگرد ۱۰۰

فرمان (گناه) ۱، ۱۶، ۲۰، ۴۸، ۴۹،

۵۰، ۵۱، ۷۷، ۹۰

فروردیگان ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۸۷

فروردیگان (آفرینگان) ۱۱۸

فروردین (روز) ۱، ۸۸

فروردین (ماه) ۵۶، ۸۸، ۱۱۱

فروهر ۱، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۷۵،

۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۱۴۵، ۱۶۰،

۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۱

فروهر (اشوان) ۱۰۱

فره ۱۵، ۳۲، ۵۳، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۸،

۱۸۷، ۱۶۹

فره خدایی ۷، ۴۲، ۴۳

فرمکیان ۶۴، ۸۴

فریان ۱۷۳

فریدون ۵۷، ۶۰، ۸۱، ۱۵۷، ۱۵۸،

مانسرسپند ← ماراسپند ۷۷، ۱۸۱
 ماه (روز) ۸۸
 مامپایه ۵۴، ۸۳، ۹۴
 ماه‌گشنسب ۷۱
 مامنو ۵۰
 ماه‌نیایش ۱۰۱
 مردی ۹۵
 مردیانه ۹۵
 مرگیانه ۱۵۱
 مریخ ← بهرام ۱۲۱
 مزدا ← هرمزد ۲۸
 مزدیسن ۶۲
 مزدیسنان ۲۹، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۱۶۴
 مشی ۹۵
 مشیانه ۹۵
 ملکوس ۱۶۴
 ملکوسان ۵۸، ۱۶۴
 ملها ۱۴
 ملهی ۱۴، ۵۵
 ملهیانه ۱۴، ۵۵
 منطقه البروج ۱۶۸
 مهر (روز) ۸۸، ۱۰۵
 مهر (ماه) ۱۰۵
 مهر (ایزد) ۱۵، ۵۳، ۵۸، ۸۴، ۱۰۱
 ۱۸۷، ۱۱۳، ۱۰۵
 مهراسپند (روز) ۸۸
 مهرهرمزد ۷۸
 مهری ۵، ۹۵
 مهریانی ۵، ۹۵
 مهلا ۵۶، ۹۵
 مهلی ۶۵

گرشاسب ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۷،
 ۶۱، ۶۶، ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۰
 گردمان ← بهشت‌برین ۸، ۱۱، ۱۴،
 ۱۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۶،
 ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۵۸، ۶۳، ۸۳،
 ۹۴، ۱۰۶، ۱۲۳
 گشتاسب ۲۶، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸،
 ۷۶، ۱۲۷، ۱۶۲
 گفتارنیک ← هخت ۶۷، ۱۷۳
 گنامینو ← اهریمن ۵۶، ۶۲، ۶۳
 کندرو ۷، ۳۰، ۱۲۷
 گواک‌پد ۱۶۵
 گوبدشاه ۶۶، ۱۷۲
 گوچهر ← جوزهر، گوزهر ۱۶۸
 گوزهر ← جوزهر، گوچهر ۶۲، ۱۶۸
 گوش (روز) ۸۸
 گوش (ایزد) ۱۰۱، ۱۶۵، ۱۶۶
 گوشودا ۱۱، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۴،
 ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۹، ۱۳۵، ۱۷۷،
 ۱۷۹
 گوشورون ۳۱، ۱۲۷
 گوگشنسب ۷۰، ۷۴، ۷۵
 گیتی خرید ۲۳، ۱۱۹
 گیو ۶۶، ۱۶۶، ۱۷۳
 م
 ماراسپند ← مانسرسپند ۱۸۱
 ماری ۹۵
 ماریانه ۹۵
 مازندر ۱۵۹

مهلیانه ۱۴، ۵۶، ۶۵، ۹۵
 مهلینه ۹۵
 میدیوزرم ۱۰۵
 میدیوشم ۱۰۵
 میدیارم ۱۰۵
 میزد ۴۲، ۲۳، ۵۳، ۶۷، ۶۸، ۷۰،
 ۷۴، ۱۱۵
 ن
 نابر (آفرینگان) ۱۱۸، ۱۱۹
 نافرمانی (دیو) ۶۷، ۶۸
 نامگانی ۹۶، ۲۹
 نامی‌پد ۱۶۳
 ناهید ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 نرسه ۱۶۲، ۱۶۷
 نرسی ۱۶۲
 نریوسنگ ← نیریوسنگ ۸۴، ۱۶۲،
 ۱۸۷
 نسک ۱۰۰
 نسرواق (نجوم) ۱۲۱
 ننگ (دیو) ۷۹
 نونابر (آفرینگان) ۲۳، ۱۱۸
 نوذر ۱۶۲، ۱۶۷
 نوروز ۱۱۱
 نیشابور ۷۴
 نیریوسگ ← نریوسگ ۵۷
 و
 واستریوش ← کشاورز ۱۳۵
 وای (ایزد) ۷۶
 وای‌بد ۱۳۷، ۱۶۶

وای‌به ← وای‌وه ۱۸۱
 وای‌درنگ خدای ۱۸۱
 وای‌دیرنده خدای ۶۰، ۱۶۶
 وای‌وه ← وای‌به ۱۶۶
 وچست ۱۷۷
 ور (آزمایش ایزدی) ۲۷، ۱۲۳
 ورجمکرد ۵۹، ۱۶۴
 ورکش ← فراخکرد ۱۵۲
 ون‌جدبیش ۶۶، ۱۷۲
 وندیداد (آیین وندیداد) ۹۸، ۱۰۰
 وندیداد (نام بخشی از اوستا) ۱۰۱
 ووند ۲۶، ۷۶، ۱۲۱
 ون‌هروسپ تخمه ۱۷۳
 وه‌پد ۱۶۵
 ویزرش ۳۷، ۱۳۲، ۱۳۷
 ویسپرد ۱۱، ۹۸
 ویسپرد (آیین ویسپرد) ۱۰۰، ۱۱۹
 ویسپرد (گاهنبار) ۱۰۰
 وینسه ۱۶۶، ۱۶۷
 ویونگهان ۴۲

ه
 هاتمانسر ۵۸، ۱۶۴
 هاتمانسری ۵۸، ۱۶۴
 هادخت ۱۱، ۱۰۰، ۱۰۱
 هاوانان ۵۰، ۱۴۸
 هاون‌گاه ۹۹، ۱۰۱
 هدیش (ایزد) ۱۴، ۱۰۴
 هرمزد (سیاره) ۱۸۰
 هرمزد (فره هرمزد) ۸۸
 هرمزد (روز) ۵۶، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵

هوم (گیاه) ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۸۰
 هوم (ایزد) ۲۸، ۳۹، ۷۶، ۱۳۵
 هوم‌سپید ۵۴، ۱۵۲
 هیتاسب ۱۵۹

ی

یات (گناه) ۲، ۱۷، ۳۳، ۴۴، ۴۸،
 ۶۷، ۹۱
 یثاآنت‌یزمیده ۶۸، ۱۷۴
 یثااهوئیزیو ۱۸، ۷۷، ۱۱۰، ۱۷۴،
 ۱۷۷
 یسنا ۹، ۹۸
 یسنا (آیین‌یسنا) ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۳۶
 یشت آب (آبان‌یشت) ۳۳، ۳۴، ۷۷
 یشت بزرگ ← یشت ویراسته ۹۹
 یشت کوچک ۱۱، ۹۹
 یشت‌نابر ۹۳، ۹۴
 یشت ویراسته ← یشت بزرگ ۹۹
 یک هماست ۱۱، ۱۲، ۱۰۰، ۱۰۱
 یوشت ۱۷۳
 یوشت فریان ۶۶، ۱۷۳

هرمزد ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵،
 ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۸،
 ۱۸۱، ۱۸۷

هزاره دینی ۵۸، ۱۶۳

هفت برادر ← هفتورنگ ۱۸۰

هفت کشور ۵۴، ۶۰

هفتورنگ ۷۶، ۸۲، ۱۸۰

همادین ۱۱، ۱۲، ۴۹، ۱۰۱، ۱۴۷

هماست ۱۰۰

هماست بزرگ ۱۰۱

هماست کوچک ۱۰۰

همایش ۱۰۰

همسپتدم ۸۷، ۱۰۶

همستگان ۴۳، ۸۳، ۱۳۶، ۱۴۲

هوتوس ۵۸، ۱۶۲

هوشنگ ۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۰،

هوشیدر ۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴

هوشیدرماه ۵۹، ۶۰، ۱۶۵

هوخت ← گفتارنیک ۳۶

هورشت ← کردارنیک ۳۶

هورمت ← اندیشه نیک ۲۵

هوگو ۱۲۷

۱۷۸	یسن ۸ بند ۲
۱۷۸	یسن ۸ بند ۴
۱۵۷	یسن ۹ بند ۸
۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸	یسن ۹ بند ۱۰
۱۶۰	یسن ۹ بند ۱۱
۱۴۹	یسن ۱۰ بند ۲۰
۱۶۲	یسن ۱۷ بند ۱۱
۱۴۵	یسن ۲۳ بند ۲
۱۴۵	یسن ۲۶ بند ۵
۱۷۴	یسن ۲۷ بند ۱۴
۱۴۹	یسن ۲۹ بند ۲
۱۴۱	یسن ۳۲ بند ۸
۱۱۵	یسن ۳۴ بند ۳
۱۶۸	یسن ۴۰ بند ۷
۹۵	یسن ۴۵ بند ۴
۱۶۰	یسن ۴۷ بند ۵
۱۷۷	یسن ۴۷ بند ۴
۱۷۷	یسن ۴۷ بند ۸
۱۸۱	یشت ۴، خرداد یشت، بند ۲۴
۱۲۷	یشت ۵، آبان یشت بند ۳۸
۱۶۵	یشت ۵ آبان یشت بند ۴۰ تا ۵۲
۱۷۳	یشت ۵، آبان یشت بند ۵۱
۱۶۶	یشت ۵، آبان یشت بند ۵۳ تا ۵۸
۱۲۷	یشت ۵ آبان یشت بند ۱۳۷
۱۸۷	یشت ۸، تیر یشت، بند ۳۴
۱۶۶	یشت ۹، درواسپ یشت، بند ۵
۱۶۶	یشت ۹، درواسپ یشت، بند ۲۰ تا ۲۳
۱۳۹	یشت ۱۰، مهر یشت، بند ۱۶
۱۸۷	یشت ۱۰، مهر یشت، بند ۴۱
۱۸۷	یشت ۱۰، مهر یشت، بند ۵۲

۱۸۷	یشث ۱۰ ، مهریشث ، بند ۷۰ تا ۷۲
۱۸۷	یشث ۱۰ ، مهریشث ، بند ۱۰۰
۱۶۶	یشث ۱۰ ، مهریشث بند ۱۳۲
۱۸۱	یشث ۱۱ ، سروشیشث بند ۳
۱۵۱	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۲
۸۷	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۴۹
۱۱۵	یشث ۱۳ ، فروردینیشث بند ۶۴
۱۸۱	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۸۱
۱۱۵	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۸۷
۱۲۷	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۱۰۳
۱۷۳	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۱۲۰
۱۵۹ ، ۱۵۷	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۱۳۱
۱۶۰	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۱۳۶
۱۵۸	یشث ، فروردینیشث ، بند ۱۳۷
۱۸۱	یشث ۱۳ ، فروردینیشث ، بند ۱۴۶
۱۵۸	یشث ۱۴ ، بهرامیشث بند ۳۹
۱۵۹ ، ۱۲۷	یشث ۱۵ ، رامیشث بند ۲۸
۱۶۲	یشث ۱۵ ، رامیشث بند ۳۵
۱۵۷	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۶
۱۵۷	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۱۹
۱۴۱	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۲۸ تا ۳۱
۱۶۰ ، ۱۵۸	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۳۶
۱۶۰	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۴۴
۱۵۹	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۴۶
۱۵۷	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۵۷ و ۵۸
۱۵۸	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۷۱
۱۵۹	یشث ۱۹ ، زامیادیشث بند ۷۷

منتهای میانه

آفرین پیامبر زردشت بند ۲ ۱۵۹ ، ۱۵۷

آفرین پیامبر زردشت بند ۳	۱۵۶، ۱۵۷ و ۱۵۹
ائوگمدنچا ص ۱۳	۱۳۸
ائوگمدنچا بند ۵۴	۱۳۸
ائوگمدنچا بند ۸۴	۱۳۹
ائوگمدنچا بند ۸۸	۱۵۸
ائوگمدنچا بند ۱۰۰	۱۵۸
ائوگمدنچا بند ۱۰۰ تا ۱۰۲	۱۸۵
ارداویرازنامه فصل ۳ بند ۱۹	۸۹
بندهش ص. ۱۴	۱۸۰
بندهش ص. ۱۶ س. ۱۰ و ۳	۱۵۴
بندهش ص. ۱۶ س. ۱۵	۱۵۱
بندهش ص. ۱۷ س. ۱۲	۱۵۲
بندهش ص. ۱۸ س. ۱۲	۱۵۲
بندهش ص. ۱۹ س. ۱	۱۵۳
بندهش ص. ۱۹ س. ۵	۱۵۵
بندهش ص. ۲۸ س. ۸	۱۸۶
بندهش ص. ۳۱ س. ۱۱	۱۲۱
بندهش ص. ۵۹ س. ۶	۱۵۳
بندهش ص. ۷۵ س. ۴	۱۵۲
بندهش ص. ۷۷ و ۷۸	۱۷۱
بندهش ص. ۸۹ س. ۵	۱۲۹
بندهش ص. ۸۹ س. ۱۶	۹۶
بندهش ص. ۱۲۱ س. ۷	۱۳۰
بندهش ص. ۱۲۴ س. ۸	۱۵۲
بندهش ص. ۱۳۶	۱۶۹
بندهش ص. ۱۵۹ س ۱ و ۲	۱۲۲
بندهش ص. ۱۶۸	۱۶۲، ۱۶۶ و ۱۷۲
بندهش ص. ۱۷۵ س. ۶	۱۰۴
بندهش ص. ۱۸۰	۱۷۰
بندهش ص. ۱۸۱	۱۶۹

بندعش ص. ۱۸۷	سپهرشهر ۱۶۲ و ۱۶۴ ، ۱۷۰
بندعش ص. ۱۸۸	سپهرشهر ۱۶۴
بندعش ص. ۱۹۰ س. ۹	سپهرشهر ۱۵۱
بندعش ص. ۱۹۸ س. ۱	سپهرشهر ۱۶۰
بندعش ص. ۲۰۵	سپهرشهر ۱۳۶
بندعش ص. ۲۱۰ س. ۸	سپهرشهر ۱۷۰
بندعش ص. ۱۱۵ و ۱۱۶	سپهرشهر ۱۴۵
بندعش ص. ۲۱۸ تا ۲۲۰	سپهرشهر ۱۶۹
خسرو قبادان وریدک بند ۳۷	سپهرشهر ۹۰
دادستان دینی پرسش ۱۹ بند ۴	سپهرشهر ۱۳۶
دادستان دینی پرسش ۲۰ بند ۸	سپهرشهر ۱۳۲
دادستان دینی پرسش ۲۰	سپهرشهر ۹۸
دادستان دینی پرسش ۳۰	سپهرشهر ۱۳۱
دادستان دینی پرسش ۳۰ بند ۱۰	سپهرشهر ۱۸۷
دادستان دینی پرسش ۳۰ و ۳۱	سپهرشهر ۱۶۹
دادستان دینی پرسش ۳۱ بند ۶	سپهرشهر ۱۳۲
دادستان دینی پرسش ۳۲	سپهرشهر ۱۳۶
دادستان دینی پرسش ۳۵ بند ۳	سپهرشهر ۱۷۳
دادستان دینی پرسش ۳۷ بند ۱۹ و ۲۰	سپهرشهر ۱۴۱
دادستان دینی پرسش ۳۹ بند ۱۰ تا ۱۵	سپهرشهر ۱۲۹
دادستان دینی پرسش ۹۰	سپهرشهر ۱۷۳ و ۱۷۲
درخت آسوریگ بند ۷۸	سپهرشهر ۹۰
دینکرد سنجانا ج. ۷ فصل ۴	سپهرشهر ۱۶۳
دینکرد سنجانا ج. ۱۴ ص ۳۰	سپهرشهر ۱۶۱
دینکرد سنجانا ج ۱۵ ص ۸۳	سپهرشهر ۹۶
دینکرد مدن ص. ۴۴۱	سپهرشهر ۱۵۱ ، ۱۳۶
دینکرد مدن ص. ۵۱۵	سپهرشهر ۱۳۸
دینکرد مدن ص. ۶۶۸	سپهرشهر ۱۶۳
دینکرد مدن ص ۶۷۱ - ۶۶۱	سپهرشهر ۱۶۹
دینکرد مدن ص. ۶۷۰	سپهرشهر ۱۶۵

- دینکرد مدن ص. ۶۷۴ ۱۶۵
- دینکرد مدن ص. ۶۹۱ ۱۵۵
- دینکرد مدن ص. ۸۰۲ و ۸۰۳ ۱۲۸
- دینکرد مدن ص. ۸۰۵ ۱۷۲، ۱۷۱ و ۱۶۱
- دینکرد مدن ص. ۸۰۸ ۱۰۹
- روایت پهلوی فصل ۲۰ ۱۱۶
- روایت پهلوی فصل ۲۸ و ۴۲ ۱۳۸
- روایت پهلوی فصل ۴۷ بند ۳۱ تا ۳۵ ۱۲۴
- روایت پهلوی فصل ۴۸ بند ۹۱ ۹۳
- روایت پهلوی فصل ۵۸ بند ۱۸ ۱۷۶
- روایت پهلوی فصل ۵۸ بند ۲۳ ۱۷۶
- روایت پهلوی فصل ۵۸ بند ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۸ و ۵۵ ۱۷۸
- روایت پهلوی فصل ۵۸ بند ۳۸ ۱۷۶
- روایت پهلوی فصل ۵۸ بند ۴۷ ۱۷۶
- روایت پهلوی فصل ۶۵ ۹۴
- زند بهمن یسن فصل ۲ ۱۷۳ و ۱۷۲
- زند بهمن یسن فصل ۳ ۱۴۶
- زند بهمن یسن فصل ۷ بند ۲۲ ۱۷۰
- زند وندیداد (وندیداد پهلوی) فرگرد ۴ ۹۳
- زند ویسپرد (ویسپرد پهلوی) کرده ۱ بند ۸ ۱۸۰
- ویشتاسپیشنت بند ۱ ۱۵۷
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۱ بند ۱۴ ۱۶۱
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۱ بند ۲۱ ۱۲۶
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۳ بند ۱۶ ۱۶۱
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۴ بند ۱۹ ۱۶۱
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۹ بند ۱۴ ۹۴
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۱۳ بند ۱۴ ۱۸۲
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۱۹ بند ۵ ۱۲۶
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۱۹ بند ۱۶ ۹۴
- زندیسسن (یسن پهلوی) های ۱۹ بند ۱۳ ۱۸۲

- زندیسین (یسن پهلوی) های ۱۳ بند ۲۱ ۱۸۲
- زندیسین (یسن پهلوی) های ۳۴ بند ۵ ۱۸۲
- زندیسین (یسن پهلوی) های ۵۲ بند ۱ و ۳ ۱۶۱
- زندیسین (یسن پهلوی) های ۵۳ بند ۹ ۱۸۳
- زندیسین (یسن پهلوی) های ۶۲ بند ۶ ۹۷
- زندیسین (یسن پهلوی) های ۶۲ بند ۱۰ ۱۲۵
- زندیسین (یسن پهلوی) های ۷۱ بند ۱۹ ۱۰۴
- شایست نشایست فصل ۲ بند ۱۵ ۱۵۴
- شایست نشایست فصل ۲ بند ۴۸ ۸۹
- شایست نشایست فصل ۲ بند ۵۰ تا ۵۳ ۹۲
- شایست نشایست فصل ۴ بند ۱۰ و ۱۲ ۱۰۶
- شایست نشایست فصل ۸ بند ۱ و ۱۴ ۱۱۴
- شایست نشایست فصل ۸ بند ۳ ۱۳۸
- شایست نشایست فصل ۸ بند ۶ و ۷ ۱۱۳
- شایست نشایست فصل ۸ بند ۸ ۱۱۴
- شایست نشایست فصل ۱۲ بند ۲ ۱۴۹
- شایست نشایست فصل ۱۲ بند ۱۰ ۱۱۶
- شایست نشایست فصل ۱۲ ۱۳۵
- شایست نشایست فصل ۱۲ بند ۳۰ ۱۲
- شایست نشایست فصل ۱۲ بند ۳۲ ۱۰۹
- شایست نشایست فصل ۱۶ بند ۸ تا ۱۰ ۱۱۶
- شایست نشایست فصل ۱۸ ۱۸۱
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۲ بند ۱۲ ۱۶۶
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۳ بند ۵۱ و ۵۲ ۱۵۴
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۳ بند ۸۵ ۱۲۴
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۴ ۱۳۱
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۹ ۱۶۲
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۲۳ ۱۵۵
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۲۵ بند ۵ ۱۶۳
- گزیده‌های زادسپرم فصل ۲۵ ۱۲۸

۱۲۴	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۰ بند ۸۴
۱۶۹	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۲ بند ۲
۱۶۷	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۴ بند ۷ و ۸
۱۵۱	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۴ بند ۲۰
۱۷۱	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۴ بند ۲۰
۱۷۲	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۵ بند ۲
۱۷۳	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۵ بند ۲
۱۶۶	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۵ بند ۷
۱۶۸	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳۵ بند ۴۷، ۴۸
۱۸۷	مینوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۸ تا ۱۲۳
۱۷۲	مینوی خرد پرسش ۶ بند ۸، ۳۱ و ۳۷
۱۵۱	مینوی خرد پرسش ۸ بند ۷
۱۶۴	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۲۷ تا ۳۱
۱۴۲	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۳۳
۱۵۹ و ۱۵۸	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۳۸ تا ۴۰
۱۲۷	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۴۹
۱۶۰	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۴۹ تا ۵۳
۱۶۰	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۵۴ تا ۵۶
۱۶۶	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۵۹ تا ۶۴
۱۷۰	مینوی خرد پرسش ۲۶ بند ۶۲
۱۵۲	مینوی خرد پرسش ۴۳ بند ۱۰
۱۵۱	مینوی خرد پرسش ۴۳ بند ۱۸ تا ۲۰
۱۲۱	مینوی خرد پرسش ۴۸ بند ۱۲ تا ۱۴
۸۹	مینوی خرد پرسش ۵۶ بند ۱۳
۱۶۱	مینوی خرد پرسش ۵۶ بند ۲۱
۱۷۰	مینوی خرد پرسش ۶۱ بند ۱۳ و ۱۴
۱۶۱	مینوی خرد پرسش ۶۱ بند ۲۰ تا ۲۲
۱۷۶، ۱۷۵	نیرنگستان ص. ۴۰
۱۷۶	نیرنگستان ص. ۴۱
۱۷۶	نیرنگستان ص. ۴۲

- نیرنگستان ص. ۴۹ ۱۷۹
 نیرنگستان ص. ۸۵ ۱۷۷
 نیرنگستان ص. ۸۹ ۱۷۷
 نیرنگستان ص. ۱۴۲ ۱۱۶
 نیرنگستان ص. ۲۱۰ ۱۰۰

روایات زردشتی

- روایات داراب هرمزدیار ج ۱ ص ۷۲ ۱۲۴
 روایات داراب هرمزدیار ج ۱ ص ۲۵۵ ۹۶
 روایات داراب هرمزدیار ج ۱ ص ۲۶۰ - ۲۵۹ ۹۶
 روایات داراب هرمزدیار ج ۱ ص ۳۱۷ - ۳۱۶ ۱۱۱
 روایات داراب هرمزدیار ج ۱ ص ۴۴۹ ۸۸
 روایات داراب هرمزدیار ج ۲ ص ۲۷۱ ۱۷۵
 روایات داراب هرمزدیار ج ۲ ص ۲۸۱ - ۲۸۰ ۱۸۴
 صدربندهش در ۶ ۱۱۲
 صدربندهش در ۱۳ ۹۱
 صدربندهش در ۱۷ ۱۲۱
 صدربندهش در ۱۸ ۱۲۵
 صدربندهش در ۱۹ ۱۲۶
 صدربندهش در ۲۰ ۱۲۸
 صدربندهش در ۲۱ ۱۲۸
 صدربندهش در ۲۲ ۱۱۸
 صدربندهش در ۲۳ ۱۳۰
 صدربندهش در ۲۵ ۱۳۳
 صدربندهش در ۲۶ ۱۳۵
 صدربندهش در ۲۷ ۱۳۷
 صدربندهش در ۲۸ ۱۳۹
 صدربندهش در ۲۹ ۱۴۰
 صدربندهش در ۳۰ ۱۴۰
 صدربندهش در ۳۱ ۱۴۲ ، ۱۴۱

۱۴۳	صدربندهش در	۳۲
۱۴۳	صدربندهش در	۳۳
۱۴۵	صدربندهش در	۳۴
۱۴۶	صدربندهش در	۳۶
۱۳۷	صدربندهش در	۳۸
۱۱۹	صدربندهش در	۴۲
۱۲۰	صدربندهش در	۵۰
۸۸	صدربندهش در	۵۲
۱۲۳، ۱۱۰	صدربندهش در	۵۴
۱۴۸	صدربندهش در	۵۵
۱۴۸	صدربندهش در	۵۴
۱۴۸	صدربندهش در	۵۶
۱۴۷	صدربندهش در	۶۴
۱۱۳	صدربندهش در	۶۷
۱۲۶	صدربندهش در	۷۹
۱۰۷	صدربندهش در	۸۹
۱۳۲	صدربندهش در	۹۹
۱۱۹	صدرنثر در	۵
۱۱۰	صدرنثر در	۷
۱۲۰	صدرنثر در	۲۲
۱۸۳	صدرنثر در	۲۳
۱۰۸	صدرنثر در	۲۵
۹۳	صدرنثر در	۲۷
۱۰۷	صدرنثر در	۳۰
۸۸	صدرنثر در	۳۷
۱۲۰	صدرنثر در	۳۹
۱۱۳	صدرنثر در	۴۲
۱۲۹	صدرنثر در	۴۳
۱۰۷	صدرنثر در	۴۴
۹۵	صدرنثر در	۴۷

۱۴۶	صدرنثر در ۴۸
۱۰۶	صدرنثر در ۵۴
۱۰۷	صدرنثر در ۵۶
۱۴۷	صدرنثر در ۵۹
۱۰۳	صدرنثر در ۶۱
۱۰۳	صدرنثر در ۶۲
۹۰	صدرنثر در ۷۸
۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳	صدرنثر در ۷۹
۱۳۶	صدرنثر در ۸۰
۱۳۰	صدرنثر در ۸۶
۱۱۳	صدرنثر در ۹۵

مقدمات دیگر

۱۵۶	زردشت نامه بهرام پژدو ص. ۳۱ تا ۴۷
۱۵۶	زردشت نامه بهرام پژدو ص. ۵۸
۱۰۹	الاغراض الطبییه ص. ۱۹۲

۴- کتابنامه

- بیار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، متنها و یادداشتها، تهران، انتشارات توس، زمستان ۱۳۶۲.
- کنگدز و سیاوشگرد، شاهنامه‌شناسی ۱، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی شاهنامه فردوسی، انتشارات بنیاد شاهنامه، شهریور ۱۳۵۷.
- بیرام پژدو، زرتشت: زراتشت‌نامه با تصحیح مجدد و حواشی وفهارس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طه‌وری، تهران، اردیبهشت ۱۳۳۸.
- پوردادود، ابراهیم: یشتیا، دوجلد، تهران، ۱۳۴۷.
- تفضلی، احمد (مترجم): مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۳۵۴.
- وژاله آموزگار (مترجمان): نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، از آرتور کریستنسن، انتشارات نشر نو، تهران.
- تقی‌زاده، سید حسن: گاه شماری در ایران قدیم، کتابخانه طه‌وری، تهران، ۱۳۱۶.
- داراب هرمزدیار: روایات، دوجلد، به کوشش رستم انوالا، بمبئی، ۱۹۲۲.
- راشد محصل، محمدتقی: نجات‌بخشی در ادیان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، زیر چاپ.
- برات ویراتی، فروهر (نامه فرهنگ ایران)، سال اول، شماره ۸ و ۹، دی و بهمن ۱۳۶۲.
- فرشگرداران، فروهر (نامه فرهنگ ایران)، سال دوم، شماره ۵ و ۶، مرداد و شهریور ۱۳۶۴.
- سروشیان، جمشید سروش: فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۶.

صفا، ذبیح‌الله: حماسه‌سرایی در ایران، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲.

- (مترجم): کیانیان، از آرتور کریستنسن، تهران ۱۳۴۳.
غفینی، رحیم: ائوگمدنچا، متن پهلوی، یازندو ترجمه فارسی و واژه‌نامه، مشهد، اسفند ۱۳۴۴.

میرفخرایی، مهشید: آفرینش در ادیان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.

- گناه و توان آن در نوشته‌های پهلوی ساسانی، پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، شماره دوم، آبان ماه ۱۳۵۶.

- باورهای کین، چپستا، سال دوم، شماره ۵، دی‌ماه ۱۳۶۱.
- پیرش سی‌ونهم ازدادستان دینی، فروهر (نامه فرهنگ ایران)، شماره ۳ و ۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۳.

نجم‌آبادی، سیف‌الدین (مترجم): دینهای ایران باستان، از ساموئل نیبرگ، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، تهران، ۱۳۵۹.

نوابی، معیار: منظومه درخت آسوریگ، متن پهلوی، آوانوشت، ترجمه فارسی، فیرست واژه‌ها و یادداشتها، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶.

۵- کتابنامه لاتین

Anklesaria, B. T., Pahlavi Vendidad (Pahl. Vd.), Bombay, 1949.

----- Zand-i vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments, Bombay, 1975.

----- Vichitakiha-i Zatsparam with Text and Introduction, Part I, Bombay, 1964.

----- Zand-Akasi, Iranian or Greater Bundahisn, Bombay, 1971.

Anklesaria, T. D., The Datistan-i Dinik (DD), Part I, Pursishn I-XI, Shiraz, 1976.

- Asa, J., The Symbolism of the Darun, Dastur Hoshang Memorial Volume (DHMW), pp. 205-207, Bombay, 1918.
- Aogemadaeca, Wien, 1982.
- Asmussen, P., xvastvanift, Studies in Manichaeism, Copenhagen, 1965.
- Bartholomae, C., Altiranisches Wörterbuch, Berlin, 1961.
- Baily, H. W., Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, London, 1971.
- Dictionary of Khotan Saka, Cambridge, 1979.
- Boyce, M., Haoma, Priest of the Sacrifice, Henning Memorial Volume (HMW), pp. 62-81, London, 1970.
- and F. Kotwal, Zoroastrian Baj and Dron I, BSOAS, No. 34, pp. 71-73, II, pp. 56-73.
- Davar, M. B., Sayast-la sayast, Bombay, 1912.
- Dhabhar, E. B., Saddar Nasr and Saddar Bundehsn, Bombay, 1909.
- The Pahlavi Rivayat, Bombay, 1913.
- Pahlavi Yasna and Visperad, Bombay, 1949.
- Iranica, M. P. Khareghat Memorial Volume (KMV), pp. 116-150, Bombay, 1953.
- Aids to Pahlavi Lexicography, Prof. Jackson Memorial Volume (JMV), pp. 63-71, Bombay, 1954.
- Zand-i Khurtak Avistak, Bombay, 1963.
- Geldner, K. F., Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen, I, II, III, Stuttgart, 1895.
- Gershevitch, I., The Avestan Hymn to Mithras (AHM), Cambridge, 1967.
- Haug, M., Essays of the Sacred Language, Writings, and Religion of the Parsis (ESLWRP), Leipzig, 1955.
- and E. W. West, The Book of Ardaviraf (AVN), Amsterdam, 1971.
- Henning, W. B., Two Manichaean Magical Texts, Acta Iranica No. 15,

- pp. 273-281.
- Herzfeld, E., Zoroaster and His World, I (ZHW). New York, 1974.
- Kapadia, D.D., Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay, 1953.
- Klingenschmitt, G., Avestisch hemeyasaitē und Pahlavi hmystkn
Münchener Studien zur Sprachwissenschaft, Heft 30, München, 1972.
- Kotwal, M. P., The supplementary Texts to the Sayest Ne Sayest, Kob-
Mackenzie, D. N., A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971.
- Copenhagen, 1969.
- Madan, D. M., The Pahlavi Dinkard, 2 Volumes, Bombay, 1911.
- Mayrhofer, M., Iranisches Personennamenbuch (IPN), Faszikel I, Die
Avestischen Namen, Wien, 1971.
- Modi, J. J., The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees
(RCCP), Bombay, 1922.
- Mole, M., La Légende de Zoroastre selon les Texts Pehlevis (LZ), Paris,
1967.
- Nyberg, H. S., Texte zum Mazdayasnischen Kalender (TZMK), Uppsala
1934.
- A Manual of Pahlavi (MP), Part I, Texts, Wiesbaden, 1964.,
Part II, Glossary, Wiesbaden, 1974.
- Perikhanian, A., On Some Pahlavi Legal Terms, Henning Memorial
..... Volume (HNV), pp. 349-358, London, 1970.
- Sanjana, B. P., and D. P., Sanjana, The Dinkard (DKS), 19 Volumes,
..... Bombay, 1874-1928.
- Sanjana, D. P., Nirangistan (N), Bombay, 1894.
- Shaked, S., Some Legal and Administrative Terms of the Sasanian Peri-
od, Acta Iranica, No. 5, pp. 220-222.
- Wisdom of the Sasanian Sages (WSS), (Denkard VI),
U.S.A., 1979.
- Tavastia, J., Sayast -Ne-Sayast, A Pahlavi Text on Religious Custom,

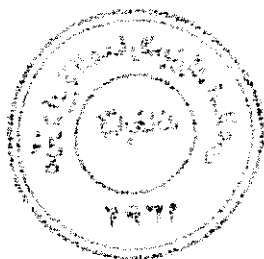
Hamburg, 1930.

West, E. W., Sacred Books of the East. Vols. V, XVIII, XLVII, U.S.A., 1987.

Widengren, G., Pahlavi and New Persian, Unvala Memorial Volume (UMW), pp. 66-75, Bombay, 1964.

Williams, A., A Strange Account of the World's Origin, Acta Iranica No. 25, Vol. 2, pp. 683-697.

Zaehner, R. C., Zurvan, A Zoroastrian Dilemma, London. 1955.





غلط	درست
صفحه ۱۱ سطر ۶	گردومان
صفحه ۱۴ سطر ۶	مهلپانه
صفحه ۲۳ سطر ۷	کند
صفحه ۲۴ سطر ۳	بپذیرند
صفحه ۲۷ سطر ۲۱	(کان)
صفحه ۳۱ سطر ۱۵	... نسبت بدخویش بگفت و گفت که من او را به بهشت راه ندهم».
صفحه ۵۴ سطر ۲۶	۳۱ - و آتش
صفحه ۵۵ سطر ۳ و ۴	(یگر)
صفحه ۵۷ سطر ۱۱	* زاید است
صفحه ۶۶ سطر ۱۵	سپیتور
	ثوابی که پسر بد توانایی کند، برای
	پدر به هنگام نانوانی (۱) همانا،
	همه باشد و برای پسر (به هنگام)
	توانایی يك چهارم آن باشد.
صفحه ۶۹ زیر نویس	... آورده نشد
صفحه ۷۱ سطر ۶	(== سرکه)
صفحه ۷۲ سطر ۱۵	ظرف
صفحه ۷۵ سطر ۱۵	پس از (بزرگتر است) ۷۲
صفحه ۷۵ سطر ۲۰	۷۳
صفحه ۸۲ سطر ۲۴	(۳)
صفحه ۸۳ سطر ۲	(۴)
صفحه ۱۷۲ سطر ۱۱	یادداشت شماره ۱ فصل ۵۳
	زائد است

	အမည်	အသေးစိတ်
အမှတ် ၁၁ - ၁၂	အောင်	အောင်
အမှတ် ၁၂ - ၁၃	အောင်	အောင်
အမှတ် ၁၃ - ၁၄	အောင်	အောင်
အမှတ် ၁၄ - ၁၅	အောင်	အောင်
အမှတ် ၁၅ - ၁၆	(၁၆)	(၁၆)
အမှတ် ၁၆ - ၁၇	အောင်	အောင်
အမှတ် ၁၇ - ၁၈	အောင်	အောင်
အမှတ် ၁၈ - ၁၉	(၁၉)	(၁၉)
အမှတ် ၁၉ - ၂၀	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၀ - ၂၁	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၁ - ၂၂	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၂ - ၂၃	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၃ - ၂၄	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၄ - ၂၅	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၅ - ၂၆	(၂၆)	(၂၆)
အမှတ် ၂၆ - ၂၇	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၇ - ၂၈	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၈ - ၂၉	အောင်	အောင်
အမှတ် ၂၉ - ၃၀	အောင်	အောင်